

CHANDRA ACADEMY OF ART culture AND 1919.



6308

7



J AND K ACADEMY OF ART culture AND LANG

غنّی کشمیری

احوال و آثار و سبک اشعار او

اثر:

دکتر ریاض احمد شیروانی



J AND K ACADEMY OF ART culture AND
19/9/19

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
الف	مقدمه
ج	پیشگفتار
۱	<u>فصل اول</u> مختصری درباره جغرافیای کشمیر و مناظر طبیعی و آب و هوای آن - ۱- چگونگی بوجود آمدن کشمیر و اساطیر هند در این باب - ۲- تطبیق اساطیر با شواهد علمی زمین شناسی - ۳- علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر - ۴- موقعیت جغرافیائی - ۵- مردم کشمیر و مختصات آنها - ۶- کشمیر و شاعران فارسی گوی - ۷- مناظر طبیعی و تاثیر آنها بر روح و قلب شاعر -
۲۰	<u>فصل دوم</u> مختصری درباره رواج زبان فارسی در کشمیر -
۴۵	<u>فصل سوم</u> کلیات اوضاع سیاسی فرهنگی و مذهبی در زمان شاعر - ۱- وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر - ۲- وضع ادبی و فرهنگی و هنری هند و کشمیر - ۳- اوضاع مذهبی و اخلاقی در هند و کشمیر -
۱۰۲	<u>فصل چهارم</u> ترجمه احوال و شرح زندگی و عقاید و افکار غنی کشمیری - ۱- اسم و نسب و لقب - ۲- زادگاه غنی - ۳- تاریخ تولد -

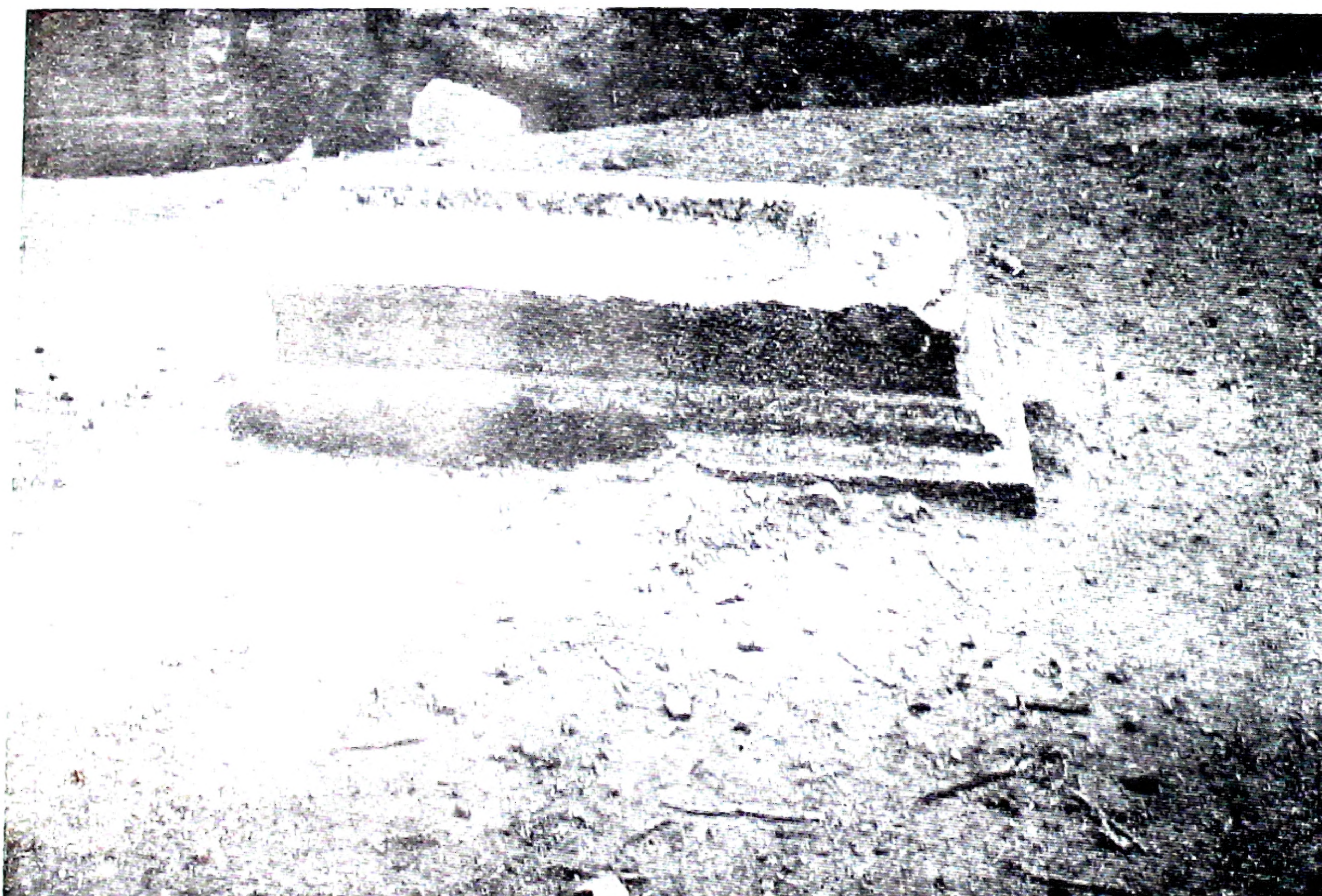
- ۴- خاندان غني -
- ۵- تحصيلات - مراتب علمي و شغل -
- ۶- خصوصيات جسماني غني -
- ۷- مختصری درباره زندگي غني -
- ۸- مسافرت -
- ۹- آغاز شاعری و تخلص -
- ۱۰- معاصران غني -
- ۱۱- وفات غني -
- ۱۲- مدفن غني -
- ۱۳- حکایاتی درباره غني -
- ۱۴- سیرت غني و افکار و عقايد او -

فصل پنجم بررسی اشعار غني و سبك آن -

- ۱- تعداد اشعار و ذکر نسخ مطبوعه و منخطوطه ديوان غني -
- ۲- تحليل اشعار -
- ۳- نقد اشعار و سبك آن -
- ۴- برنحي نکات دستوری در اشعار غني -
- ۵- قوافي اشعار -
- ۶- صنايع بدیعي -
- ۷- تصرفات شعری -
- ۸- مصطلحات علمي و فلسفي و غيره -
- ۹- تاثرات از زبان تازی -
- ۱۰- فواصل لغوی -
- ۱۱- تاثرات از محيط هند و کشمير -
- ۱۲- غني از نظر ديگران -



رهائش گاہِ غنی (محلہ سید حسین بلادوری ، سرینگر)



مزاری نژد منزل غني. محققين دعوی دارند
که غني درين مدفون هست.

عرضِ ناشر

« دیوانِ غنّی » مدتی است که باوششهای مشترکه آقایان محمد امین دارآب و علی جواد زیدی تالیف شده بچاپ رسیده است. اکنون یک دیوان غنّی دیگری که آن را آقای شیروانی تالیف کرده اند تقدیم بخوانندگان عزیز می‌کنیم و متوقع هستیم که این تالیف در ضمن شناسائی از غنّی بمنزله یک پیشرفت بشمار خواهد آمد.

غنّی برجسته‌ترین شاعر کشمیر می‌باشد و امیدوار هستیم که این کتاب در همه جاها که شعر غنّی در آن خوانده می‌شود، اکادمی را متعارف خواهد نمود. نظر باین که این تالیف اولین کتابی است که در آفست چاپ شده است، در همه تالیفهای که اکادمی تا این روز بزبان های اردو و کشمیر شائع کرده است، امتیازی بخود خواهد گرفت. شهید گنج. سرینگر

۲۰ مارس ۱۹۷۲

محمد یوسف ٲینگ
ڈپٹی سیکرٹری

چہا پ : اعلیٰ پرنٹنگ پریس - دہلی -
ناشر : سکرتری جموں اینڈ کشمیر اکیڈمی
آف آرٹس، کلچر اینڈ لنگویجز - سرینگر
کتبہ : سرفراز احمد صدیقی -

Y ANDY ACADEMY OF ART culture AND Lang.



مقدمه

کمال خورسندی داریم کتابی که سراز جوزای ۱۳۴۷ بصورت اوراق متفرقه در شماره های مجله ژوندون در کابل به نشر رسیده بود اکنون در هند بصورت رساله ای جداگانه طبع میشود - در آن وقت اظهار امید کرده بودیم که روزی برسد این اثر بصورت مستقل چاپ شده بتواند داینک آرزوی ما برودی برآورده شد -

این کتاب در شناسائی افکار و اشعار یک شاعر برجسته غنی کشمیری و نیز در فهم یکی از صفحات دلاویز سبک هندی شعر دری نقش و ارزش عالی دارد - شادمانیم که دوست هندی ما - دکتر ریاض احمد شیردانی باینوسیله نتیجه تحقیقات چند ساله خود را به محیط علم و ادب که بتاریخ شعر دری علاقه مند است تقدیم داشته باینگونه در پیوندهای دیرینه ادبی بین هند و مردمان دری زبان وصله ای می افزاید -

ادبای افغانستان بطور خاص از نشر این کتاب حسن استقبال میکنند زیرا افغانستان و آن ادبا که ازینجا آمده یا آنرا عبور کرده بسوی جنوب شرق سفر میکردند، در پرورش و پیشرفت سبک هند سهم برجسته داشتند - امروز افغانستان در جمله چندین رسالت فرهنگی که دارد یکی هم مائمن سبک هندی شعر دری است که سخنوران معاصر چون مرحوم ملک الشعراء عبدالله قاری کابل و مرحوم استاد عبدالحق بیتاب کابل شیفتگان آن بودند -

این انتقال متقابل فرهنگ ادب و هنر در تاریخ باستان ریشه عمیق دارد زیرا در آغاز ازمنه تاریخی پیش از اسلام و همچنان بعد از اسلام جریانات فرهنگی افغانستان و نیم قاره هند را پیوسته می داشت و گذرگاه های کهسار افغانستان عمده ترین دروازه های آسیای مرکزی و جهان شرق میانه بسوی جنوب آسیا بودند -

مؤلف این کتاب در افغانستان و ایران دارای دوستان ادبی متعددی هستند - همه چشم آن دارند آثار و کتب دیگری درین زمینه پهنادر به کوشش دکتر شیردانی به نشر

ب

برسد تا علايق نيم قاره هند با محيط دري زبان بيش از پيش به اهتمام يك دانشمند
گرا نمايه هندي، استوار تر شود .

کابل - ۵ دلو ۱۳۴۹

رؤس فرهاد



معين وزارت امور خارجه افغانستان

پیشگفتار

شکرو سپاس بیحد و حصر مرخدای را که بفضل و مرحمت آن کردگار متعال و مساعدت اکادمی هنر و فرهنگ و زبان استان جمو و کشمیر این رساله بدست دوستداران باذوق شعر و ادبیات فارسی تقدیم میگردد - نگارش این صفحاتی چند و کاوش اینجا نب درباره احوال و آثار و سبک آثار غنی کشمیری یکی از معروف ترین شعرای پارسی گوی کشمیر جنت نظیر در اصل حلقه کوچکی است در سلسله گامهای که عده ای از دانش پیژوهان برای معرفی و آشنا کردن شعر و نویسندگان فارسی زبان هند برداشته اند - نویسنده این مقالات در سال ۱۹۶۱ میلادی توفیق یافت بعنوان کارمند سفارتکبرای هند به تهران عزیمت و طی چار سال و چند ماه اقامت خود در آن مرکز علم و ادب با کمک و معاونت معنوی استادان گرامی دانشگاه تهران به تدوین این رساله بعنوان پایان نامه جهت دریافت درجه دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران بپردازد - در اینجا ذکر این مطلب خالی از دلچسپی نخواهد بود که تعداد زیاد دانشجویان هندی و پاکستانی که برای تحصیلات عالی زبان و ادبیات فارسی به ایران و بالخصوص به دانشگاه تهران مراجعه می کنند در ختم دوره تحصیلی خود رساله های متعددی را درباره شعراء و معاریف پارسی گوی که در دربارهای سلاطین افغانی و گورگانی هند بسر می بردند تالیف نموده اند و جمع آوری و نشر این رسالات بوسیله یکی یا بعضی موسسات علمی هند و ایران و یا افغانستان و پاکستان نه تنها مفید بلکه خدمت بزرگی در راه علم و ادب مشترك این چهار کشور مهم منطقه خواهد بود که از هر حیث با یکدیگر نزدیک و ریشه مشترك فرهنگی را دارا می باشند -

انتخاب موضوع احوال و آثار و سبک اشعار غنی کشمیری برای پایان نامه درجه

دکترای چندین علت را داشت. اولاً آنچه که تا آنهنگام درباره شعر و نویسندگان فارسی زبان هند تهیه شده فاقد شعرای بود که در خطه بی عدیل کشمیر بسر بردند و کمتر کسی بنحو شایسته ای باین موضوع پرداخته بود بنا برین برای اینکه سهمیکه کشمیر در خدمت زبان و ادبیات فارسی در هند دارد فراموش نشود بلکه بتوان آنرا آشکار نمود اینجانب معروفترین و برجسته ترین شاعر پارسی زبان کشمیر را که در عین حال از گویندگان سبکی هندی و معاریف آن مکتب است و خصایص آن سبک بنحو نیکو در سخنانش هویدا است انتخاب نموده بمطالعه و تحقیق در باره او پرداختم. ثانیاً افکار و اشعار این شاعر نامدار که شهرت و معروفیت او نه تنها در کشمیر بلکه از سرحدات قاره هند گذرشته سراسر خراسان آن زمان را گرفته بود از آوان جوانی نگارنده را تحت تاثیر قرار داد و خوب یادم هست سالی از سالیان که هنوز مراحل تحصیلات ابتدائی را بپایان نرسانیده بودم طبق عادت معمول در تعطیلات تابستانی از شهر خود رخت برگرفته برای گذراندن دوره مرخصی به قصبه ایکه دائمی مادر گرامیم رحمهم اله در آنجا زندگی میکرد مسافرت نمودم. آن فقید از ادب و دانش بهره وافی و از معرفت و بینش نصیبی کافی برده بود و مانند سایر نجباء و شرفای آن عهد بزبان فارسی علاقه بسیار داشت و اشعار و امثال پارسی را همیشه در ضمن صحبت و مجالست بعنوان شاهد بزبان میآورد. من بنده که در آن عهد تازه مرحله پیمای طریق ادب شده بود بیش از پیش مورد لطف و عنایت آن جناب واقع شد و مرابه استادی از مشایخ قدیم سپرد تا پارسی بیاموزم و من نیز هر بامداد در کنار آن استاد زانوی ادب به زمین زده به تحصیل کتب ابتدائی چون گلستان و بوستان سعدی و صفوة المصادر و دستور زبان می پرداختم و اوقاتی را نیز که در خانه بسر میبردیم از تحسین و تشویق آن بزرگوار محترم برخوردار بودم. روزی در میان اشعاری که برای مشق بمن تکلیف شده بود این ابیات از خامه آن مرحوم تراوید

از نم احسان کس دست طلب را تر مکن آبرو خواهی بنان نمشک چون آینه ساز
بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابله^{ست}ی است پای یوس سیل از پا افگند دیوار را

چون معنی این ابیات را برایم توضیح و تشریح مینمود متذکر گردید که این شعر از غنی کشمیری است. این اشعار و نام سراینده از آن هنگام بمصداق " العلم فی الصغر

سه قرن بعد از فوت شاعر بمطالعه و تحقیق درباره او پرداخته است مشکل مینمود تا حقیقت را از افسانه و واقعیت را از داستان جدا سازد - تذکره نویسان ایران و هند درباره غنی مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتی در توصیف و تعریف و انتخاب اشعار و یکی دو داستان بی اساس چیزی ننوشته اند و این امر کار بنده را مشکلتر ساخته است - بنا بر این اساس کار را بر تجزیه و تحلیل مطالب تذکره نویسان و تطبیق آن (تا جائیکه مقدور بود) با گفته خود شاعر نهادم و در مورد اقوال ضد و نقیض از قول خود شاعر که شاید قبل ازین هیچکس درباره او باین کار مبادرت نورزیده بود استشهاد جسته ام و سعی نموده ام شخصیت شاعر بزرگ کشمیر را از تاریکی داستانها و حکایات بی اساس بیرون آورده در حلقه ادب دوستان و سخن شناسان متعارف نمایم و بنحوشایسته بشناسانم - بطور خلاصه تا جائیکه توانسته ام از کاوش و جستجو کوتاهی نکرده و از پرسش ننگ نداشته ام تا آنچه که گرد آمده است با همه بیمقداری بیکبار خواندن بیارزد و تضاد است این موضوع که تا چه اندازه توانسته ام هدف خود را تعقیب نمایم با خوانندگان با ذوق است -

در پایان این گفتار واجب است از همه اولتر مراتب امتنان قلبی خود را بحضور استاد ارجمند جناب آقای دکتر حسین خطیبی که رهنمائی این بنده را هنگام تالیف این رساله در دانشگاه تهران قبول فرموده بر من منت گذاشتند تقدیم بدارم - سپس از دانشمند گرانمایه و ادیب و سیاستمدار بلند پایه افغانستان اعنی جناب دکتر روان فرهنگی که با نوشتن مقدمه این کتاب بر ارزش آن افزوده اند مراتب شکر و سپاس خود را اظهار نمایم - همچنان بر این بنده است که تشکرات قلبی خود را بحضور جناب آقای تی آن کادل سفیر کبیر سابق هند در ایران و دبیر کل وزارت امور خارجه هند که در نتیجه بذل مساعی آن ذات گرامی این رساله بشکل کتاب مستقلی بکمک و معاونت اکادمی هنر و فرهنگ دزبان جمو و کشمیر بزیور طبع آراسته میگردد تقدیم بدارم - در آخر این مقال از کمک و معاونت دوست گرامیم آقای احمد طا هری عراقی که در تحریر این رساله بمن کمک های شایانی نموده اند و از مساعی رفیق عزیز جناب محمد بشیر رفیق مدبر سابق با کفایت مجله دزین "ژوندون"

ز

کابل که در سال ۱۳۴۷ رساله اینجانب را بالاقساط چاپ نموده تذکر داده از همکاری و تشویق آنها سپاسگذاری مینماید.

باشد که مورد پسند و تقدیر صاحبان نظر واقع گردد — ومن الله التوفیق
دلاقوة الإله -

دکتر ریاض احمد شیردانی

ریاض احمد شیردانی

فصل اول

مختصری درباره جغرافیای کشمیر مناظر طبیعی و آب و هوای آن

کشور پهنادر هند از هر حیث مظهر تنوع و نمونه بارز وحدت در کثرت می باشد. مردم این سرزمین دارای ادیان مختلف، فرهنگهای متنوع و زبانهای گوناگون میباشند. طبیعت نیز این خاک پهنادر را از تمام مزایا و نعمتهای جهانی سهم فراوانی اعطاء کرده است. این کشور بزرگ که بیشتر به يك شبه قاره شباهت دارد دارای مناطقی است که از لحاظ آب و هوا مناظر طبیعی و وضع جغرافیائی کاملاً بایکدیگر متفاوت بل متغایراست. کشمیر که از قرنهای متداری قسمتی از هند بوده منطقه ایست وسیع و پهنادر که دست طبیعت چون مشاطه ای ماهر آن سرزمین را با زیبایی و جمال غیر قابل وصف زینت داده است. این خطه در دامنه کوههای پر برون قرار دارد که مانند پاسان کهنسال لباس سفید در بر کرده آماده نگهبانی هستند. این کوههای بلند که قله های رفیع آن همواره مستور از برون است از سلسله جمال معروف همالیا یعنی "خانه برون" می باشد. وادی کشمیر با درازای ۱۲۸ کیلومتر و پهنای تقریباً ۴۰ کیلومتر در پای این کوههای سربلک کشیده قرار دارد. این قطعه زمین با عظمت طبیعی و خدا داد و مرغزارهای سبز و کشتزارهای زعفران و جنگلهای انبوه و دریاچه های آرام و باغهای خوش آب و هوا و چنارهای باشکوه و آبشارهای خروشان و چشمه سارهای ولوله انگیز همواره الهام بخش ساکنین و جهانگردان بوده و هست.

چگونگی بوجود آمدن کشمیر و اساطیر هند در این باب

هندیان را درباره بوجود آمدن این وادی بیضوی شکل اساطیر و افسانه های است و چنانکه بعداً خواهیم دید این داستان ها با فریضه های علمی زمین شناسی نیز

مطابقت دارد - بر طبق این اساطیر ملیون ها قرن پیش این داری بشکل يك دریاچه عمیق که ژرفای آن به چند صد متر میرسد پدیدار گشت - ربه النوع شکستی (SHAKTI) که مظهر شیوا (SHIVA) یکی از خدایان ثلاثه هندو است در محلی بنام سستی سر (دریاچه سستی) بشکل آب زلال مصفی ظاهر گردید - بعد از مدتی یکی از اهریمنان خونخوار بنام جلدیوا (JALDEEVA) (یعنی آب آفرید) بر این دریاچه تسلط یافت و با پیروان و مریدان خود وضع آشفته ای در جوار این دریاچه بوجود آورد - (وزی کشپ (KASHAP) نوع برهما (خدای آفریننده و نگاهدارنده و یکی از خدایان ثلاثه هندو) از جنوب هند برای زیارت مکانهای مقدس به شهر جالندرا (واقع در استان پنجاب) قدم نهاد و متوجه گردید که تمام قسمت شمال غرب کشور بعلت خرابکاریهای آن دیو ویران شده است - کشپ در صد نابودی آن اهریمن برآمد و برای رسیدن این منظور بعبادت دریاضتهای مذهبی پرداخت تا مگر بتواند توجه خدایان را بنخود جلب و از آنها برای موفقیت در این کار استعداد بطلبد - زحمتهای کشپ بشمر رسید و بعد از ریاضات شاقه و طولانی خدایان ثلاثه (برهما - وشنو و شیوا) بر او ظاهر گردیده وعده کمک به او دادند - قبل ازین ایندرا (INDRA) خدای رعد و باران بکمک همدستان خود برای نابودی و از بین بردن این دیو مهیب کوششها نموده چندین نفر از مریدان او را کشت و آنها ئیکه از دستش فرار کردند زیر آب دریاچه مخفی شدند - کشپ با کمک وشنو (VESHNU) بجنگ اهریمن درآمد - این اهریمن از ترس وشنو زیر آبها ناپدید گردید ولی وشنو بشکل گراز نر قوی الجثه (که به زبان سانسکریت وراهه (VRAHA) میگویند) درآمده بایک ضربه شدید شگاف بزرگی در کوه بوجود آورد که در نتیجه آب بحریان درآمد و دریاچه خشک گردید و این محل با اسم وراهه مولا (VRAHA MULA) (بارا مولا) (۱) معروف شد - اهریمن منحوف چون نمیتوانست با قوای خدایان ثلاثه بجنگد به محلی که اکنون شهر سرینگر واقع است پناه برد ولی بالاخره

(۱) باره مولا شهر یست کوچک که در ۳۴ میلی سرینگر پایتخت استان جمو و کشمیر به ارتفاع ۵۱۰۰ پا واقع است -

دستگیر و کشته شد و پیروان او که جان از دست سربازان خدائی بسلامت بردند بمحل های دور و دراز فرار کردند. دیری نگذشت که حوزه خشک شده آباد گردید ولی چون زمستان فرا میرسید مردم بعلت سرمای غیر قابل تحمل بسوی جنوب بحرکت در میآمدند و اهریمنان دو مرتبه بر اوضاع مسلط می گشتند. سالی از سالها بر همین در غاری پناهنده شد و تصمیم گرفت در طول زمستان همانجا بماند ولی چون زمستان سر رسید و اهریمنان بر این وادی تسلط یافتند بر همین سال خورده را دستگیر کرده آزار دادند و سپس به محلی بنام نیل ناگ (چشمه سار نیلی) برده در دریاچه ای غرق نمودند. این بر همین پارسا چون به ته دریاچه رسید خود را جلوی قصر نیل ناگ (خدای مارها) پسر کشپ دید. بحضور او باریافت و داستان مصایب و آلامی که از دست اهریمنان دیده بود برای او بازگفت. نیل ناگ بکمک او پرداخت و کتاب مقدسی را بدو داد تا پیروی از دستورهای آن کتاب مردم را از ایذا و آزار عفریتان محفوظ دارد. این بر همین پس از بازگشت بوادی اصول و مبانی آن کتاب را بمردم آموخت و در نتیجه آنها توانستند در زمستان نیز در وادی کشمیر زندگی کنند و از دست عفریتان محفوظ بمانند و بدین ترتیب این قطعه زمینی که تاکنون جایگاه دیوان و عفریتان بود به آبادی انسانی مبدل گردید.

تطبیق اساطیر با شواهد علمی زمین شناسی

داستان بوجود آمدن و آبادی کشمیر بنحوی که در فوق گذشت ظاهراً افسانه ای بیش بنظر نمی آید ولی تحقیقات ابتدائی و پژوهش های علمی زمین شناسی با وقایع این داستان تطبیق میکند و نشان میدهد که حوزه کشمیر در زمان پیش از تاریخ یک دریاچه وسیعی بوده است و صخره سنگ ریگی که در غرب وادی قرار داشته در نتیجه طوفان و سیل و تغییرات بزرگ ارضی سائیده شد و شگاف برداشت. همچنین دره ۶ موسوم به بارامولا نیز در نتیجه ریزش مداوم آب عمیق تر گردید و آب این دریاچه از این راه بطرف پائین جاری شد ولی این کار که نتیجه تغییرات طبیعی بوده آهسته و در مدت طولانی صورت پذیرفت و شاید صدها سال گذشت تا آب دریاچه تخلیه و خشک شد و برای آبادی و کشاورزی حاضر و آماده گردید. در آن زمان هوای این منطقه که در کنار کوههای

پربرت قرار داشت آنقدر سرد بود که زندگی کردن در آنجا امکان پذیر نبود - فقط در تابستان چادر نشینان درین منطقه بسر میبردند و همینکه فصل زمستان فرا می رسید بسوی جنوب رهسپار میشدند و لی با گذشت زمان و سپری شدن مدتی دراز هوای این منطقه روبه اعتدال گذاشت و وادی کشمیر مناسب زندگی گردید و بتدریج اجتماعات انسانی در آن تشکیل شد و آنان به کشاورزی و دیگر امور حیاتی پرداختند -

علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر

در مورد علت نامگذاری این قطعه زمین به کشمیر نیز اختلاف زیاد وجود دارد - طبق افسانه ای که ذکر گردید چون کشپ (KASHAP) قهرمان داستان بر عفریت مخوف پیروز شد و این قطعه زمین آباد گردید اسم آن را به افتخار نجات دهنده اش "کشپ مر" نهادند که مرکب است از اسم قهرمان "کشپ" و پسوند "مر" که بزبان سانسکریت معنی محل و مقام دارد و این اسم بمرور ایام و کثرت استعمال به کلمه کشمیر مبدل گردید (۱)

انسایکلوپدیا بریتانیکا در ضمن کشمیر میگوید - "در همان ابتدا اسم این سرزمین را بزبان سانسکریت کشمیر گذاشتند - قدیمی ترین ساکنان کشمیر بقول راج ترنگینی (RAJ TRINGINI) - مردمانی بودند با اسم ناگا (که بمعنای مار است) - نژادهای دیگری که در این سرزمین و کوهستانهای همجوار آن زندگی میکردند گندهاری، کاسا و درادها نام دارند و احتمال می رود واژه کشمیر از نام کاساها گرفته شده باشد - مهابهارتا اساطیر هندی کاسمیرا و درادها را از نژادهای کشاتریا (KSHATRIA) (جنگجو) شمال هند بشمار می آورد (۲)

دکتر صوفی در کتاب خود بنام "کشیر" (KASHIR) در باره نام گذاری کشمیر چنین مینویسد "اسم سابق ستی سر با سم کاسمیرا مبدل گردید و معنی آن قطعه زمینی است که آب (کا) آن بوسیله باد (سمیرا) خشک شده باشد - عقیده دیگر اینست که کلمه کاسمیرا لغتی است از لهجه پراکریت (PRAKRIT) - این واژه که از دو جزء کاس (یعنی فضا) و میر

(۱) تاریخ حسن جلد اول تألیف پیر غلام حسن کویهاسی ص ۵۲ - ۵۳

(۲) Encyclopaedia Britannica 14th edition vol. XIII, page 290

(یعنی کوه) مرکب شده معنی فضای بین دو لوه میدهد و چنانچه به موقعیت جغرافیای این وادی بنگریم معلوم میشود که کشمیر همچون آوندی ژرف در میان کوههای بلند قرار گرفته است -

عقیده دیگر اینست که کشمیر یا کشیر اسمی است که ساکنین آنجا بعلت سکونت نژاد "کش" به آن سرزمین داده اند - کش ها یکی از قبایل سامی بوده که شهر کاش دربخش بنظارا (در راه سمرقند و بلخ) که اکنون با اسم "شهر سبز" معروف است و شهر کاشان در ایران و کاشغر در استان ترکستان چین را آباد کردند و در این صورت کلمه کشمیر مرکب است از "کش" که نام قوم مذکور است و "یر" که مثل "آن" در "کاشان" و "غر" در "کاشغر" پسوند مکان - ولی این عقیده هنوز کاملاً محقق نشده است و فقط سرلو کاس کینگ (SIR LUCAS KING) آنرا در دیباچه توزک بابر (ترجمه انگلیسی) ذکر کرده است (۱) - در اسماء بلاد و قراء غیر از کاشان و کاشغر که فوقاً گذشت نامهای دیگری میبینیم که احتمالاً با جزء نخست "کشمیر" یکی است مانند "کاشان" (از شهرهای ترکستان) (۲) و "کاشان" (از شهرهای ماوراءالنهر) (۳) و کاشکن (از قرای بخارا) (۳) و "کاشکان" (از قراء کازرون فارس) (۴) و کاسن (از قراء ماوراءالنهر) (۴) و کشفل (از قراء آمل طبرستان) (۵) و کشمر (از قراء نیشابور) (۶) و کشمر (از بلاد ترکستان) (۷) که "آنرا کشمی نیز گفته اند" (۸)

(۱) کشیر - دکتر صوفی غلام محی الدین جلد اول - ص ۱۲

(۲) معجم البلدان طبع بروت ج ۴ ص ۴۳۰ - صفی الدین عبد مومن بغدادی در مرآة الاطلاع علی اسماء الامکنة والبقاع (طبع ۱۳۷۴ ج ۳ ص ۱۱۴۳) ذیل "کاسان" نویسد: من قری کازرون بفارس -

(۳) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۳ و مرآة الاطلاع ج ۳ ص ۱۱۴۳

(۴) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۳۰

(۵) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۶۲

(۶) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۶۳ در مرآة الاطلاع "کشمیر" ضبط شده است -

(۷) نزہة القلوب: حمد اله مستوفی طبع دبیرسیا قی ص ۱۷۵ و فرهنگ آنندراج طبع تهران (ج ۳ ص ۱۱۶۳)

(۸) فرهنگ انجمن آرای ناصری مولف افزاید "گمان آن است مخفف کشمیر باشد"

بهر حال کشمیر اسم قدیمی است و تجزیه و تحلیل این کلمه هنوز هم مورد بحث و اختلاف زبان شناسان میباشد. منابع و مراجع خارجی از ابتدای تاریخ آن سرزمین آنرا فقط با اسم کشمیر یاد کرده اند و بقول دکتر ستین (DR. STEIN) دانشمند بزرگ انگلیسی که تحقیقات زیادی درباره کشمیر بعمل آورده میتوان بادلایل و مدارك استعمال کلمه کشمیر را از ۲۳ قرن پیش جستجو کرد ولی خود این اسم خیلی پیش از آن قدیمی تر است. ساکنین کشمیر خاک خود را کشمیر و مردم و زبان خود را کاشور یا کوشور میگویند و ظاهراً هر دو کلمه باتغییر مختصری از ریشه همان کلمه کشمیر اخذ شده است.

گاهی شعرای ایران کشمیر را بصورت "کشمیر" تخفیف کرده اند و پیدا است مراد از آن غیر از "کشمیر" از شهرهای ترکستان است چه هیچیک از اوصاف معدوده با "کشمیر" ترکستان مطابق نیست و خاص کشمیر است. خواجهی کرمانی گوید:

شه آسمان قدر در یاد دل آنکو ز سهمش همه چین و کشمیر بلزرد (۱)
و نیز گوید:

همنشین ماهرویان ختا و خلخم همدم نسرين بران قندهار و کشمیرم (۲)

موقعیت جغرافیائی

وادی کشمیر که جزوی از استان جمو و کشمیر در شمال هند میباشد دارای دو بخش است. بخش اول بنام آننت ناگ و بخش دوم با اسم بارامولا معروف میباشد. مساحت این وادی در حدود ۵۱۳۰ کیلو متر مربع است که تقریباً یک سوم خاک سویریس میباشد. این وادی بیضوی شکل خوش آب و هوا در حدود یک میلیون و نیم جمعیت دارد و گذشته از اهمیت که این وادی از لحاظ مساحت و جمعیت دارد از حیث زیبایی و تنوع و وجود مناظر بدیع و مرایای دلکش عظیم النظیر و بی مثال است چنانکه اگر سیاحی از فلات هند بسوی کشمیر مسافرت نماید در ارتفاع هر صد پا با گل و گیاه و هوای مختلف روبرو میشود و در مسافت کوتاه

(۱) دیوان خواجه مصحح سهیلی خوانساری ص ۲۴

(۲) ایضاً ص ۸۱

۸ کیلومتری از هوای گرم و سوزان به منطقه سرد و خوش آب و هوا می‌رسد -

وادی کشمیر با وجود یکه ارتفاعش بین ۱۵۸۵ و ۱۸۲۹ متر از سطح دریا است ولی هوای آن مانند سایر جاها ئیکه درین ارتفاع قرار دارند سرد و زننده نیست و علتش آن است که دورادور این قطعه زمین کوههای بلند و مرتفع وجود دارند که آنرا از هوای سرد شمالی و باد تند و سوزان جنوبی محفوظ و مصئون میدارد . کوههای که گرد این وادی حصار کشیده اند تقریباً از ۸ هزار تا ۱۷ هزار پا ارتفاع دارد - درجه حرارت سرینگر که در قلب کشمیر قرار دارد از ماه ژانویه تا میانه فوریه (از نیمه ۶ دیمه تا آخر بهمن) ۳۵ درجه فارن هیت از ماه ژوئیه تا نیمه اوت (از وسط تیرماه تا وسط شهریور) ۸۰ درجه میباشند - فصل پاییز از سایر فصول سال زیبا تر و دلکش تر است - و در این فصل هوا صاف و آفتابی است ولی شبها قدری خنک و روح پرور میباشند - در ماه زمستان بسختی سرد میشود و حتی پست ترین نقاط وادی کشمیر پر برف بوده و در آن حال نیز جلوه ای فریبنده و زیبا دارد -

مردم کشمیر و مختصات آنها

ندیدم در بسیط دهر هرگز هنرمندی چو در محتاج نانی
 فرنیس بر نیر سیاح معروف فرانسوی در کتاب سیاحتنامه خود می‌نویسد:
 ”کشمیریان مردمان بذله گو نکته سنج و زیرکی هستند و نسبت به سایر هندیان با
 هوش تراند - در شعر و علوم از ایرانیان دست کم ندارند و در عین حال اشخاص زحمت
 کش و مستعدی می‌باشند (۱)
 نویسنده دیگری بنام ژرژ فورستر که در اواخر قرن هجده باین سرزمین مسافرت
 کرد عقیده دارد که مردمان کشمیر اشخاصی با روح و پرنشاط هستند و به خوش گذرانی
 متمایلند . هر کشمیری هر قدر هم که فقیر و بینوا باشد وقتی اندک پولی بدست آورد
 بید رنگ بادوستان و آشنایان بطرف دریاچه روی می‌آورد و تا آخرین درم آن را بادوستان
 بعیش و عشرت صرف میکند . (۲)
 کشمیریان طبعاً متمایل به تصوف و عرفان و مردمان با ذوق و متخیل هستند و این
 خاصیت به علت محیطی است که در آن زندگی میکنند - کوههای پر برف ، رودخانه‌ها
 و چشمه سارهای مصفی و گوشه های ساکت و عاری از هیاهوی دنیوی که در این وادی
 بکثرت یافت میشود اقتضای خیال پروری و شعر دوستی در آنان میکند - این وادی زیبا و
 آرام مهد مقدسین و مردم تارك الدنيا و یوگیهاییکه به ریاضتهای شاقه میپردازند بوده
 است - مذهب بودائی که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعنی برای مدت
 هفتصد سال در این سرزمین نفوذ داشت و اصول و فلسفه و دانتا و تعلیمات تصوف اسلامی
 عواملی بوده اند که یکی پس از دیگری طبع مردم کشمیر را در قالب فلسفه و عرفان ریخته و
 یا در ترویج و تشدید آن کمک کرده اند - ساکنین این سرزمین همیشه در عقاید مذهبی

Travels in the Mughal Empire, Dr. Francis Bernier, Oxford (1)
 University Press, 1914.

Journey from Bengal to England through the northern part (2)
 of India, Kashmir, Afghanistan and Persia and into Russia by
 the Caspian Sea — Forster George, London, 1808.

خود راسخ و متعصب بوده و حتی راه افراط پیموده اند باین معنی که با تقلید کورکورانه از مبانی و اساس دین دیده پوشیدند و بخرافات چون فالگوئی و غیب گوئی و تعبیر خواب و طلسم و جادوگری معتقد میباشند -

زنان کشمیر از زیبا ترین زنهای دنیا بشمار میروند - آنان دارای رنگ سرخ و سپید چشمان سیاه گیسوان مشکی و دراز قامت و قیافه جذابی میباشند - حسن و زیبائی کشمیر و کشمیریان الهام بخش شعراء و بالانحص شعرای فارسی زبان بوده است چنانکه خواجه شیراز فرماید -

به شعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی
و ملا ظهوری حسن خدا داد کشمیریان را چنان محرب و مقدس می شمارد که بدانان سوگند یاد میکند -

به ترکان غارتگر صبر و هوش به کشمیریان ملاحظت فروش
و شا عرما ملا طاهر غنی کشمیری اظهارات ظهوری را تائید میکند و میگوید -
کشمیر از صباحت روشن گر جمال است حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است
یکی از مختصات اهالی کشمیر صلح جوئی و آرامش طلبی آنانست و این خود از نتایج تعالیم سودمند مذاهب و طریق بزرگ خاصه تصوف درین سرزمین است -

کشمیر بسبب ارتباط قدیمی باهند دارای تمدنی است که در نتیجه اختلاط فرهنگهای بودائی و هندوایزم و اسلام بوجود آمده است - در این وادی بهشت آئین که جزوی از خاک هند است اکثریت مردم بردین اسلام اند و تعداد غیر مسلمانان بیش از ۱۵ درصد نیست ولی هماهنگی در طرز زندگی لباس خوراک و رسوم و سنن اجتماعی و حتی طرز فکر و نوع اندیشه چنان این افراد مختلف العقاید را بهم نزدیک گردانیده است که کس را قدرت تشخیص هندو از مسلمان و مشرک از موحد نیست - گذشته از این کشمیریان مردمانی با استعداد اند و در تمام زمینه های ادبی و هنری کارهای نمایانی انجام داده و اشخاص برجسته ای با اجتماع بشریت تحویل داده اند که نام آنها همیشه در تاریخ زنده جاوید خواهد ماند -

کشمیر و شعرای فارسی گوی:

زیبائیهای که نقاش طبیعت به وادی کشمیر در یکتا نموده و بدایع و غرایبیکه از فلك صورتگر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را در جمال و زیبائی شهره آفاق گردانیده و از فرط صفا و خرمی ضرب المثل خاص و عام ساخته است. شاعران پارسی گوی از دیر باز کشمیر را به زیبائی و داشتن زیبا یان ستوده اند ولی گنجاندن اقوال تمام سخنوران درباره کشمیر درین وجیزه موجب الطاب و اطاله کلام شود بنا برین در این مقام فقط برای نمونه بنقل قول برخی از اساتید متقدم و متأخر و وجه بیان و مقال آنان میپردازیم.

شاعران پارسی بعلل چند از کشمیر یاد کرده و اوصاف خاص برای آن بر شمرده اند و از جهاتی مختلف کشمیر نزد آنان شهرت داشته است که ذیلا برخی از آنها را می شماریم.

(۱) چنانکه میدانیم سلطان محمود غزنوی بکشمیر لشکر کشید و بدین مناسبت شعرای دربار دی اشعاری سروده اند و از آن جمله فرخی سیستانی است که قصایدی در اغراء محمود بفتح کشمیر دارد و از جمله قصیده ایست بمطلع هـ

هنگام گل است ای بد درخ چون گل خود روی همرنگ رخ خویش بباغ اندر گل جوی
که دران میگوید

ما را ره کشمیر همی آرزو آید	وقتی ره غزو آید و هنگام تگاپوی
گاهست که یکباره بکشمیر خرامیم	از دست بتان پهنه کنیم از سربت گوی (۱)
و در اکثر مواضع دیوانش هرجا که از کشمیر نام برده از لشکر و فتح و ستدن و جهانگیری سخن	
بمیان آورده چنانکه در مدح امیر ابوالاحمد محمد بن محمود غزنوی گوید	
باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی	لشکر ساخته خویش بکشمیربری (۲)
و در ستایش عضد الدوله امیر یوسف گوید	
ادهمان است که پیش تو ستد	دره کشمیر از لشکر رای (۳)

(۱) دیوان فرخی سیستانی مصحح دبیر سیاتی تهران ص ۳۶۵ (۲) ایضا ص ۳۶۸
(۳) ایضا ص ۳۸۸.

و نیز در قصیده ای دیگر در مدح همان امیر گوید

آن میرجهان گیر که بالشکر کشمیر آن کرد که با کبک کند باز شکاری (۱)

دیگر از شعرای که بعنوان "فتح" از کشمیر یاد کرده اند قاتنی است که در قصیده ای در مدح
قهرمان میرزا حکمران آذر بائیجان گوید

باش تا عزم مملکت گیرش فتح کشمیر و قندهار کند (۲)

(۲) دیگر موضوعاتیکه شاعران درباره کشمیر گفته اند سرسبزی و شادابی و آب و آبی و خرمی است چنانکه قاتنی در قصیده ای که در وصف شیراز و مدح معتمد الدوله منوچهر
خان سروده است گوید

بریژه اکنون کز عدل حکمران جهان شدست حیرت کشمیر و غیرت فرخار (۳)

(۳) دیگر توصیف کشمیر است بداشتن زیبا رویان پری پیکر و ماهرخان دلبر که بوجه
مختلف بیان شده است

الف) بت کشمیر یا صنم کشمیر (۴) فرخی گوید

تاز کشمیر صنم خیزد و از تبت مشک همچو کز مصر قصب خیزد و از طایف ادیم (۵)

منوچهری راست -

بیارای بت کشمیر شراب کهن پیر بده پروتھی گیر که مان نیک نبرد است (۶)

قطران تبریزی گوید -

ای بنحوبی بر بتان کابل و کشمیر میر ماندم از بس کادری در وعده ها تا خیر خیر (۷)

امیر معزی گوید -

پیام دارم کز روی زرد و ناله زار بزر و زیر همی مانم ای بت کشمیر (۸)

(۱) ایضا ص ۳۹۱ (۲) دیوان قاتنی مصحح محمد جعفر محجوب تهران ۱۳۳۶ ص ۱۷۷ (۳) دیوان قاتنی ص ۳۶۹ (۴) سابقه بت پرستی کشمیریان و وجود بتخانه های آندیا را نباید از نظر دور داشت (۵) دیوان فرخی ص ۲۴۵ (۶) دیوان منوچهری مصحح دبیر سیاقی تهران ۱۳۲۶ ص ۱۷۵ (۷) تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی مصحح محمد عباسی تهران ۱۳۳۷ ص ۷۸ (۸) دیوان معزی با اهتمام عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۷

نخواجو کرمانی گوید —

دامن خرگه بر افکن ای بت کشمیر سرو قبا پرش د آفتاب جهانگیر (۱)

و مرلانا جامی فرماید —

ز کشمیری بتان دین بر انداز دلم بتخانه کشمیر گردد
(ب) نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش و روی مه جبینان و پریچهرگان بکشمیر
امیرالدین اخسیکتی گوید —

راغ از تو پر از متاع خرخیز باغ از تو پر از نگار کشمیر (۲)
قطران تبریزی گوید —

نقش چو رویش نداشتند بکشمیر سرو چو قدش نکاشتند بکشمیر (۳)
و شیخ اجل سعدی فرماید —

آن کیست که می رود به نخچیر پای دل دوستان به زنجیر
همشیره جادوان با بل همشیره گلرخان کشمیر
امیر معزی گوید —

بلند قامت ایشان چو سرودر کشر بدیع صورت ایشان چو نقش در کشمیر (۴)
قاآنی گوید —

با قامت یاری چو تو گیتی همه کشر با چهرنگاری چو تو عالم همه کشمیر (۵)
نیز اوراست —

عشوه يك كابل سماع و غمزه يك بابل فسو نازيك شیراز شوخي چهره يك کشمیر فن (۶)
(ج) جادوی کشمیر — فقط در کلام شیخ عطار مشهور شد که گوید —

نرگس جادوت دل من ربود گفت که این جادوی کشمیر کرد (۷)

(۱) دیوان خواجو کرمانی مصحح سهیلی خوانساری تهران ۱۳۳۶ ص ۲۶۸ (۲) دیوان اشیرالدین
اخسیکتی مصحح رکن الدین همایونفرخ تهران ۱۳۳۷ ص ۱۶۹ (۳) احوال و اشعار رودکی سعید
نفیسی تهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ۶۷۹ (۴) دیوان معزی ص ۲۵۸ (۵) دیوان قاآنی ص ۳۴۴ (۶) ایضا
ص ۵۸۰ (۷) دیوان عطار مصحح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۲۶

(۴) در کلام بعضی سننوران کشمیر بعنوان نقطه های بعید بل آخرین حد جغرافیائی یاد شده است چنانکه امیر معزی در مدح سنجر گوید -

دربه کشمیر برد حاجب تر تا ختني
ادفتد زلزله در جان امیر کشمیر (۱)
و نیز در قصیده دیگر گوید -

آثار اوست از حد کشمیر تا بروم
اخبار اوست از در چین تا به میروان (۲)
و خواجو کرمانی در مدح خواجه زین الدین علی گوید -

موجب حکم ترا مطارع و منقار
از در کشمیر تا نواحی طمغاج (۳)
و قاتانی در مدح محمد شاه غازی گوید -

از سطوت تو ویله به خوارزم و بنخارا
از صولت تو مویه به کشمیر و لهار (۴)
و نیز در قصیده ای در مدح عباس میرزا گوید -

از چار طرف توپ دژ آهنج ز خاکش
یک کوه بنخوارزم و دگر کوه بکرمان
و نظامی گنجوی گوید -

یکی گفتا که در اقصای کشمیر
نبا شد از لطافت هیچ تقصیر
مقام خبر رویان آن زمین است
بخوبی رشک فردوس برین است

مناظر طبیعی و تاثیر آنها بر روح و قلب شاعر

کشمیر از لحاظ مناظر طبیعی و زیبا بس غنی است (۶) چمن زارها و گلستان های پر گل و ریحان و درختان سرسبز و خرم و جنگلهای انبوه و دره ها و آبشارهای خروشان در هر گوشه و کنار کشمیر بچشم میخورد - این مناظر چه در فصل بهار و تابستان و چه در ایام

(۱) دیوان معزی ص ۳۵۲ (۲) ایضا ص ۴۹۶ (۳) دیوان خواجو کرمانی ص ۱۸
(۴) دیوان قاتانی ص ۲۱۲ (۵) ایضا ص ۵۲۵ (۶) پیر غلام حسن در تاریخ حسن جلد اول اسم و شرح ۲۲ مرغزار - ۶۰ آبشار - ۵۹ چشمه سار و تقریباً ۱۰ دریاچه و ۶۱ باغ میوه و غیره را بالتفصیل بیان نموده است -

پائیز و زمستان تاثیر ابدی و فراموش نشدنی بر دل و جان هر بیننده باقی میگذارد - شاعر
شهر شرق علامد اقبال که خود او اصلاً از خاك کشمیر است گوید -

تنم گلي ز خيابان جنت کشمير دل از حريم حجاز و نواز کشمير است
دیدن مناظر زیبا و مرایای دلکش کشمیر او را باندیشه ای فیلسوفانه میکشاند و شاعر متفکر
از دیدار آنها درس توحید میگیرد و آنها را با مشرب عرفانی و ذوق اشراقی خود می آمیزد
و میگوید -

کوه و دریا و غروب آفتاب من خدا را دیدم آنجا بی حجاب
و دیگران را نیز بدیدار آن جلوه گاه دعوت می نماید -

رخت به کاشمرگشا کوه و تل و دمن نگر سبزه جهان جهان بین لاله چمن چمن نگر
باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج صلصل و سار زوج زوج بر سر نارون نگر
تانه فتد به زینتش چشم سپهر فتنه باز بسته بچهره ی زمین برقع نسترن نگر
لاله ز خاك بر دمید موج به آب جوتپید خاك شرر شرر بین آب شکن شکن نگر

دختر کی بر همنی لاله رخی سمن بری
چشم بروی او گشا باز بخویشتن نگر

و همچنین فیضی فیاضی چون چشمش به این داری دلکش افتاد یکباره گفت -

بحیرتم که چه آثار قدرت ازلی است بهر نظاره بتازد نظربه صنع قدیر

و یکی از معروفترین قصایدی که تاکنون بفارسی در تعریف این داری بهشت آئین نوشته شده

همان قصیده عرفی ملك الشعراى دربار اکبر شاه باشد که مطلع آن اینست -

هر سوخته جانی که به کشمیر در آید گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

و در آن میگوید -

بنگر که ز فیضش چه شود گوهر یکتا جائیکه خزن گر رود آنجا گهر آید

این سبزه داین چشمه داین لاله داین گل آن شرح ندارد که بگفتار در آید

سری نگر شهر مرکزی کشمیر در میان دو کوه بلند واقع است و بیستان زیبا در آنجا

فراوان است - در وسط شهر دریاچه ای زیبا در جریان است که آب صاف و شفافش رشك

کوثر است آن رادل (بفتح دال) نامند و بحقیقت ربایند دل و جان بینندگان است و فریبنده

انس و جان - چون بر فراز کوه شانکر آچاریا (تحت سلیمان) در آن منظره بنگرند زیبایش در چند
گردد و حسنش فراوان چه بگفته شاعر —

نهی چون پای بر تحت سلیمان شود کشمیر و دشت او نمایان
عکس کوههای رفیع که ابرهای سفید بر پیشانی آنها بوسه میزنند در آب ساکت و شفاف
این دریاچه بطور کامل نمایان است - درختان چنار و بید لرزان و سروهای بلند و خانه های
چوبین و گلین بیلاقی و میدانهای وسیع و قله های پر برف منظره ای را جلوی چشم هر بیننده
مجسم میسازد که همانند آن در کمتر جای دنیا دیده میشود - دریاچه دل تقریباً هشت کیلومتر
عرض دارد و در طول مسیر آن چشمه سارهای متعددی بدان میپوندد و منظره زیبائی را بوجود
میآورد - زمین هائیکه در طول این دریاچه قرار دارد بوسیله این چشمه سارها به جزیره ای
کوچک و سرسبز تقسیم شده که پراز گل و ریحان و سنبل و ضیمران است - ظفرخان احسن یکی
از استانداران کشمیر عهد شاهجهان در وصف این دریاچه چنین گوید —

ز سیر دل و جان تاره گردد	به ساغر عهد و پیمان تازه گردد
گلستان زیر آبش بی شمار است	مگر آبش نقاب نو بهار است
ز گلها روی دل رشک جنان شد	به شوقش مرغ آبی میتوان شد

و در جای دیگری گوید —

به دور دل گلستان بی شمار است که هر یک آبروی صد بهار است
ابوالفضل برادر فیضی ملک الشعراء دربار اکبر امپراطور گورکانی هند کشمیر را گلستان همیشه
بهار و کوهها را دیرارهای بلند و آسمان را گنبد نیلی روی سقف این گلستان نام داده و عقیده دارد
که این سرزمین همان طوری که برای اشخاص خوشگذران محل آسایش و تفریح و خوشگذرانی
است برای افراد تارك الدنيا و خدا پرست نیز جای خوب برای عبادت و ریاضتهای مذهبی
میباشد و حقیقت هم چنین است -

هر کس بدین وادی سرسبز و خرم قدم نهاده از هر طبقه و گروهی بوده است عارف یا
عامی - سلطان یا فقیر صرفی یا فقیه - شاعری یا فیلسوف - بیگانه یا آشنا و همه در
توصیف و تعریف آن یکدل و یکزبانند - شیخ شهاب الدین سندی در باره این وادی چنین
گوید —

كان الكشمير لسكا منها جنت عدن هي للمرمين
 قد كتب الله علي بابها من دخله كان من الآمنين (۱)
 سلطان زين العابدين از حکمرانان کشمیر (۸۲۳-۸۷۴ هجری) که بسبب دادگستری و رعایت
 حال مستمندان و علاقه به عمارت و عمران نام وی همواره در تاریخ کشمیر درخشندگی خاص
 خواهد داشت درباره این قلمرو بهشت آئین خود چنین گوید (۲)

هزاران نازای کشمیر بر باغ جنان داری که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری
 هزاران گل بود فصل خزان در باغ کشمیرم چه مینازی توای کابل همین يك ارغوان داری
 و بطوری که قبلاً گفته شد امپراطوران مغول هند باین سرزمین علاقه خاصی داشتند و در زیبائی
 وزینت آن مساعی زیادی بخرج دادند - این سرزمین در سال ۹۹۴ هجری در زمان اکبر شاه از
 دست شاهان چک کشمیر به اختیار مغولها درآمد و این پادشاه ذوالقدر آنرا با سم باغ خاص
 یاد میکرد - جهانگیر پسر اکبر شاه که نسبت به سایر پادشاهان آن خانواره خیلی بیشتر
 بکشمیر علاقه داشت مینخواست همیشه در کشمیر بماند و آن را از سایر قسمت های قلمرو وسیع
 خود بیشتر دوست داشت و حتی بقول طغرای مشهدی شاعر دربار -

از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند با خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ
 و سیاح معرون فرانسوی فرانسیس برنیر که در سال ۱۶۵۹ میلادی از هند دیدن کرد در
 سیاحتنامه خود قول طغرای مشهدی را تصدیق میکند و می نویسد مغولها کشمیر را بهشت
 روی زمین می پندارند و جهانگیر میگفت که وی حاضر است محض خاطر حفظ و نگهداشت
 کشمیر از سایر قسمت های امپراطوری وسیع خود دست بردارد. پسرش شاه جهان که
 دوران حکومت وی از لحاظ امن و ثبات و کارهای آبادانی و عمرانی و ساختمانهای تاریخی
 عهد زرین تاریخ دوره متوسط هند بشمار میرود و خودش علاقه مفراطی به هنر و
 هنرمندان داشت احساسات خود را درباره کشمیر بدین گونه اظهار نموده است -
 خورد آدم گندم از جنت کشیدندش برون منکه خوردم آش جو یارب به کشمیرم رسا

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱ و واقعات کشمیر تألیف حواجه محمد اعظم دیده مری اسم شیخ را
 شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نوشته است - (۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱۲

ظفرخان احسن يکي از معروفترين حکمرانان کشمير عهد شاهجهان و ممدوح صائب که خود نیز شعر میسرود در وصف کشمير چنین گوید —

کشمير مگر رشک پری خانه چين است القصه بهشتي است که بر روی زمین است
شعراي دربار پادشاهان گورکاني همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در موکب شاهانه بمسافرت
و سياحت کشمير پردازند و از منظر زیبای آن سرزمین الهام بخش روح خلاق سخن آفرين خود را
تازگي و طراوتي بخشند - اين مسافرتهاي شاهانه با تشریفات خاصي همراه بود و موقعی که
موکب امپراطوري راههای پرخطر را پشت سر گذاشته به کشمير مي رسيد شعراي دربار
تشریف فرمائي بادشاه را با سرودن قصاید مدحیه خوش آمد مي گفتند و در عوض آن صلات
گرا نيبها اخذ مي نمودند که اینجا مجال ذکر و شرح اين مقال میسر نیست - همچنین خود
پادشاهان مغول چون از کارهای مملکتي و جنگهای خونيني خسته ميشدند برای تجدید قوا و
استراحت آهنگ کشمير میکردند و در هوای فرحتزای اين خطه جنت نظير نخستگي جسم و جان
را بر طرف میساختند - شعراي دربار و شعراي ديگر قصاید غرائي در وصف کشمير سروده اند
که از همه معروفتر قصیده عرفي شیرازی است بدین مطلع

هر سوخته جاني که بکشمير در آید گر مرغ کباب است که با بال دپراید
حاجي محمد جان قدسي شاعر دربار شاهجهان که آخرين سالهای زندگي خود را در کشمير
گذراند و در سال ۱۰۵۶ هجری فوت کرد و در سری نگر مدفون گردیده است مناظر طبيعي آنرا
میستاید و مثنویها در توصیف باغها و چشمه سارها سروده است گوید:

خوشا کشمير و خاک پاک کشمير	که سر برزد صفا از خاک کشمير
چه کشمير آبروی هفت کشور	نگاه از دیدن آن تازه و تر
چه کشمير آب و رنگ باغ و بوستان	اسير هر نهالش صد گلستان
خوشا ملکي که از فیض هوايش	بود گلدسته جادوب سرايش
خزان را در گلستانش چکار است	که صید هر نهالش صد بهار است
بخوبي آنچنان کشمير طاقتست	که معشوق خراسان و عراقست
خروشانش زنده رود از آرزویش	عرق ریزان عراق از جستجویش
نباشد شرم بطحا گر عنان گیر	حجاز آید بطون کوی کشمير

در این گلشن ز جوش خنده گل نمی آید بگوش آواز بلبل
 جوانانش چو می روشن ضمیران چو نرگس از قدح پرچشم پیران
 شده دست چنار از فیض باران چو دست اهل همت گوهرافشان
 و در وصف باغ موسوم به فرح بخش که وسیله جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرح
 گردید نیز مثنوی سروده است و می گوید —

چو در خلد آنچه بایستی ندیدند از آن باغ فرح بخش آفریدند
 ارم در پشت دیوارش نشسته نعل چون عندلیب پر شکسته
 ندیده در جهان کس اینچنین جای فرح بخش و فرحناک و فرح زای
 و همچنین درباره چشمهء آصف آباد که بدست شاه جهان طرح ریزی شده می نویسد —
 همین آب است آب زندگانی بود از خضر بشنو گر ندانی
 ز مشرق تا به مغرب گشتابی چنین سرچشمهء دیگر نیا بی
 ز شوقش چشمه سار کوه شوند رساند اشک حسرت تا دماوند
 و ابوطالب کلیم ملک الشعراء شاه جهان (متوفی ۱۰۶۱ هجری) چون بکشمیر می آمد
 تمام رنج و المهای زندگی و خستگی های روحی و فکری را از یاد میبرد. وی این موضوع را
 در اشعار خود بدین طرز بیان میدارد —

چرا آشفته ای چرخ دلگیر تماشا کن که کشمیر است و کشمیر
 پراز گل دشت و کوه و راغ بینی هزاران باغ را يك باغ بینی
 و نصیحت کشمیری خاک پاک وطن خود را با بهشت آسمانی می سنجد و میگوید —
 نسبت کشمیر را با روضه رضوان چکار این بود باغ سلیمان آن بود باغ جنان
 و بدون تردید کشمیر با میدانهای وسیع و سرسبز و شاداب و حصار بیضوی شکل کوههای
 پر برف دست نخورده منطقه ایست که خاک آن حاصل خیز هوای آن فرحت بخش کوهها
 مجلل رودخانه ها پر آب دریاچه ها زیبا گل ها خوشبو و دلربا، میوه ها شیرین و گوارا و
 مرغانش خوش نوا میباشند و لذا با داشتن این همه صفات این خطه روی زمین را
 میتوان بهشت ارضی نامید.

خلاصه اینکه طبیعت در کشمیر برای اشخاص از هر نوع سلیقه و ذوق موادی فراهم

کرده که آنان میتوانند طبق میل و سلیقه خود از آن استفاده ببرند - برای یکنفرگیاہ شناس
 انواع گیاه و نباتات و جهت متخصص حیوان شناسی طیور و جانورهای مختلف - برای
 مطالعہ موجودات - همچنین این اقلیم و مناطق همجوار آن با داشتن لہجہ های
 مختلف زمینه خوب برای تحقیقات در زبان شناسی تهیه می کنند - آنانیکہ با علم زمین
 شناسی سروکار دارند میتوانند مراد خوب از سنگهای مختلف برای آزمایش خود بدست
 آورند - باستان شناسان با دیدن آثار قدیمی میتوانند به چگونگی توسعه فن معماری و در
 عین حال از اختلاط فرهنگهای گوناگون طی ادوار مختلف این ناحیہ پی ببرند - برای دانشمندان
 و محققین علمی و ادبی زمینه وسیعی برای انجام تحقیقات در سیستم های مختلف فلسفہ و
 ادیان ہندو کہ مخصوص کشمیر و کشمیریان میباشد و پیوند و بستگی آن با عرفان و تصوف
 اسلامی و همچنین تحقیق در تاریخ و فرهنگ و شعر و ادب و سنن و رسوم اجتماعی مردم
 آن سرزمین موجود است - علاوه بر این قلہ های بلند و سربفلک کشیدہ کہ هنوز پای
 آدمیزاد بدانجا نرسیدہ است برای ورزشکاران کوه نورد بس مناسب است -
 و از این ہمہ مهمتر آنکہ گلہای رنگارنگ و باغہای خوش آب و ہوا و آبشارہای
 خروشان و دریاچہ های ساکت و کشتزارہای زعفران این وادی با ہم جمع شدہ منظرہ زیبای
 را بوجود می آورند کہ الہام بخش روح لطیف و فکر بلند پرواز یک شاعر حساس و طبیعت
 دوست بودہ و نیز ملہم تفکر و اندیشہ یک فیلسوف است کہ ہمیشہ در جستجوی
 حقیقت و کنہ آفرینش عالم و اشیاء میباشد - شاعر ملامحمد طاہر غنی از ہمین خطہ
 بہشت آئین برخواست و او درین باغ و بہستان طبیعت و مہد علم و حکمت و تصرف و عرفان
 تربیت یافتہ روح و فکرش از صفا و بلندی این وادی الہام گرفت و در آوان جوانیش کوس
 شاعری را بصدا در آورده جاہ و منزلتی بس رفیع در سلك معاصران خود بدست آورد -

فصل دوم

مختصری درباره رواج زبان فارسی در کشمیر

برای بررسی موضوع ترویج زبان فارسی در این قسمت از شبه قاره هند باید واقعات و حوادثی که در قرن چهاردهم میلادی و حتی قبل از آن در کشمیر اتفاق افتاد از نظر بگذرانیم. نخست متذکر میگردیم که روابط فرهنگی بین کشمیر و سرزمینهای اسلامی از قدیم الایام مشا هده میشود چنانکه نگاهی به کاشی های معبد هارون نزدیک شهر سرینگر و همچنین ملاحظه مجسمه های قدیم کشمیر روشن میسازد که بناها و مجسمه های قدیم کشمیر و ایران تا چه اندازه با هم شبیه اند. علاوه بر این استعمال اصطلاحات قدیم اداری فارسی در کشمیر مثل دبیر (بصورت دویر) دگنچ آدر نیز نشان دهنده نفوذ فرهنگی اسلامی در کشمیر می باشد. (۱) دلی نباید فراموش کرد که تا آغاز قرن چهاردهم میلادی کشمیر بیش از همه تحت نفوذ فرهنگی و مذهبی حتی سیاسی هندوستان قرار داشت و فقط در قرن ۱۴ میلادی بود که حکومت اسلامی در کشمیر استقرار یافت دلی با وجود این کشمیر نتوانست از نفوذ عمیق فرهنگی و معنوی قدیمی و باستانی هند یکسر جدا شود و آثار عمیق آن هنوز هم بهمان شدت باقی است. آخرین پادشاه مقتدر هند در کشمیر پیش از آغاز حکومت اسلامی سانگاراما (SANGARAMA) (۱۰۰۳-۱۰۲۸ میلادی) بود. بعد از او کشمیر دوره طویل انحطاط و سقوط سیاسی را پیمود. در این مدت حکمرانان خودخواه بجای اینکه به رتق و فتق امور دولت بپردازند و گره کار مشکلات مردم بکشایند بعیث و عشرت و خوشگذرانی روزگار می گذرانند. وضع اقتصادی و مالی وخیم شده بود. برهمنان، طبقه روحانیون هندو، قدرت کافی بدست آوردند و برای استحکام موقعیت و ادامه قدرت خود بر مردم اصول اساسی مذهب را در پیس

پرده در آورده خرافات و موهومات را رواج دادند و در نتیجه موجبات تباهی حیات
 مذهبی مردم فراهم گردید - این وضع نابسامان سیاسی و اقتصادی و مذهبی تا آغاز
 قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت - در این زمان بود که تماس کشمیر با کشورهای دیگر
 اسلامی و اشاعه دین مبین اسلام در کشمیر بپایه اساسی گذارده شد - در اینمورد باید متذکر
 گردید که تماس کشمیر با مسلمانان هیللی قبل از این شروع شده بود - تازیان در قرن
 هشتم میلادی چندین بار برای بدست آوردن آن سرزمین هجوم آوردند (۱) و تاحدی
 موفق شدند ولی نتوانستند حکومتی در آنجا مستقر سازند - همچنین تماس ترکها با کشمیر
 نیز بعنوان مهاجم در آغاز قرن یازدهم میلادی شروع شد - محمود غزنوی در سال ۱۰۰۲
 میلادی جیپال حکمران لاهور را شکست داد و آن مرد غیرتمند باحمیت تاب این تنگ نیاورده
 خود را به آتش افکند و سوخت - سپس پسر و جانشین او که آنند پال نام داشت در سال
 ۱۰۰۹ میلادی در حمله دیگر محمود شکست خورد و پسرش تری لوچن پال دست استعداد
 بسوی سانگارا اما حکمران کشمیر دراز کرد و بیایمردی او برای مقابله با محمود غزنوی بمیدان
 جنگ روی آورد ولی لشکر محمود در سال ۱۰۱۴ میلادی سپاه متحدین را از پای در آورد و در
 صدد انتقامجویی از معاونین تری لوچن پال برآمد و برای برآوردن این منظور افواج خود را بسوی
 کشمیر هدایت کرد و تاحدی پیشرفت نمود ولی با مقاومت سخت کشمیریان رو برو گردید - با وجود
 اینکه محمود قلعه لوهارکوت را برای مدت یکماه در محاصره داشت ولی بعلت آغاز برف و بارندگی
 و انقطاع خطوط مراسلات و فقدان وسایل حمل و نقل مجبور به ترك محاصره گردید و در موقع
 مراجعت دچار قهر طبیعت شده بسیاری از سربازان و مهمات جنگی را از دست داد - خود
 محمود بعد از زخمات بسیار توانست جان سالم از این معرکه مرگبار بدر ببرد (۲) ولی آتش
 انتقام محمود نه تنها فرو نه نشست بلکه تیز تر شد و بار دیگر در سال ۱۰۲۱ میلادی تجهیزات
 بیشتری برای حمله کشمیر بسوی هند رهسپار گردید - این بار نیز محمود همان راه سابق

(۱) ایضا صفحه ۲۷ و ۲۸

THE LIFE & TIMES OF SULTAN MAHMOOD OF GHAZNA; M. NAZIM, (۲)
 CAMBRIDGE, 1931, pp 104-105 also KASHMIR UNDER THE SULTANS
 pp 27-28.

را در پیش گرفت و چون مردم کشمیر در همان محل سابق یعنی قلعه لرهار کوت مقاومت نموده راه پیشرفت را بر روی محمود بستند از بمحاصره پرداخت ولی بعد از یکماه زمستان سر رسید و محمود دچار همان وضع قبلی گردیده ناچار دست از محاصره برداشت و دیگر در صد انتقامجویی از حکمران کشمیر و حمله بآن سرزمین بر نیامد (۱) بعد از این مهاجینی که از راه خاك افغانستان به هند هجوم میاورند هیچوقت متوجه کشمیر نشده همواره در صد و فکر استحکام و توسعه قلمرو خود در داخل هند بودند و حتی چون در قرن سیزدهم میلادی موفق به تسخیر

(۱) — ولی تاریخ حسن در این مورد اختلاف دارد و می نویسد — "..... و سلطان بعد فتح قلعه نندونه به تعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشت و تره لوچن پال از تعاقب سلطان خبر یافته بجانب کشتوار و جمون مفرور گشت و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل کشمیر شد. ملا احمد نگارد که سنگرام راج تاب تقابل در خود ندیده با تحایف و نفایس بسیار خود را بملازمت رسانید. سلطان فرمود چرا خود را زبون کردی راجه در جواب گفت که اهل اکرام خدمت و تواضع مهمان موجب افتخار و ترقی اعتبار خود پندارند. سلطان محمود از حسن تقریر او محظوظ شده بخلاص فائزه سرفراز نمود و خراج شاهي مقرر کرده حکومت کشمیر بوی ارزانی داشت و سلطان مدت سی و یک روز در سیر و سیاحت این دیار بسر برده تمامی اسباب زر و طلا که در بتخانه های بیجباره (در تقریباً ۵۰ کیلومتری جنوب شهر سرینگر) دپرسپور و غیره موجود بود ضبط نمود و جمعی کثیر به اسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان (کوهی که در پای آن شهر سرینگر واقع است) بوقت پیشین داخل شد و موزن سردر وازه اذان گفت. — سلطان در میان بتخانه نماز پیشین ادا کرد..... و در سنه ۴۰۹ هجری سلطان..... برای سیر و سرور و تفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت. سنگرام راج تحف و هدایای لایق و نذرانہ معمولی بخدمت گذرانیده مرهون الطاف و اعطاف جهان بینی گردید." تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۱۴ — ولی قول ملا احمد را هیچکدام از مورخین تأیید نمیکنند و بطوری که ابوالحسن علی فرخی (متوفی ۴۲۹ هجری) شاعر دربار محمود که در معرکه های قنوج و سومات بالشکر محمود همعان بوده در ابیات زیر شرح میدهد محمود و همراهیان (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تمام قسمت‌های شمالی هند شدند با و هم بفکر گشایش این سرزمین کوهستانی که راه‌های پرخطر و صعب العبور دارد برنیا مدند و بجای کشمیر بفکر فتح و تسخیر قسمت‌های جنوبی هند که راه‌های آن بمراتب از راه کشمیر آسان تر بوده برآمدند. چون در قرن ۱۴ میلادی حکومت کشمیر بدست مسلمانان افتاد این واقعه مهم هیچ علت و عنصر خارجی در بر نداشت بلکه نتیجه اوضاع داخلی بود که در آن زمان در کشمیر بوجود آمد.

وضع داخلی کشمیر از ابتدای قرن یازدهم میلادی رو به وخامت گذارده بود و این وضع همچنین تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت. پادشاهانیکه در مدت این سه قرن بر تخت فرمانروائی کشمیر نشستند با ستثنای بعضی اشخاص جبان غیر مقتدر و نالایق بودند. آنها زندگی خود را بعیش و عشرت میگذراندند و با باده و ساره بسر میبردند و بلبه و لعب مشغول بودند. دوستان و وزیران و مشاوران آنان افرادی خودخواه و بی استعداد بودند که منظوری جز جمع کردن مال و چپاول خواسته مردمان نداشتند. در این زمان مردم کشمیر زیر بار مالیات‌های گزاف که بوسیلهٔ عمال فاسد حکمرانان با اجبار و ظلم و تعدی جمع میشد خورده شدند. آبرو و زندگی هیچکس تامین نبود. امرای دربار همیشه در فکر ایجاد دسیسه و طرح نقشه‌های توطئه بوده بر علیه راجگان می‌شوریدند و جنگ و خونریزی يك صحنهٔ عادی روزانه شده بود. در نتیجهٔ این همه ناامنی و اغتشاش زندگی مردم را کد شد. کشاورزی و تجارت از

(از حاشیه صفحه قبل)

وی همیشه آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود می‌پرورانیدند چنانکه فرخی در قصیده
ایکه در تحریص بحرکت هند و تسخیر کشمیر گوید -

ما را ره کشمیر همی آرزو آید ما ز آرزوی خویش نتابیم بیکموی

گاه هست که یکباره بکشمیر خرامیم از دست بتان پهنه کنیم از سربت گوی

شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد امسال نیا رامم تا کین نکشم زوی

(دیوان حکیم فرخی سیستانی بکوشش محمد دبیر سیاقی چاپ تهران سال ۱۳۳۵ ص ۳۶۵)

و جای دیگر خطاب به امیر محمد پسر سلطان محمود و برادر دوقلوی امیر مسعود چنین گوید -

ماش تا با پدر خویش بکشمیر شوی لشکر ساختهٔ خویش بکشمیربری (ص ۳۷۸ همان دیوان)

بین رفت و از مذهب و اخلاق خبری نبود - نتایج این بی سروسامانی و شکست ارزشهای دینی و معنوی و فقدان حکومت نیرومند بشکل حمله های مغول ظاهر گردید که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی آغاز شده بود - مهمتر و خوفناک ترین حمله هجوم زولچواست که در بهار سال ۷۲۴ هجری (۱۳۲۰ میلادی) در زمان حکمرانی راجه سهدیور ۱۲۹۲ — ۱۳۲۰ میلادی صورت گرفت - سهدیور از کاخ سلطنتی فرار کرده در کشتوار پناه برد - سربازان زولچو (۱) به کشتار مرد و زن و آتش زدن خان و مان و غارت اموال مردم پرداختند - در مدت هشت ماه که مهاجمین سرزمین کشمیر را زیر پای استوران خود لکمال میکردند مردم خانه و مسکن خود را ترك کرده به غارها و کوه ها پناه بردند - چون زولچوا از کشمیر خارج

(۱) حسن اورا بنام ذوالقدر خان یاد میکند و می نویسد — " ذوالقدر خان از نبایر هولاکوخان بن چنگیز خان بود - مردم کشمیر او را زولچو میگویند - " (تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۶۲) دکتر تیکو در رساله خود بنام " شعرای فارسی زبان کشمیر " او را " فرماندار ارتش والی کابل " نوشته است - ابوالفضل در آئین اکبری و نظام الدین در طبقات اکبری و فرشته در تاریخ فرشته زولچورا فرمانده لشکر حکمران قندهار نوشته اند ولی محب الحسن در کتاب KASHMIR UNDER THE SULTANS ص ۳۳ و ۳۴ این ادعا را با دلایلی رد کرده میگوید — " اینکه گفته میشود زولچوا از قندهار آمده صحیح نیست - زولچو در حقیقت منگول بود و صاحبش از ترکستان است که در آن ایام تحت فرمانروائی جانشینان چغتائی پسر چنگیز خان بود و اردوی دی مشتمل بود بر سربازان ترك و مغول - راجع به دین او میتوان گفت که او مسلمان نبود زیرا تا آنزمان عده کمی از سرداران چغتائی بدین اسلام گرویده بودند و بیشتر آنها هنوز بر عقاید دیرینه و اجدادی خود پا برجا بودند - " در باره اسم این مهاجم محب الحسن در حاشیه ص ۴۴ مینویسد " وقایع نویسان فارسی او را زولچو خوانند - جوناراج (مورخ دربار سلطان زین العابدین) او را با اسم زلچا یا زلاچا خوانده و در نسخه دیگر راجا ولی (اسم تاریخی که جوناراج بزبان سانسکریت نوشته است) اسمش دو لچو نوشته و ناراین کول (مصنف تاریخ کشمیر) و اعظم (مصنف واقعات کشمیر) او را اسم اسلامی داده ذوالقدر خان خوانند - "

گردید رنچن یا رنچنا پسر حکمران لداخ که قبل از حمله زولچو وارد کشمیر شده بود از اوضاع مضحل و پریشان استفاده کرده عنان حکومت را بدست آورد - وی فرمانده قوای سهدیو را که رام چندر نام داشت کشته پیسر و خانواده اش را اسیر خود ساخت و بعنوان حکمران در اواخر سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۰ میلادی) بر تخت سلطنت کشمیر جلوس کرد - (۱) رنچنا طبعاً مردی کنجکا و بود و بعد از اینکه 'مرد حکومت را کمی سر و صورت داد بفکر امور مذهبی و اخلاقی برآمد - وی که ابتدا پیرو مذهب بود ائی بود اکنون حکومت سرزمینی را بدست آورده بود که اکثریت نزدی - به اتفاق مردم آن دارای عقاید هندوئی بودند - ولی این دو مذهب که در آن وجود خرافات و موهومات شکل حقیقی این مذاهب باستانی را مسخ کرده بود و طبقه روحانیون آنان بجای اشاعه دین و اخلاق به کسب زور و بیشتر توجه داشتند نتوانست توجه رنچنا را

(۱) - اسم کامل او " لها چن رگیال بورین چن " بود - پدرش " لها چن توس گروپ " حکمران لداخ در نبردی با افواج بلتستان شکست خورد و کشته شد - رنچنا برای انتقام خون پدر خود عده ای از افسران بلتستانی را کشته فرار نمود و از گردنه زوجی لا عبور کرده بکشمیر پناهنده شد - وی با اجازه رام چندر فرمانده سهدیو در قریه گگن گیر اقامت گزید و هنگامیکه زولچو بکشمیر حمله برد او با رام چندر همکاری کرد و در ایجاد امن و آرامش قلعه ای که رام چندر در آن پناه برده کوششها نمود ولی بعد از برگشتن زولچو مانند بعضی افراد دیگر متنفذ برای بدست آوردن حکومت کشمیر تلاشها کرد ولی میدانست که وجود راه چندر مانعی در راه او است لذا در صدد از بین بردن او برآمد و بالاخره توطئه ای را بر علیه او چیده او را غافلگیر کرد و بر قلعه تسلط یافت رام چندر در جنگ کشته شد و پیسر و افراد خانواده اش دستگیر شدند - بعد از مدتی رنچنا با کوتارانی دختر رام چندر ازدواج کرده برادرش را ون چندر را بمقام فرماندهی کل افواج خود برگزید و طوری با او و افراد خانواده اش خوش رفتاری کرد که آنها کینه بر انداختن و قتل رام چندر را از دل زدوده بحماییت و وفاداری او پرداختند - رنچنا از سال ۷۲۵ - ۷۲۸ هجری (۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ میلادی) حکومت کرد و در سال ۷۲۶ هجری مشرف باسلام گردید - " طلوع آفتاب دین محمدی " تاریخ اسلام آوردن اوست (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۲) سپس زنش کوتارانی و را ون چندر نیز مشرف باسلام شدند - در مورد چگونگی قبول اسلام رنچنا اختلاف هست - عقیده بعضی بر آنست که او بر همان (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

بخود جلب کند - در این زمان سید شرف الدین معروف به بلبل شاه (۱) بمسافرت و سیاحت کشمیر آمده بود و چون رنچنا با او ملاقات و بتعالیم عالیه دین اسلام آشنا گردید بدست آنمرد مقدس مشرف باسلام شد و صدرالدین نام یافت و او اولین حکمران مسلمان کشمیر بود - سپس زن و برادر زنش را و ن چند وعده از اعیان و امرای دولت نیز به آیین اسلام گردن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را بحضور طلبیده از آنان تقاضا نمود تا ویرا به طبقه خود بپذیرند ولی این تقاضا مورد قبول برهمنان واقع نگردید - گروهی عقیده دارند که او بعزت خرافات و موهوماتیکه در دین هندو و بودائی نمایان گشته بود تصمیم گرفت بدین اسلام در آید - (مقاله آقای دکتر تیکو بعنوان تصوف در کشمیر مجلد)

The Muslim World, Hartford Seminary Foundation,

Vol LIII, No 3, July 1963, p 226.

در مورد طرز قبول اسلام رنچنا نیز حکایتها گفته شده است - تاریخ حسن چنین مینگارد - "وقتیکه بر سر جهان بنایی استقلال یافت و بکثرت اختلاف مذاهب و ملل مذهب اصلی را خلع ریخته خواست که در ملک ماتحت خود یک ملت مروج سازد چونکه دخول مذهب شیوا متعذر بود و در مذاهب دیگر متردد ماند پس بادل سنجید که فردا کسیکه اول صبح می بینم بمذهب او گرایم - با مدادان جناب سید شرف الدین ملقب به بلبل شاه دید که بر ساحل آنروی رودخانه بهت (جهلم کنونی) نماز میخواند و نماز و نیاز او پسندیده با اهل و عیال خود بمذهب او گروید و طوق اسلام بگردن انداخته خود را به ملک صدرالدین ملقب ساخت" (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۶) ملک صدرالدین در نتیجه توطئه ایکه بدست یکی از امراء سابق او چیده شد مضروب گردیده بعد از مدتی در سال ۷۲۸ هجری جان بجان آفرین سپرد -

(۱) شخصیت این مرد بزرگ که موجب ترویج اسلام در کشمیر گردید لایق این است که بالاخص برای آشنائی با او در اینجا سخنی گفته آید - خواجه محمد اعظم دیده مری در باره این درویش خدا شناس مینویسد - "اسم مبارک آنجناب قدوة الواصلین امام العارفین مروج (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

نهادند و بدون تردید بمقتضای الناس علي دين ملوکهم مردم نیز به پیروی بزرگان خود گروه گروه بسعادت اسلام رسیدند که بعضی مورخین عده آنان را به ده هزار رسانیده اند (۱). ملوک صدرالدین برای اشاعه دین اسلام تسهیلاتی فراهم آورد و مسجد و خانقاهی برای تدریس و تعلیم اصول اسلام بنا کرد و چنانکه میبینیم اولین قدم در راه اسلام در کشمیر بدون هیچگونه خوریزی و جبر گذارده شد و سپس در نتیجه ورود سادات و ذرویشان دیگر پیشرفت نمود

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

الاسلام کاسر الاصلنام حق آگاه مویدالدین حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور به طبعی مکان از وطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شد و در بعضی کتب دیده شد که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش از این ایام در زمان سهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند. بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلاف هست. اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب به حضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والمهلت والدین شاه نعمت الله ولی که از منسوبان و مخصوصان حضرت شیخ الشیوخ است مینویسند اما احقر الامم محمد اعظم راقم این حرف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ در سال ۶۳۲ هجری متفق علیه است و ظهور بابا بلبل شاه در سال ۷۲۵ در کشمیر اتفاق افتاده بود یکصد و سه سال در میان فاصله است. بر این تقدیر برتوسل ایشان بلا واسطه به آنجناب بظاهر بعید مینماید والعلم عند الله تعالی

دکتر صوفی در کشمیر مینویسد - "عقیده بر آنست که رنچنا در آغاز قرن ۱۴ میلادی بدست سید بلال (معروف به بلبل) بدین اسلام مشرف گردید.

آنکه در راه الهی روشن از بدر و هلال
بلبل باغ ولایت شاهباز لا مثال
شد بکشمیر اول از دستش درخت دین نهال
شیخ و مرشد عارف حق حضرت بابا بلال

(اسرار الابرار بابا داود مشکواتی)

گویند که بلال شاه یا بلبل شاه نخست در زمان راجه سهدیو بکشمیر مسافرت نمود. برخی اسم این سید را عبدالرحمن و بعضی دیگر سید شرف الدین و گروهی شرف الدین سید عبدالرحمن (بقیه حاشیه در صفحه قبل)

در اینجا باید يك نکته مهمی را بخاطر داشته باشیم و آن اینست که آغاز اسلام و بدنبال آن روابط فرهنگی بین کشمیر و سرزمینهای ایران و افغانستان و تها سهای ادبی و دینی و سیاسی بین این سرزمین ها کاملاً مستقیم و بلا واسطه بوده و نه از راه هندوستان که در آن زمان تحت تسلط سلاطین تغلقیه بوده است - با استقرار حکومت اسلامی در کشمیر روابطیکه بین این سرزمین و مراکز فرهنگی اسلامی از دیر باز برقرار بود برپایه اساسی گذارده شد. اینجا که ذکرى از مراکز فرهنگی اسلامی بهمان آمده بایستی گفته شود که منظور فقط حدود و ثغور جغرافیائی نیست بلکه تمام مراکز فرهنگی است که در سراسر آسیای میانه و حتی در شمال هند و آسیای صغیر نیز پراکنده بود - موضوع استحکام روابط بین کشمیر بعد از اسلام و کشورهای اسلامی دارای علل مختلف و متعدد میباشد - نخست این که پیشرفت و توسعه دین مبین اسلام در کشمیر با فعالیت های مبلغین و درویشان و عرفای اسلام مانند حضرت بلبل شاه و سپس سید علی همدانی (۱)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

ترکستانی گویند و لی این امر مسلم است که دی از طایفه سادات موسوی ترکستان بوده و بسیار سیاحت نمود - مدتی در بغداد گذرانید بلبل شاه مرید شاه نعمت الله دلی فارسی یکی از خلفای طریق سهروردیه بوده است - " (کشیر جلد ۱ ص ۸۲)

حاجی مسکین مولف تاریخ کبیر بلبل شاه را مرید ملا احمد علامه میدانند که با او بکشمیر آمده بود.

(تاریخ کبیر - حاجی محی الدین مسکین - امرتسر - ۱۳۲۲ هجری ص ۲۸۹)

سید بلبل شاه در سال ۷۲۷ هجری وفات یافت - حواجه اعظم مولف واقعات کشمیر تاریخ وفات را چنین گفت =

سال تاریخ وصل بلبل شاه بلبل قدس گفت خاص الله

و دو باره کمالات معنوی وی مینویسد = ".... میفرمودند که حق تعالی مرا قدرت داده است که بی قوت و

اسباب تعیش بگذرانم و بهمین بدن بی انقطاع روح بدار البقا بروم و همین بدن را توانم تا

ابد الا باد محافظت کرد اما هر سه امر چون موافق سنت نبوی نیست مرتکب نمیشوم - اقامت و طاعت

سنت نزد من بهتر از هزار کرامت و عبادت خلاف سنت است - " (واقعات کشمیر ص ۳۱)

(۱) از صفحه قبل) بلبل شاه صاحب تالیف مفتی محمد شاه سعادت سرینگر ۱۳۶۰ هجری ص ۲۲

(۱) سید علی همدانی که بلقب شاه همدان و علی ثانی و امیر کبیر در کشمیر شهرت دارد

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

و پسرشان میر محمد علي همداني (۱) و میر شمس الدین عراقی (۲) و غیره که از سرزمین ایران و افغانستان و دیگر کشور های آسیای وسطی به کشمیر مسافرت میکردند بستگی نزدیکی دارد. این درویشان و عرفای اسلام فقط مبلغین مذهبی نبودند بلکه حامیان و مشوقین بزرگ زبان و فرهنگ اسلامی نیز بوده در ایجاد نفوذ اسلام به فرهنگ کشمیر نقش مهمی را بعهده داشتند.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

در روز دو شنبه ۱۲ رجب سال ۷۱۴ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱۴ میلادی در همدان تولد یافت. پدرش سید شهاب الدین بن میر سید محمد حسینی و مادرش فاطمه نام داشتند. نسبت آنحضرت (طبق مولف خلاصة المناقب مولانا نورالدین جعفر البدهشی شاگرد آن سید) به شانزده واسطه بحضرت امیرالمومنین علي عليه السلام میرسد. وی در کودکی قرآن کریم را حفظ کرد و سپس پیش سیدالعلماء علا الدین سمنانی خال خود الهیات و عرفان و تصوف آموخت. او نخست مرید شیخ ابوالبرکات تقی الدین علي دشتی بود و بعد از فوت ایشان با شیخ شرف الدین محمد مزدقانی رازی بیعت نمود. شاه همدان بنا به توصیه مرشد خود بمسافرت و سیاحت پرداخت و طی مدت بیست و یک سال سیاحت با عده زیادی از علماء و عرفاء تماس گرفت و از محضر آنان ستفاده کرد. امین احمد رازی مولف هفت اقلیم مینویسد که شاه همدان سه مرتبه دور دنیا سیاحت نمود و با ۱۴۰۰ درویش ملاقات کرد و سپس به موطن خود برگشت. بعد از این وی سید تاج الدین و سید حسین سمنانی را برای مطالعه اوضاع و امکان اشاعت دین اسلام در کشمیر ارسال داشت و خود برای اولین مرتبه بمسافرت کوتاه چهار ماهه در سال ۱۳۷۲ میلادی وارد کشمیر شد. مسافرت دومین وی بکشمیر در سال ۱۳۷۹ میلادی در زمان حکومت قطب الدین صورت گرفت و مدت دو سال و نیم طول کشید. سومین مسافرتش هنگامی اتفاق افتاد که تیمور برای سومین بار بر ایران حمله آورد و بعد از فتح عراق قصد داشت خاندان سادات علوی همدان را که در امور محلی نفوذ فوق العاده ای داشتند از دم تیغ بگذراند. چون شاه همدان از این سوء قصد تیمور آگاه گردید با گروهی از سادات که عده آنان به هفتصد میرسید بسوی کشمیر رخت سفر بست و مورد استقبال گرم و صمیمانه سلطان قطب الدین واقع گردید. این واقعه در

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

ثانیا با اشاعه دین اسلام در کشمیر مسلمان بنحوص طبقه روشنفکر آنها در امور معنوی و روحانی از کشورهای الهام میگرفتند که مرکز فرهنگ اسلام آن دوره محسوب میشد. بنا براین محصلین و دانشمندان به هرات و مرو و سمرقند و بخارا که در آن زمان جزوی از قلمرو فرهنگ اسلامی بشمار میآمدند مسافرت می نموده تا از محضر فقها و عرفا و فضلاء معروف زمان خود استفاده برده

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سال ۱۳۸۳ میلادی مطابق ۷۸۵ هجری بر وقوع پیوست این مسافرتها ی شاه همدان دارای ارزش زیاد میباشد و او و پیروانش در طول اقامت خود در کشمیر نه تنها به اشاعت دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم و عادات غیر اسلامی را که مسلمانان کشمیر بعزت عدم آگاهی از اصول اسلام پیروی میکردند منسوخ و مردود گردانید و حتی سلطان را که دو خواهر در عقد خود داشت مجبور به طلاق یکی از آنها کرد و با و پیشنهاد نمود لباس سلاطین ممالک اسلامی را بپوشد و کلاه خود را به سلطان اعطا نمود که او و جانشینانش تا پایان دوران حکومت خود بر سر مینهادند و معروف است که چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود بگور برد سلطنت از دست این سلسله بدر رفت. شاه همدان در سال ۷۸۶ هجری از کشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان بر بست. بسم الله الرحمن الرحیم تاریخ وفات اوست. آرامگاه این مرد مقدس در شهر ختلان واقع است. مردم کشمیر برای بزرگداشت دی مسجدی در محل عبادتش ساخته اند که هنوز هم مرجع زائرین میباشد. شاه همدان سید علی همدانی تنها مبلغ دین اسلام نبود. او شاعر و نویسنده بزرگ نیز بوده است. کشمیر در جلد اول ص ۹۰ اسم ۱۵ کتاب و رساله را که بفارسی و عربی نوشته است شرح میدهد. علاوه بر این سید علی همدانی در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر نیز کوششها نمود چنانکه صوفی در جلد دوم کشمیر ص ۵۶۳ ذکر میکند که شاه همدان صنعت شالبافی را در کشمیر تشویق و ترویج نمود. علامه اقبال در جاوید نامه باین الفاظ از او تجلیل میکند =

دست او معمار تقدیر امم

ذکر و فکر از دودمان او گرفت

سید السادات سالار عجم

تا غزالی درس الله هو گرفت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تشنگی کسب دانش و تحصیل علم و فضل را با نوشیدن جرعه ای از زلال آن چشمه های علم و معرفت فروشانند. ثالثاً از زمان حکومت سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳ میلادی) اهالی این مراکز علمی و دینی که از تشویق و حمایت سلاطین برخوردار بوده گروه گروه بسوی کشمیر رهسپار شدند و وجود آنها بر زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم تاثیر عمیق گذاشت. در دنبال ایجاد روابط فرهنگی و اشاعه و تبلیغ مذهبی زبان فارسی در کشمیر رواج گرفت. قبل ازین دوره و در زمان حکومت راجه های کشمیر و برای مدتی در عهد حکمرانی سلاطین نیز زبان سانسکریت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرشد آن خطه ۶ مینو نظیر
خطه را آن شاه دریا آستین
آفرید آن مرد ایران صغیر

میر و درویش و سلاطین را مشیر
داد علم و صنعت و تهذیب و دین
با هنرهای غریب و دلپذیر
(کلیات اقبال - احمد سروش - تهران ص ۳۵۸)

(حاشیه^{۱۱} از صفحه ۲۹)

— میر محمد علی همدانی پسر شاه همدان در سال ۱۳۷۲ میلادی (۷۷۴ هجری) در شهر ختلان چشم جهان گشود. وی علوم عصریه را نزد خواجه اسحق و مولانا نور الدین بیا مریخت. چون عمرش به شانزده سال رسید بسیاحت و مسافرت پرداخت. در سال ۱۳۹۳ میلادی (۷۹۵ هجری) رخت سفر بسوی کشمیر بربست و با گروهی از سادات و علما که عده ۶ آنها به سیصد میرسید وارد این سرزمین شد. در این هنگام سلطان سکندر (۱۳۸۹ - ۱۴۱۳ میلادی) فرمانروای کشمیر بود. میر محمد همدانی مثل پدر خود شاه همدان نویسنده و شاعر بود و کتابی بزبان فارسی با اسم رساله سکندری در باره ۶ تصوف برای سلطان سکندر تصنیف کرد. وزیر سلطان بدست آنحضرت مشرف باسلام گردید و سپس عده ای بسیار از مردم این سرزمین قبول اسلام نمودند. میر محمد همدانی بعد از اقامت دوازده سال برای حج عازم بیت الله گردید. از آنجا به ختلان برگشت و همانجا در سال ۱۴۵۰ میلادی مطابق به ۸۵۲ هجری مرغ سبکبال روح آن حضرت از قفس عنصری پرداز نمود و نزد پدر خود آرامید. شخصیت این

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

زبان رسمي کشمير بود ولي در زمان سلطان شهاب الدين فارسي بتدریج جای زبان سانسکریت را گرفت و این زبان نه تنها در امور دولتی بلکه در محافل ادبی و فرهنگی و سیاسی نیز جای خود را باز کرد - در مدارس چه در شهر و قصبه و در دهکده و روستا که در زمان حکومت سلاطین تاسیس شده بود و ذکری از آنها در صفحات بعد خواهد آمد تعلیم فارسی آغاز گردید -

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرد بزرگ در برانداختن بعضی از رسوم فرسوده مثل رسم سستی که طبق آن زن بیوه باید با جسد شوهر مرده خود بسوزد خیلی موثر واقع افتاد - علاوه بر این بنا بگفته وی شراب خواری و قمار و رقص زنان و غیره نیز ممنوع گردید -

(حاشیه ۲) از صفحه ۲۹) میر شمس الدین عراقی از سادات موسوی و پیرو فرقه نقشبندیه صوفیه بود - سلطان حسین میرزا بایقرا حاکم هرات (۱۴۶۹ - ۱۵۰۶ میلادی) وی را بعنوان سفیر بکشمیر فرستاد - در مورد تاریخ ورودش در کشمیر اختلافی هست - مولف کتاب "کشمیر در زمان سلاطین" عقیده دارد که او در سال ۱۴۸۱ میلادی به کشمیر رسید ولی دکتر صوفی در کشمیر جلد اول سال ۱۴۸۷ میلادی مینویسد - میر شمس الدین عراقی در دوران حکومت شاه سلطان حسن شاه (۱۴۷۲ - ۱۴۸۴ میلادی) دارد کشمیر شد و مدت هشت سال در این دیار گذرانید - وی که پیرو فرقه نور بخشیه صوفیه بود این فرصت را مغتنم شمرده به اشاعه و تبلیغ عقاید این فرقه پرداخت و تاحدی در کار خود موفق شد - دو تن از معروفترین و مهمترین شاگرد وی بابا اسمعیل کبروی و بابا علی شاه نجار بودند - وی بعزت مخالفت علمای متعصب مجبور بترك کشمیر شده به هرات بازگشت - سلطان حسین میرزا چون از عقاید میر شمس الدین مطلع شد وی را از خدمت خود خارج کرد و سپس وی برای اقامت دایمی پیش شاه قاسم پسر سید محمد نور بخش به ری رهسپار گردید - اینجا شاه قاسم ویرا مجدداً برای انجام کارهای تبلیغاتی در کشمیر مامور ساخت و او بار دوم در سال ۱۵۰۲ میلادی با عده ای از همراهان و پیروان خود وارد این سرزمین شد - فعالیتهای میر شمس الدین در این مسافرت بموفقیت بیشتری انجامید و با وجودیکه اوضاع مغشوش و تعصب زیاد بود و در نتیجه خود او نیز زحمات بسیار دیده و حتی از کشمیر

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

در اینجا باید متذکر گردید که سلاطین مسلمان کشمیر بدو سلسله متعلق بودند. سلسله اول که ذکر بعضی از سلاطین آن در فوق رفت از سلسله شاه میریها (۱) بودند که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی یعنی برای مدت بیش از دو قرن حکمرانی کردند و آخرین پادشاه این سلسله حبیب شاه بود که از سال ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۱ میلادی حکومت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مجدداً تبعید گردید ولی با کمک مریدان خود که اسم آنها در فوق آمده توانست عده ای از امرای دربار و اعیان حکومت را به عقاید نور بنحشیه در آورد - میر عراقی در حالیکه در بلستان تبعید شده بود آنجا نیز فعالیت‌های تبلیغاتی را ادامه داد و در نتیجه بسیاری از پیروان مذهب بودائی بدست او به شرف دین اسلام مشرف گشتند - علاوه بر این شخصی بنام موسی رینا یکی از وزراء سلاطین وقت نیز به فرقه نور بنحشیه پیوست و اقدامات و کمک او در بنای خانقاه و تقویت این فرقه خیلی موثر گردید - بعد از وفات میر شمس الدین که تاریخ صحیح آن در دست نیست یسرش دانیال این کار را بدست گرفت و با کمک و همکاری و تشویق امرای دربار موفقیت شایانی بدست آورد - سلاطین سلسله چک که از سال ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۶ میلادی بر کشمیر حکمرانی کردند پیرو فرقه نور بنحشیه بوده اند -

(۱) - بنیان گذار سلسله شاه میریها شخصی بود بنام شاه میریا شاه میرزا - بعقیده فرشته (تاریخ فرشته ص ۶۴۷) و نظام الدین (طبقات اکبری) شاه میریا شه میر از سلسله پاندوا PANDAVAS قهرمانان مهابهارتا (MAHABHARATA) حماسه هند باستان بوده - ولی حسن بوده - ولی حسن او را از سوات میداند (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۱) - مصباح الحسن عقیده دارد که او شاید از عشایر ترک نژاد باشد - اسم پدرش طاهرو جد او و تور شاه بود - و تور شاه مرد مقدس و مذهبی بشمار میرفت - شاه میر در سال ۱۳۱۳ میلادی در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر شد - سهدیو او را بخدمت دولت پذیرفت - بعد از حمله زولچووی رنچنارا در جنگ علیه رام چندر کمک کرد و چون

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

کرد. بعد از او سلسله دیگری بنام چک (۱) عنان حکومت را بدست گرفت ولی مدت حکمرانی چکان در کشمیر سی سال بیش ادامه نداشت.

بیشتر سلاطین شاهمیری بعلم و ادب علاقه فراوانی داشتند اما از بین ۱۷ سلطان این سلسله سلطان زین العابدین (۱۴۲۰ - ۱۴۷۰ میلادی) بر دیگران ترجیح دارد. سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳ میلادی) و سلطان قطب (۱۳۷۳ - ۱۳۸۹ میلادی) و همچنین سلطان سکندر (۱۳۸۱ - ۱۴۱۳ میلادی) نیز دانش پرور و مشوق فضلا و دانشمندان بوده - در زمان سلطان شهاب الدین اولین مدرسه برای تعلیم اسلامی با اسم مدرسته القرآن تاسیس یافت و علاوه بر این مدارس دیگری در سایر نکات مهم کشور نیز بنیان گردید - سلطان قطب الدین در شهر سرینگر دانشکده ای تاسیس نمود که ریاست آنرا حاجی محمد قاری بهمهده داشت. این دانشکده تا اواسط قرن سیزدهم هجری وجود داشت - از معروفترین اساتذه این دانشکده ملا محسن فانی و ملا عبدالستار مفتی بوده اند - علاوه بر این مدرسه دیگری بنام عروۃ الوثقی

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

رنچنا عنان حکومت را بدست گرفت خدمات شاهمیر را جبران و او بمقامات مهمتری ارتقایافت و بالاخره وزیر و سرپرست پسر سلطان صدر الدین گشت. بعد از وفات صدر الدین وی در دوران حکومت اودییه ننديو (UDYANANDEV) (شوهردوم کوتارانی همسر سلطان صدر الدین) موقعیت خود را محکمتر ساخت و بعد از وفات او چون کوتارانی عنان حکومت را بدست گرفت و روی خوش به شاهمیر نشان نداد علیه او شورشی برپا کرد و حکومت را بدست گرفت. سپس حکومت کشمیر در سلسله او از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی باقی ماند.

(۱) - شخصی دیگری که در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر گردید لنگر چک است که موسس و بنیان گذار سلسله چک میباشد. لنگر چک نیز مثل شه میر در دوران حکومت سلطان صدر الدین موقعیت خوبی بدست آورد ولی نتوانست عنوان پادشاه یا سلطان را بگیرد و حاکم کشمیر شود ولی او و افراد خانواده اش بتدریج در حکومت (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تاسیس یافت و سرپرستی آن بعهده سید جمال الدین محدث بود. در زمان سلطان سکندر که بعزت شدت تعصب دینی بلقب بت شکن معروف شده بود عده زیادی از علما و فضلاء اسلام از عراق و خراسان و ماوراءالنهر به کشمیر مهاجرت کردند. وی در نزدیکی مسجد حبا مع مدرسه ای تاسیس کرد که دارای شبانه روزی نیز بوده است. در این مدرسه ملا محمد

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سلاطین کشمیر مقام بلندی را دارا شدند و بعد از وفات سلطان زین العابدین در جنگهای که برای جانشینی و اقتدار در کشمیر بوقوع می پیوست نقش مهمی بعهده داشتند تا اینکه در سال ۱۵۶۱ میلادی حکومت کشمیر بدست آنان افتاد. اعضای این خانواده ابتدا دارای عقاید اهل سنت بودند ولی در زمان سلطان فتح شاه و ورد میر شمس الدین عراقی در کشمیر اکثر پیروان سادات سمنان و بیهق و همدان اهل تسنن بوده و چون بعد از تبلیغات و فعالیت های میر شمس الدین عده شیعه بیشتر گردید کشمکش های بین این دو فرقه آغاز و برای مدت هشتاد سال بشدت جریان داشت و هیچ يك از جانشینان سلطان زین العابدین نتوانست بر اوضاع تسلط یابد. میرزا حیدر مغول در سال ۱۵۵۳ میلادی بدستور همایون شاه بکشمیر حمله برد و شهر را غارت کرد. غازی خان چک پس از بازگشت میرزا حیدر بر اوضاع مسلط شد و سلسله چکها از این ببعد بحکمرانی کشمیر رسیدند. این سلسله مدت سی سال بکشمیر حکومت کرد. در این مدت کوتاه تخریبها اغتشاشات داخلی و حمله و غارتگری میرزا حیدر جبران نشد ولی از نظر فرهنگی و ادبی جنبش تازه ای نمایان گردید. سلاطین این سلسله بجای لقب سلطان خطاب شاه را برگزیدند. آخرین حکمران این سلسله یا قوت شاه بود که در سال ۱۵۸۷ میلادی دوبار بحکومت رسید و بالاخره در جنگ بر علیه افواج اکبر شاه شکست خورد و سپس بعد از تقریباً سه قرن کشمیر بار دیگر جزوی از خاک هندوستان شد.

افضل بخاری درس حدیث میگفت و ملا محمد یوسف و ملا صدر الدین کاشی استاد فلسفه و ریاضی بودند و سید حسین منطقی درس معقولات و منطق میداد. سلطان زین العابدین دانشگاهی بنام دارالعلوم در نو شهر نزدیکی سرینگر تاسیس نمود. ساختمان این دانشگاه در نزدیک قصر سلطان بود و ریاست آنرا ملا کبیر نحوی شیخ الاسلام کشمیر بعهدہ داشت. علاوه بر این ملا احمد کشمیری و ملا حافظ بخدادی و ملا پارسا بخاری و ملا جمال الدین خوارزمی و میر علی بنزاری و ملا یوسف رشیدی نیز در سلك استادان این دارالعلوم بودند. در زمان سلطان زین العابدین تنها فارسی و عربی و علوم اسلامی پیشرفت ننمود بلکه در نتیجه تشویق آن پادشاه بلند نظر غیر متعصب که در تمام شؤون زندگی عدل و انصاف و مروت و مردانگی را رعایت مینمود علوم و سانسکریت و هنر و موسیقی و فن معماری نیز مراحل ارتقا را پیمودند. دوره حکومت وی را باید یکی از درخشان ترین ادوار تاریخ کشمیر و درخشانده ترین دوره تاریخ پانصد سال حکومت اسلامی در کشمیر دانست. این سلطان علاوه بر اصلاحات اداری و اجتماعی از قبیل تاسیس بیمارستانها و کاروانسراها و پیشرفت صنعتی از قبیل فن کاغذ سازی و قالی بافی برای توسعه علم و ادب و برای بنیان گذاری کاخ ادبیات فارسی در کشمیر سعی فراوان مبذول داشت. سلطان زین العابدین عشق و علاقه زیاد به توسعه دانش داشت و برای بدست آوردن نسخه های خطی کتب ادبی و دینی در زبانهای عربی و فارسی و سانسکریت هدایای بیشمار به حکمرانان ایران و افغانستان و گجرات و سند و سایر نقاط هند می فرستاد. عشق وی بدانند منحصر به علوم اسلامی نبود بلکه هنر و هائیکه در زمان سکندر بعثت نشرهای مالی و دینی به هند مهاجرت کرده بودند به تقاضای سلطان بکشمیر بازگشت و در زادگاه آباد اجداد خود سکونت گزیدند. طبق اطلاعاتیکه از کتاب "نوادرا الاکبر" تالیف ابوریع الدین احمد غافل بلخی کشمیری بدست آمده سلطان زین العابدین در مقابل هدایای که فرستاده بود شش نفر دانشمند و کتب بیشمار از سلطان شاه رخ (۱۴۰۴ - ۱۴۴۷ میلادی) دریافت نمود. او برای اینکه دریچه های علم و دانش را بر روی همه کس باز کرده باشد دارالترجمه ای تاسیس نمود تا کتب عربی و فارسی بزبان سانسکریت و کتب سانسکریت بزبان فارسی ترجمه شود. ملا احمد ملك الشعراء دربار کتابی موسوم به راج ترنگنی (تاریخ کشمیر تالیف پاندریت کلہانا KALHANA) که در سال ۱۱۴۹ میلادی بزبان سانسکریت نوشته شد) و

مهابهارتا را بزبان فارسی ترجمه کرد و شری درا (SRIVRA) مورخ معروف کشمیر در دربار این سلطان پرورش یافته بود مشنوی یوسمت و زلینحای جاسی را در سال ۱۵۰۵ میلادی بزبان سانسکریت در آورد - دکتر صوفی در کشیر اسم ۲۱ نفر نویسندگان و علما و فضلاء فارسی و عربی و ده نفر علمای سانسکریت را که بدربار سلطان زین العابدین پیوسته بودند اسم میبرد (۱) - خود سلطان طبع موزون داشت و حتی فی البدیهه شعر میسرور - یکی از لطیفه های معروف این است که روزی ملا احمد کشمیری دستاری را که شملهء آن روی پیشانیاش آویزان بود بر سر نهاده بحضور سلطان رسید - سلطان بمحض دیدن او خندید و فی البدیهه این شعر خواند -

شاخ پیشانی ملا احمد کشمیر بین گردید سستی تو در آفاق انسان شانخدار

و ملا احمد فی الفور معروض داشت -

شاخ پیشانی خدیو کرگ داری داشتم تا نیایم در میان ماده گاوان در شمار

علاوه بر این سلطان زین العابدین دو اثر نشر فارسی نیز دارد - یکی از آنها شکایتنامه هست که در زمان پیری نگاشته و دیگری درباره فن تفنگ سازی است - این فعالیت های ادبی و فرهنگی و علمی این سلطان علمدست فقط بدربار خودش ریابه دارالسلطنت محدود نبود بلکه او برای ترویج زبان فارسی مدرسه های متعددی در دهکده ها تا سیس نمود تا اطفال هندو نیز در آن بتحصیل زبان فارسی و علوم مروجه بپردازند (۲) و از فرا گرفتن این زبان که وی در عهد خود آنرا زبان رسمی قرار داده بود (۳) از دیگران عقب نمانند - علاوه بر این سلطان زین العابدین بمدرسه های خارج از قلمرو خود نیز کمک میکرد چنانکه بمدرسته العلوم سیالکوت (SIALKOT) مبلغ شصت هزار روپیه پرداخت (۴) - چون امراء و روسای دربار که همیشه و در هر زمان از سلاطین و پادشاهان خود سرمشق میگیرند و ضم را چنین دیدند آنها نیز به ترویج و تشریق علوم و تاسیس مدرسه ها و دادن کمک مالی بدانشجویان کمره مت بر بستند و حتی زنان قصر شاهي و امراء دربار در این کار از مردان عقب نماندند - بنا بر این در دوران حکومت سلاطین

(۱) KASHIR VOI 1, 162 (۲) تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۹۷

(۳) Kashmir Under the sultans page 255 (۴) ایضا ص ۲۹۱

شاهمیری و بنحوص در عهد سلطنت زین العابدین علم و ادب بطور عموم و زبان و ادبیات فارسی بطور خصوص در کشمیر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد - بعد از وفات سلطان زین العابدین در سال ۱۴۷۰ میلادی جانشینان او نیز برای ترویج زبان فارسی و اشاعه علوم دینی و دنیوی فعالیت‌های نمودند ولی اغتشاشات سیاسی و ناامنی‌های داخلی فرصت کافی برای این کار باقی نگذاشت و کشمیر تا سال ۱۵۶۱ میلادی در ناامنی و اضطراب بسربرد و سلاطین شاهمیری نتوانستند نظم و آرامش در قلمرو خود برقرار سازند - یکی از وقایع مهم این دوره آمدن میر شمس الدین عراقی به کشمیر است - نامبرده بار اول در دوران سلطان حسن شاه بعنوان سفیر سلطان حسین میرزا بایقرا وارد کشمیر شد و پس از اقامت هشت سال بخراسان بازگشت - مسافرت دومی وی در دوران اغتشاشات داخلی بین سلطان فتح شاه و سلطان محمد شاه صورت پذیرفت - حضور وی در کشمیر سبب شد که فعالیت‌های سیاسی و مذهبی و همچنین ادبی تحت تاثیر قرار گیرد - او اولین مبلغ مذهب شیعه در کشمیر بشمار میرود - چون در این مدت حکمران مقتدری موجود نبود و امراد و روسای دربار به فرق و گروه‌های مختلف سیاسی و مذهبی منقسم شده بودند کشمکش بین در فرقه شیعه و سنی آغاز و برای مدت ۸۰ سال ادامه داشت و درین هنگام غازی خان چک سلاطین شاهمیری را از تخت سلطنت معزول کرده عنان حکومت بدست خود گرفت و دوره حکومت سلسله چک آغاز شد - شاهان چک که شیعی بودند فقط برای مدت سی سال حکمرانی کردند به ترویج و تشویق زبان و ادبیات فارسی کمر همت بر بستند - از جمله شش پادشاه این سلسله سه تن با اسم حسین شاه و علی شاه و یوسف شاه ذوق شعر داشتند و شعرای بسیاری در دربار خود پرورش دادند - حسین شاه چک (۱۵۶۳ - ۱۵۷۰ میلادی) مدرسه بزرگی بنام مدرسه حسین شاه تاسیس نمود و در آمد بعضی از دهکده‌ها را برای مخارج و هزینه آن مدرسه که دارای یک شبانه روزی و کتابخانه بزرگ نیز بوده است وقف کرد - ریاست این مدرسه را شیخ فتح الله حقانی به عهده داشت و آخوند ملا درویش و شیخ حمزه مخدوم نیز بآن مدرسه متعلق بودند - علاوه بر آن این پادشاه علم پرور برای کفالت مخارج دانشکده پزشکی با اسم دارالشفا که در زمان سلطان حسن شاه شاهمیری، تاسیس شده بود ملکی را وقف آن نمود - از لحاظ شعر نیز این دوره حکومت سلاطین و شاهان کشمیر خیلی غنی و پر ارزش بوده است - در زمان سلطان زین العابدین شعرای چون سید محمد امین منطقی ادیسی و ملا احمد کشمیری و ملا ندیمی و ملا فصیحی و ملا ملیحی و ملا جمیل و ملا احمد رومی و ملا محمد رومی و ملا نور الدین

و ملا علي شیرازی و ملا نادری و مولانا حسین غزنوی و سید محمد امین اویسی و غیره معروفند.
 در عهد شاهان چک اسم ۱۲ شاعر معروف بچشم میخورد که میتوان آنها را بدو دسته قسمت
 نمود. شعرای دسته اول که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم تحت نفوذ میر شمس الدین عراقی
 قرار گرفتند عبارتند از دو تن با اسم ملا نامی و ملا مهری و میرزا علیخان و شاه ابوالفتح و محمد
 امین مستغنی و ملا عینی و ملا آئی. شعرائی که از دسته دوم میباشند و تحت نفوذ و اثر شیخ
 حمزه مخدوم قرار گرفتند از این قرار اند. بابا داد و حاکمی - خواجه حسن القاری و خواجه میرم بزاز.
 کتون که گفتار از شعرو شعرا بمیان آمده ناگفته نماند که سبک شعر فارسی در این دوره
 در کشمیر که دوره اول ادبیات فارسی محسوب میشود (و دوره های دیگر دوره مغولها و دوره افغانها
 و سیکها و دوره معاصر میباشند) همان سبک رایج آن زمان یعنی سبک عراقی بوده است زیرا رابطه
 فرهنگی کشمیر با مناطق فارسی زبان مستقیم و با واسطه بوده و هیچ عنصر خارجی در میان نبود.
 علاوه بر این اطلاعات کشمیریان در این زمینه و تدریس و تعلیم آنها بزبان فارسی بیشتر دست
 اول بود زیرا آنها خودشان برای تحصیل علم و ادب به مراکز فرهنگی و علمی خراسان مسافرت
 میکردند و یا از محضر آن عده ای از علمای اسلام استفاده میکردند که بکشمیر آمده بودند و بنا بر این فارسی
 آن دوره هنوز هم با کلمات محلی آمیخته نشده بود و ثانیاً چون تاکنون زبان فارسی زبان
 یکعده محدود و به طبقه مخصوص اختصاص داشت و فقط در مرحله اول برای امور مذهبی و
 علمی و در مرحله دوم برای امور اداری و دولتی بکار میرفت از آرایش مصئون ماند. از لحاظ
 معنی و افکار میتوان گفت که فارسی را مبلغین و صوفیای کرام بکشمیر راه دادند و لذا آثار ادبی
 قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی بیشتر گرد عقاید مذهبی و تصوف و عرفان و خداشناسی دور میزد. علاوه
 بر این کشمیر که همیشه بعنوان مرکز عرفان و تصوف بودائی و سپس شیوائی معروفیت داشته
 و دارد در روح عرفای اسلام که با عقاید و دانتا آشنا شده بودند يك جنبش فکری جدید بوجود
 آورد که اینجا مجال ذکر و بحث آن نیست ولی فقط بعنوان اشاره باید گفت که این تماس
 موجب شد که افکار وحدت الوجود و حتی نظریه ترك دنیا و روش فکر و اندیشه و عبادت در کنج
 تنهایی و در داخل غارهای کوه که مختص مرتاضان هند است در فکر درویشان مسلمان
 نیز رخنه کند. اینک بندی از ترجیع بند سید محمد امین منطقی اویسی مترنی ۸۸۹
 هجری (۱۴۸۴ میلادی) برای نمونه نقل میشود -

جملهء کائنات آن منست
تن من عالم است ای عالم
نکته ای را که عقل کل حیران
چون سلیمان روزگار منم
هر کجا خسرو یست در آفاق
من گرسنه زهی خیال محال
استخوانی که عالمش جویاست
ای گدایان دهر گرش کنید
این جهانی که هست نیست بدان
آنکه ادرا تو بی نشان یابی
زان به کشمیر منودی شده ام
چند روزی که بوده ام بشما
منطقی در مکان شریک تو بود

برتر از لا مکان مکان منست
جان عالم بدان که جان منست
همگی بر سر زبان منست
جمله شاهنشهی از آن منست
کمترین کمترین شبان منست
ماه و خورشید قرص نان منست
اینهمه لایق سگان منست
قات تا قات جمله خوان منست
تو یقین دان جهان جهان منست
بر در حجره پاسبان منست
کین همه جمله بوستان منست
منتهی زان بسی بجان منست
چونکه گفتی که لا مکان منست

بعد ازین ویس ترك گفت و شنید

کنج کوه و عبادت معبود (۱)

در قرن شانزدهم میلادی که در نیمه دوم آن شاهان چک در کشمیر حکمرانی کردند شعر فارسی بیشتر رونق گرفت و از مطالعه آثار و مختصر که بدست میرسد معلوم میشود که در این دوره شعرا بسرودن قصاید در مدح پادشاهان و در منقبت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام چون قصیده ملا مهری و قصاید عرفانی مثل قصیده لامیه بابا داود خاکی و همچنین مثنوی های اخلاقی و عرفانی مثل وردة المریدین بابا داود و غزلیات و رباعیات میپرداختند. هواجه میرم بزاز که مرید حضرت شیخ حمزه مخدوم بود در غزلسرائی معروف است - غزلیات او جنبه عرفانی دارد و اهمیت او در آنست که مضامین عرفانی و عشقی را بهم آمیخته کلماتی مثل گل و گیسو و بهار و ساقی و باد و وصل و فراق و آئینه و غیره

(۱) - پارسی سرایان کشمیر تالیف دکتر گ. ل. تیکو - تهران ۱۳۴۲ - ص ۷

برای بیان مطالب عرفانی بکار برده است که میتوان گفت در تاریخ شعر فارسی در کشمیر در این مورد پیشرو دیگران بوده است -

حالا که به پایان این مقال نزدیک میشویم باید دانست که این دوره طویل دویست و پنجاه سال حکومت مستقل مسلمانان کشمیر از لحاظ ادب و فرهنگ دارای سه عامل مهم میباشد یکی از آنها زبان و ادبیات فارسی است که درباره آن مختصری بیان داشتیم - دو عامل مهم دیگر عبارتند از زبان و ادبیات سانسکریت و زبان و ادبیات کشمیری که تحت اثر و نفوذ فارسی قرار گرفتند و همچنین معنی و افکار نویسندگان آن زبانها در فکر شعرا و نویسندگان فارسی موثر افتاد - زبان سانسکریت با مغشوش بودن اوضاع سیاسی کشمیر قبل از استقرار حکومت اسلامی مراحل انحطاط را میپیمود و این دوره تنزل از قرن دوازدهم میلادی شروع شده بود - هنگامیکه سلاطین شاهمیری بحکومت کشمیر رسیدند و توجه بیشتری بزبان فارسی نمودند این انحطاط و تنزل شدت یافت ولی با وجود آن این زبان باستانی که گنجینه های علم و ادب را در خود پنهان داشت از بین نرفت بلکه بعضی از سلاطین دانش پرور به تشویق و پشتیبانی علمای این زبان پرداختند و آنچه که در این مدت بزبان سانسکریت نوشته شد بدون تردید میتوان آنرا اضافه گرانها بر آثار قدیم و باستانی آن زبان دانست در این زمان علمای معروف مانند جوناراج - شری ورا - پراجیه بهت و شوکا آثار معروف خود را بوجود آوردند - از جمله آنها شری ورا که بازبان فارسی آشنائی کامل داشت مثنوی یوسف و زلیخای جامی را بزبان سانسکریت ترجمه کرد و علاوه بر این تذکره و جنگی هادی اشعار بیش از ۳۵۰ شاعر هند و کشمیر را تالیف کرد - ناگفته نماند که با وجودیکه زبان فارسی در همه جا و سایر شئون زندگی مردم رخنه کرده بود ولی بازهم زبان سانسکریت اهمیت خود را کاملاً از دست نداد و استعمال این زبان در امور شخصی و بازرگانی و دولتی پهلوی پهلوی زبان فارسی گام برمیداشت چنانکه نظری بسرلوحه های مقابر و آرامگاههای شیوخ اسلام در کشمیر مربوط به قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی نشان میدهد که این کتیبه ها به هر دو زبان فارسی و سانسکریت طوری نوشته شده که متن فارسی زیر متن سانسکریت قرار دارد - همچنین شیخ منحدوم همزه درویش معروف کشمیر (متوفی ۹۸۴ هجری مطابق ۱۵۷۶ میلادی) وصیت نامه خود را بدو زبان سانسکریت و فارسی نوشت و این وصیتنامه که بر پوست

درختي نوشته شده هنوز هم در موزه سرينگر محفوظ و مصُون باقي است - در نتیجه این تماس زبان سانسکریت اثر و نفوذ فارسي را قبول کرد و کلمات فارسي در آثار سانسکریت آن دوره راه یافت - بطوریکه در بالا ذکر شد کلمات فارسي مثل دبیر و گنج آور بعلت نفوذ سانسانیان در کشمیر قدیم مستعمل بوده و اکنون بر عده آنها افزوده شد - مطالعه قسمتهای کتاب سانسکریت بنام لوك پرکاش (۱) که در این دوره نوشته شد واژه های فارسي را که به زبان سانسکریت راه یافت نشان میدهد زیرا قسمتهای همان کتاب که قبل از آن دوره تالیف شد فاقد این لغات میباشد - همچنین کتبی که وقایع نویسان کشمیر آن زمان بزبان سانسکریت تحریر نمودند واژه های فارسي و عربي و ترکي مستعمل در فارسي مثل شاهي - خواص - سلطان (بشکل سورطان) سلاحدار - خاتون (بشکل خاتونا) - خانقاه - ملکه (با تشدید لام) و مسجد و مدرسه و رباب (بشکل رواو - با فتح اول) را دارا میباشد -

اما زبان کشمیری در عهد حکومت سلاطین کشمیر پیشرفت نمود و مثل سابق زبان مادری و وسیله تداول و مخاطب مردم بود و آثار گرانبها و با ارزشي نیز در این دوره بوجود آمد - سلاطین کشمیر شعرای کشمیری زبان را مورد تشویق قرار میدادند - زبان کشمیری در این زمان تحت تاثیر فارسي قرار گرفت و آثاری که در این زمان بوجود آمده نشان میدهد که این زبان هم از حیث لغت و معنی و هم از حیث شکل ظاهری شعر و ترکیبات لفظي و هم از جهت افکار عرفاني و غیره اثر فارسي را قبول کرده دارای سرمایة ادبي گردید - قدیمترین شاعر این زبان زني است با اسم لالي ایشوری یا الله دید - او شاعره بزرگ بود و اشعارش محتوی افکار عمیق فلسفي و اخلاقي میباشد - زبان وی خیلی ساده و روان است و حتی از اشعارش بصورت ضرب المثل تا امروز بر زبان هر کشمیری جاری و در ضمن سخن بعنوان شاهد گفتار آورده میشود - در اشعارش بیشتر کلمات سانسکریت بنظر میرسد و لغات فارسي بندرت بچشم مینخورد -

(۱) - لوك پرکاش کتابي است بزبان سانسکریت که تالیف آن بیک نفر متعلق نیست و گفته میشود که بوسیله نویسنده ای بنام شمندر در حدود ۱۰۶۶ میلادی آغاز شد و سپس عده ای از نویسندگان تا قرن هفدهم میلادی بر متن آن افزودند - این کتاب دارای چهار فصل است و اطلاعات مهمي در باره کشمیر فراهم میسازد -

بعد از شاعر دیگر بنام نورالدین رشی (باکسراول) متوفی سال ۸۴۲ هجری (۱۴۳۸ میلادی) از همه معروفتر است - اشعارش بمانند ابیات لاله ایشوری دارای جنبه اخلاقی و پند و اندرز میباشد - این دو شاعر قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی منظر آغاز اختلاط و آمیزش افکار و عقاید اسلامی و شیوائی در کشمیر میباشند که نمونه آن در اشعار فارسی میراویسی ملاحظه گردید - مردم کشمیر این دو شاعر معروف کشمیری زبان را باللسویه دوست دارند بدون در نظر گرفتن هیچگونه تفاوت صوری و مذهبی از کلام آنان لذت میبرند و حتی هندوان و مسلمانان هر یک بر آند و نامی نهاده اند چنانکه لالی ایشوری در نزد مسلمانان با اسم الله ماجی یا الله دید معروف است و شیخ نورالدین را غیر مسلمان با اسم ندریشی یاد می کنند - این دو شاعر به وضع اجتماعی و دینی انتقاد میکنند ، از تشریفات و ظاهر پرستی دریا بیزارند و عمل نیک را اصل دین می شمارند - برای درک افکار این دو شاعر بزرگ زبان کشمیری که همزمان با ترویج و توسعه زبان فارسی و افکار اسلامی در این سرزمین میزیسته اند لازم است نمونه ای از اشعار آنها به شکل ترجمه مطالعه کنیم - لاله ایشوری گوید -

بت و بتخانه از سنگ ساخته شده است
آنها چیزی غیر از سنگ نیست
ای برهمن نادان توجه چیز را می پرستی
خودت را به روح کل ملحق بساز

شیوا تمام کائنات را فرا گرفته است
بین هندو و مسلمان فرقی قائل مشو
اگر بخواهی زیرک باشی به اصل خرد پی ببر
و نورالدین رشی می گوید -

سوز محبت سوزیست که مادر بر مرگ یگانه نرزندش احساس میکند
او کی میتواند با این سوز بخواب و استراحت بپردازد
سوز عشق مانند نیش های بیشمار زبورهاست
آیا آنکسی که چنین لباسی بتن کرده ، میتواند آرامش داشته باشد؟

بعد از شیخ نورالدین رشی شاعر دیگری که در قرن ۱۶ میلادی میزیسته است زنی است با اسم حبه خاتون که در شعر زبان کشمیری معروف گردید. او دختر روستائی بود و در مکتب دهکده خود قرآن و کتب فارسی چون گلستان و بوستان سعدی و چند کتاب دیگر فراگرفت. نام اصلی اش زون بود که بزبان کشمیری ماه را گویند. زون روزی که در کشتزار های زعفران آواز میخواند یوسف شاه چاک حاکم کشمیر متوجه او گردیده او را بعقد خود در آورد. حبه خاتون موجد نوع جدید شعر بزبان کشمیری است که قبل از آن به آن زبان وجود نداشت و آن نوع شعر چیزی نزدیک به غزلیات عاشقانه ایست که در آن عاشق اظهار واردات قلبی و احساساتی ناشی از فراق و جدائی و بی وفائی معشوق و آرزوی وصال میکند. حبه خاتون شعر کشمیری را از تنگنای خشک فلسفه و پند داندرز بیرون آورده آن را بارمان و زیبائی طبیعت و کیفیات قلب عاشق آشنا گردانید. علاوه بر این اشعار حبه خاتون شاهد نفوذ بیشتر زبان و ادبیات فارسی میباشد. در اشعارش لغات و تشبیهات و ترکیبات فارسی خیلی زیاد بنظر میرسد. او بنا به توصیه سید مبارک درویش کشمیری بحور و اوزانی را که در شعر فارسی مستعمل است برای غزلیات زبان کشمیری بکار برد و اینک برای حسن ختام بیتی چند از اشعار آن شاعره نامدار را که بعد از اسیر شدن شوهر عزیز خود بدست افواج اکبر شاه امپراتور مغول هند در هجر و فراق و جدائی او سروده است در اینجا نقل میکنیم -

گلها در مرغزار شگوفه کرده اند
 آیا تر آواز حزن انگیز نشنیده ای
 بیا با هم به مرغزارهای دور افتاده برویم
 تا گلهای را که در قلب بنگل شگفته اند بتو نشان دهم (۱)

(۱) - ترجمه اشعار کشمیری از رساله آقای دکتر تیکو باسم شعرای فارسی زبان کشمیر ص ۲۰ و ۲۱ اقتباس شده است -

فصل سوم

کلیات اوضاع سیاسی فرهنگی و مذهبی در زمان شاعر

برای بررسی و سنجش آثار و افکار هر شاعر و نویسنده یا هنرمند لازم است محیط سیاسی مذهبی فرهنگی همچنین ادبی و هنری را که آن هنرمند در آن می زیسته مورد مطالعه و دقت قرار دهیم زیرا بدون اطلاع و آشنائی از آن ممکن نیست درباره آن کس قضاوت صحیح کرد و نظر صائب ابراز داشت چه هر اثر هنری و ادبی بدون تردید منعکس کننده اوضاع و روحیات عصر خود میباشد و این امر در مورد شاعر که نسبت به دیگران دارای قلبی حساس تر و روحی درك تراست بیشتر صدق میکند. شاعر ما ملا محمد طاهر غنی کشمیری که در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بر بست دوران حکومت سه تن از پادشاهان بزرگ و مقتدر سلسله گورکانی هند را درك کرد و آنان عبارتند از -

۱- نورالدین جهانگیر بن اکبر شاه ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هجری (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی)

۲- شهاب الدین شاه جهان ۱۰۳۷ - ۱۰۶۷ هجری (۱۶۲۸ - ۱۶۵۷ میلادی)

۳- محی الدین اورنگ زیب عالمگیر ۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هجری (۱۶۵۸ - ۱۷۰۷ میلادی)

مدت حکمرانی این سه تن پادشاه از آغاز حکومت جهانگیر در سال ۱۰۱۴ هجری تا یازده سال اول فرمانروائی اورنگ زیب عالمگیر یعنی تا ۱۰۷۹ هجری که سال وفات شاعر ما است تقریباً سه ربع اول قرن یازدهم هجری را شامل است و اینك بالاخص به بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی - ادبی و فرهنگی و همچنین اخلاقی و مذهبی هند و کشمیر آن زمان (زیرا کشمیر بعد از پیروزی افواج امپراتور اکبر شاه در سال ۱۵۶۸ میلادی یعنی ۹۶۵ هجری بعنوان يك صوبه (استان) امپراتوری وسیع مغول درآمده بود) در سه بخش میپردازیم تا ببینیم

شاعر ما که اسما و عرفا عني بود در چه محيطي تربيت يافت و از چه افکار و ادعاي متاثر شد و آثارش جلوه گاه چه اندیشه های است -

وضع سياسي و اجتماعي هند و کشمير در قرن يازدهم هجري

حکومت پادشاهان مغول در هند که بوسیله بابر شاه (متوفي ۱۵۳۰ میلادی) تاسیس و بأكمل شاه طهماسب صفوی در زمان همایون شاه (متوفي ۱۵۵۶ میلادی) بر پایه اساسي گذارده شده بود در عهد جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ میلادی) بشکل يك امپراطوری مقتدر بوجود آمد - کشوری را که جهانگیر (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی) از پدرش بارش برده بود از نظر وسعت و آباداني و تشکیلات اداری روش مرتب و منظم حکمراني در شمار بزرگترین کشورهای دنیای آن عصر محسوب میشد - ثبات سياسي ، امنیت و آرامش داخلي و پیشرفت های علمی و ادبی و هنری و همچنین توسعه تجارت و کارهای عمراني برای رفاه و سعادت مردم که در عهد حکومت جهانگیر حاصل شده بود دارای اهمیت میباشد - جهانگیر در زمان خود به فتوحات و جنگهای بزرگ و مهم داخلي یا خارج از سرزمین خود دست نزد و تنها واقعه مهمي که در دوران حکومت او از نظر جنگي بوقوع پیوست آنست که شاه عباس صفوی قلعه قندهار را در سال ۱۶۲۳ میلادی بگرفت و از آن بعد تا سال ۱۶۳۸ میلادی این قلعه در دست ایرانیان بماند - (۱) باستثنای این واقعه امپراطوری وسیع مغولها که از مرز شرقی ایران تا غرب آسام و برما و از کشمیر تا احمد نگر گسترده شده بود يك پارچه امن و آرامش بود و مردم آن سرزمین از ظلم و بیداد امراء مصئون و محفوظ بودند -

نباید فراموش کرد که بابر بعنوان يك مهاجم خارجي بهند حمله آورد ولي بعد از او اولادش این سرزمین را وطن خود ساختند و حکومت آنان بتمام معني يك حکومت بومي و هندی بشمار میرود - اساس حکومت مغول در هند به هیچوجه بر بیداد و ستم بنیان نشده بود و دلیل اینکه حکومت مغول در هند برای مدت طولاني بیش از سه قرن ادامه

India Since 1526 V.D.Mahajan & R.R.Sethi, Lucknow (۱)

1956, p126

داشت همین است و شك نیست چنانچه آنان میخواستند با ظلم و تهدید و ارباب بر مردم فرمان رانند حکومت شان بمصداق الملك يبقي مع العدل ولا يبقي مع الظلم درامی نداشت. بعضی از نویسندگان اروپائی مانند برنیر و تاورنیر و مانوخی و اسمیت حکومت مغول را حکومتی کاه مستبدانه و مطلق العنان نهاییانده اند و اظهار داشته اند که در دوران پادشاهان گورکانی قانونی جز اراده شاه وجود نداشت. ولی آنان هنگام ابراز این نظر فراموش کرده اند که حکمرانان اروپائی که قلمرو آنان بهراتب از قلمرو امپراطوری مغولان کوچک تر بوده چه ستمهاییکه بر رعایای خود نه نمودند و چه ظلم و بیداد هائیکه بنام مذهب بر مردم بیچاره و طن خود روا نداشتند. اگر نیک در احوال پادشاهان مغول بنگریم در میا بیم که آنان هراقدامی که مینمودند برای بهبود و رفاه ملت بود. خلاصه اینکه این پادشاهان را میتوان حکمرانان مطلق العنان و در عین حال خیرخواه مردم نامید. سرریچارد برن Sir Richard Burn در ضمن ذکر حکومت جهانگیر متذکر گردیده است که "جزای مسلمانانیکه دختران خود را باز دواج بهندوان میدادند مرگ بوده است در حالیکه مسلمانان میتوانستند زن هندی بگیری بگیری (۱) لی نویسنده علتش را بیان ننموده است و باید دانست که در آئمان رسم هندو بر آن بوده است که چون شوهر زنی بمیرد او باید با جسد شوهر مرده اش خود را بسوزانند. چون جهانگیر ازین سنت وحشیانه خویش نیامد و میخواست این سنت کهنه و غیر انسانی را از بین ببرد اولین اقدامش این بود تا بتواند بعضی زنان را از سرنوشت سوختن در آتش نگیرد و چون نمیتوانست اراده خود را بزور بر هندوان تحمیل کند جزا و پادافرا را فقط برای مسلمانان که بالواسطه موجب انجام این کار میشدند مقرر کرد و برای هندوان از ادامه این رسم فقط اظهار نارضایتی میکرد. جای بس تاسف است که این روش انسانی و نوع دوستی را نیز نویسندگان اروپائی اقدام مغرضانه و نمونه ای از تبعیضات مذهبی جلوه داده اذهان مردم را منحرف کرده اند. مردم در زمان حکومت این پادشاه عادل و داد گستر خوشوقت و سعادتمند بودند و جهانگیر از لحاظ انصاف و عدالت بعنوان انوشیروان هندوستان مشهور شده است و داستانها از عدل و نصفت او در کتابها مسطور است و حتی در قرن ما برخی از آنها بر پرده سینما نمایش داده شده است. جهانگیر در دوران حکومت خود

اقدامات خیرخواهانه بسیار انجام داد. وی برای مردم فقیر و بی‌نوا مرکزها ایجاد کرد که بدانان غذای مجانی داده میشد علاوه بر این وی مالیات معوقه را معاف کرد و دستور داد که ماموران در جمع مالیات بر کشتاورزان ظلم و تعدی روا ندارند و در صورت اثبات جرم مامورین آنانرا شدیداً مجازات میکرد. او دستور داده بود خسارت محصولات کشاورزی که زیر پای افواج شاهي پامال شود بپردازند.

جها نگیر به مناظر طبیعی علاقه بسیار داشت و بهمین جهت زیبائی و دلکشی سرزمین بهشت آئین کشمیر همواره توجه این پادشاه را بخود جلب میکرد و با وجود موانع و عوایق بسیار که در سفر کشمیر موجود بوده در طول حکومت ۲۲ ساله خود شش مرتبه بمسافرت آندیار نایل آمد و شاید طغرا در این شعر آرزو و تمنای جها نگیر را بنحو احسن بیان کرده است که میگوید.

از شاه جها نگیر دم نزع چو جستند با خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ
چنانکه از کتب تاریخ برمیآید جها نگیر را در عمران و آبادی علاقه تمام و میلی مالا کلام بود و در ایام سلطنتش در ایجاد عمارات و انشاء ابنیه و تسطیح طرق و شوارع و تزئین باغها و ایجاد و تعمیر مدارس و مساجد و حمام ها کوششی فرادان مینمود و در این کار همسرش نورجهان که بنوبه خود دارای شخصیت مهم تاریخی و ادبی است ذوق و سلیقه خود را نشان داد که نمونه را میتوان در ساختمان باغ شالیمار و تعمیر قصرهای مانسابل و اچه بل و ویرناگ و غیره جستجو کرد. جها نگیر طی حکومت خود هفت تن از امراء خود را بنوبت به صوبداری (استانداری) کشمیر نامزد کرد که عبارتند از:

۱- نواب قلیچ خان	از ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۹ هجری
۲- هاشم خان	از ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ //
۳- صفدر خان	از ۱۰۲۱ تا ۱۰۲۴ //
۴- احمد بیگ خان	از ۱۰۲۴ تا ۱۰۲۷ //
۵- دلادر خان	از ۱۰۲۷ تا ۱۰۲۹ //
۶- ارادت خان	از ۱۰۲۹ تا ۱۰۳۲ //
۷- اعتقاد خان	از ۱۰۳۲ تا وفات جها نگیر در ۱۰۳۷ هجری

دو تن از این حکمرانان نسبتاً ظالم و مستبد بودند که یکی از آنها قلیچ خان بود و چون مردم آنسامان بر علیه او بحضور پادشاه شکایت بردند پادشاه داد گستر برای استاندار بدین کلمات که نشانه بارز مقام ادبی اوست اخطار نمود: "حکومت پناها! دادخواهان تو بسیار - شکرگزاران تو کم - آب سحاب بر لب تشنگان بریز ورنه از حکومت برخیز." (۱)، حاکم مستبد دیگری که در زمان جهانگیر استانداری کشمیر را بعهدده داشت اعتقاد خان بود - وی بطوریکه حسن می گوید "بدعتها احداث نمود چنانچه ضبطی اثمار باغات و دهات و جنگلات و طرح گل زعفران و سلامانه و غیره از بدعات اوست" (۲) با استثنای این دو تن حکمرانان دیگر با عدل و انصاف حکومت میکردند ولی بطوریکه فرانسیسکو پلسارت کارمند شرکت تجارتي هلند با اسم Dutch East India Co. در سال ۱۶۲۶ میلادی در گزارش خود نوشته است (۳) مردم کشمیر بیشتر فقیر و نادار بودند - وی از اقداماتی که از طرف پادشاه برای تزئین شهر بعمل آمده ستایش میکند و می نویسد که خانه های مردم شهر نشین بطور عموم خوب و زیبا است و به زیبایی شهر می افزاید - مردم کشمیر با وجودیکه کمتر غذای کافی برای شان میسر میشود دارای قوت جسمانی و نیروی بدنی هستند که میتوان آنان را ازین لحاظ دو برابر مردم هند محسوب کرد - وی ضمن شرحی که درباره تجارت و صنایع دستی کشمیر آورده متذکر میشود که کشمیریان زعفران و پارچه های پشمی دستباف که از انواع مختلف میباشند و مشکبار را به آگره صادر میکنند و در مقابل آن متقال و پارچه های نخي بافندگی و ادویه و پیاز وارد میکردند -

جهانگیر که همواره رفاه و بهبود مردم خود را در نظر داشت مالیاتیرا که بعنوان "رسوم فوجداری" گرفته میشد لغو کرد - کشمیر در آن هنگام دچار رسوم کهنه و فرسوده چون کشتی، دختران نو زاد در میان مردم فقیر و پست بود که جهانگیر آنها را تاکید و فشار از میان برد - جهانگیر يك تن برهنه را بنام پانديت شری کانت که از علمای متبحر دین

(۱) Kashir Vol I p 263

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۴۸۲

(۳) Kashir Vol I p 262

هند بود برگزید تا بقضاوت معاملات و محاکمات هندوان که جنبه شخصی داشت طبق آئین آنان حل و فصل نماید و بدینوسیله آزادی کامل در امور شخصی و مذهبی و سنن و رسوم دینی به هندوان اعطاء نمود (۱). جمعیت کشمیر در زمان جهانگیر در حدود دو میلیون نفر بوده است.^(۲)

پس از وفات جهانگیر در سال ۱۰۳۷ هجری پسرش خرم بعد از یک سلسله جنگهای داخلی بکملک و یاری آصف خان پدرزنش بحکومت هند رسید و لقب ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران دوم شاه جهان پادشاه غازی را برگزیده و اساس سلطنت را استوار ساخت. مدت حکومت شاه جهان سی سال بوده است و دوره ۶ حکومت او بعنوان دوره ۶ طلایی امپراطوری مغولان هند محسوب میشود. در زمان سلطنت او قدرت امپراطوری سراسر هند را فراگرفت. ملوک طوایف اعم از پادشاهان مسلمان محلی و راجگان هند و همه منقرض شده تحت حمایت امپراطوری درآمدند. شاه جهان بزودی شورش و طغیان مخالفین و دشمنان داخلی مانند بهجرسنگ و خان جهان لودی را فرود نشانید. علاوه بر این افواج وی در تسخیر خاک وسیع دکن پیروز شد ولی اقدامات مکرر شاه جهان برای بدست آوردن قلعه قندهار (که بعد از ۱۵ سال بدست آمده بود و مجدداً از دست رفت) کاملاً بی اثر ماند و این امر بی کفایتی لشکر او را در مقابل سپاهیان ایران روشن ساخت. (۳) از جنگهای مهم دیگری که خارج از خاک هند بجهل آمد جنگ با حکمران بلخ است که در نتیجه آن شهر بلخ در سال ۱۶۴۶ منقرض شد. در امور اداری کشور شاه جهان کفایت و درایت فوق العاده ای از خود نشان داد ولی برای اصلاح امور اداری و مالی که در اواخر حکومت پدرش رو بخرابی نهاده بود سعی کرد (۴). عمارات مجلل و متعددی که در زمان او ساخته شد و اعزام لشکرها و بزرگ برای نبردهای داخلی و خارجی که متضمن خسارات هنگفت و منارج بسیار بود (چنانکه تنها هزینه تسخیر قندهار ۱۲ میلیون روپیه برآورده شده است) لطمه سنگینی بر خزانه مملکت وارد آورد و ازین رو نقصان امور مالی از املاک

(۱) Shea & Troyer's Translation of Dabistan-e-Mazahed P 164-5

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۲۷۳ "نفر شماری کشمیر به اهتمام آصف خان نوزده لک و چهل و سه هزار و سی و سه نفر - از آنجمله سپاهیان بومی نود هزار و چهار صد پیاده و چهار هزار و هشتصد و نود و دو سوار"

(۳) The Cambridge History of India Vol IV p 319-20 (۴) ایضا ۲۱۸

امراء و گنجینه های شاهان دکن فراهم گردید. (۱) شاه جهان در آغاز سلطنت شخصا در امور ملك و ملت نظارت و رسیدگی دقیق میکرد و بعدا کارها را بدست امراء و وزرا و یسران خود را در قسمتهای مختلف هندوستان به سمیت استانداری برگماشت. یکی از کارهای مهم شاه جهان نظم و ترتیب دادن دستگاه منصب داری است که در اواخر عهد حکومت خود بدان توجه کرد و در اجرای مقررات قانون منصب داری راجع به تدارك دسته های سپاهیان شدت عمل بخرج داد. علاوه بر این وظیفه و مقرری منصبداران را تقلیل داد و آنانرا مجبور کرد که تعداد لازم سپاهیان را بحال آماده باش داشته باشند. همچنین مالیات بر املاك که قبل ازین يك سوم بوده به نصف در آمد مقرر کرد.

روابط سیاسی شاه جهان با اروپائیان و سایر ممالك همسایه عاقلانه و توأم بادرایت و زیرکی بود و او هیچوقت رشته ارتباط خود را با پادشاهان ایران یعنی با شاه صفی و شاه عباس نگست. امپراطوری مغول دوران سلطنت شاه جهان هم از حیث قدرت و نفوذ و هم از لحاظ جلال و شکوه به منتهای درجه خود رسید و اساسی که جلال الدین اکبر پی ریزی کرده بود در این عهد صورت اتمام و اکمال یافت. وسعت مملکت شاه جهان و امنیت و آرامش در آن عصر سبب شد که هند بصورت مملکتی منظم و آباد در آید و عواید و مالیاتها افزونی گیرد. دوزیرکاردان یعنی آصف خان و سعداله خان با تدبیر و درایت امور مملکت را اداره میکردند و غنائیم و پیشکشها و مالیاتها مرتبا بدربار میرسید. خزانه عامره شاه هر روز ثروتمند تر و پر بها تر از روز قبل میشد - امنیت و آرامش که در دوران شاه جهان وجود داشت بازار تجارت را رونق داد و بازرگانان خارجی را به بند جلب کرد و محصولات هند ب بازارهای آسیا وارد و پرا فرستاده شد. خلاصه آنکه قدرت و ثروت امپراطوری هند در دوران شاه جهان بحدی رسید که در آسیا نظیر نداشت و در هندوستان پیش از آن تاریخ و چه بعد از آن مانند ی برای آن کمتر توان یافت.

شهاب الدین شاه جهان طی دوران حکومت خود چهار مرتبه بکشمیر مسافرت کرد. مسافرت اول در سال ۱۶۳۴ میلادی صورت گرفت و در حین این

مسافرت بود که راجه بهیمبر اعلام قبول اسلام نموده بنحطاب راجه دولتمند
مشرق گردید. سفر دومین بسال ۱۶۴۰ و سومین در ۱۶۴۵ و آخرین بسال
۱۶۵۱ میلادی بوقوع پیوست. شاه جهان در ظرف این مدت هفت استاندار
بر کشمیر گماشت که بترتیب عبارتند از:-

- ۱- اعتقاد خان از ۱۰۳۷ - ۱۰۴۳ هجری
- ۲- ظفر خان احسن از ۱۰۴۳ - ۱۰۵۱
- ۳- شاهزاده مراد بخش از ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲
- ۴- علی مردان خان از ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳
- ۵- ظفر خان بار دوم از ۱۰۵۳ - ۱۰۵۷
- ۶- تربیت خان از ۱۰۵۷ - ۱۰۵۹
- ۷- حسن بیگ خان از ۱۰۵۹ - ۱۰۶۱
- ۸- علی مردان خان بار دوم از ۱۰۶۱ - ۱۰۶۷
- ۹- لشکر خان از ۱۰۶۷ - ۱۰۷۰

اعتقاد خان که در زمان جهانگیر فرمان استانداری کشمیر را گرفته بود برای شش سال
دیگر باقی ماند ولی بطوریکه قبلاً گفته آمد وی موانع سخت و غیر عادلانه در راه کشا و رزان
ایجاد نمود و باغهای میوه مردم را بزور میگرفت و برای برداشت محصول از باغات و کشتزار
های زعفران که متعلق بدولت بودند از مردم بیگار میگرفت. چون کشمیریان از کارهای جابرانه
و اعمال ظالمانه اعتقاد خان به تنگ آمدند عرضحالی بدربار شاهنشاه فرستادند و شاعری
از کشمیر در موقع جشن سالگره قطعه شعری در اینباب بحضور رسانید که ضمن آن گوید:-

نصروادانشپزوها دارا دین پرور اهل کشمیرند در دیوان عدلت دادخواه

زعفران گویند خندان سازد ادهناک را آمدند از زعفران در گریه جمعی بیگناه (۱)

چون دادخواهیها و تظلمات پی در پی ببارگاه رسید اعتقاد خان معزول و ابوالحسن تربیتی
به استانداری کشمیر مقرر شد. ولی چون ابوالحسن پیر و کهنسال شده بود و نمیتوانست بار

سنگین اداره يك استان را متحمل شود پسرش ظفرخان احسن بنمایندگی او فرستاده شد. اولین و مهمترین کاریکه احسن در ایام استانداری خود برای کشمیریان کرد اینست که وی از امپراطور خواست تا تمام مالیاتهای غیرعادله و کارهای مستبدانه ای را که اعتقاد خان در کشمیر رواج داده بود و ادامه آنها موجب فقر و مسکنت و بدبختی و مذلت کشمیریان بود باطل و فرمان شاهنشاهی در اینمورد صادر شود. شاهجهان که بقول تاورنیر "نه بعنوان پادشاه مملکتی بلکه بهمانند پدر يك خانواده" بر مردم حکومت میکرد این فرمان تاریخی را صادر و يك نقل آن روی سنگ نقر کرده بر در ورودی مسجد جامع سری نگر نصب نمود. (۱) که امروز هم در آنجا بحال خود باقی است. کارهای خیرخواهانه احسن خان موجب تقدیر و ستایش شاهنشاه گردید و پس از آن که پدرش که استاندار کشمیر بود فوت نمود فرمان استان داری بنام او صادر گردید. در این زمان ظفرخان احسن تبت کوچك یعنی بلتستان را نیز فتح کرد. این حکمران که یکی از مدو حین صائب تبریزی میباشد در زیبائی و زینت دادن کشمیر سهم بسزائی داشت. حکمران دیگر این دوره که شایسته ذکر است مردان خان میباشد. مردان خان از طرف شاه ایران قلعه داری قندهار را بعهده داشت ولی بعلت سوء تفاهم قلعه را به سپاهیان مغول واگذار کرده بهند پناهنده شد و شاهجهان او را به ملازمت خود پذیرفت. مردان خان در دوران صوبه داری کشمیر که دو بار بوی محول گردید کارهای عمرانی و آبادانی انجام داد. او نه تنها به احداث باغها و گلزارها پرداخت بلکه راههای پرخطر و صعب العبور را تسطیح و تعمیر نمود و برای آسایش مسافران مسافرخانه ها و کاروانسراها بنیان نهاد. مردان خان مردی سخنی و دادگرو بود و در دوره دوم والیگری او قحط و خشکسالی در کشمیر بوقوع پیوست و در این موقع او غله و حبوبات را از پنجاب دارد و بنرخ ارزان و حتی رایگان به مردم فقیر و بینوای کشمیر توزیع نمود (۲) آخرین صوبه دار کشمیر در عهد شاهجهان لشکرخان بود و کشمیر در زمان لشکرخان بهترین دوران نعمت و سرور و فراوانی و ارزانی را گذرانیده و غله و اجناس آنقدر ارزان بود که "يك خروار شالي را بليك مرغ میفروختند" (۳)

(۱) متن این فرمان در تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۰ - ۵۰۱ نقل شده است.

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۷ (۳) ایضا ص ۵۰۸

خلاصه اینکه مردم در زمان شاهجهان از هرجهت آسوده و خوشحال بودند و کشور از هر حیث بسوی ترقی و تعالی گام برمیداشت تا اینکه پادشاه پدر مانند در سال ۱۰۶۷ هجری بدست پسر گرفتار و بزنداد افتاد و حکومت و پادشاهی بدست اورنگ زیب عالمگیر سومین پسر شاهجهان رسید.

جنگهای خونینی و کشتار برادران برای حصول تاج و تخت در میان مغول یک سنت خانوادگی بوده است. اورنگ زیب سومین پسر شاهجهان بعد از قتل سه برادر و چند تن از برادر زادگان و خویشان داسیر کردن پدر خود سریر آرای حکومت هند شد. هنگامیکه اورنگزیب عنان حکومت را در سال ۱۰۶۷ هجری بدست گرفت سلطنت مغول بکمال وسعت و عظمت و اقتدار رسیده بود. در زمان حکومت این پادشاه تقریباً سراسر هند جزو قلمرو مغول گردید و حدود آن از کشمیر تا کرناٹک و از برمه تا غزنئی گسترده شده بود. اورنگزیب برای اداره این مملکت و وسیع قلمرو خود را به بیست ولایت و استان تقسیم کرد و هر استان تحت فرمان استاندار قرار داشت. این پادشاه از اوان جوانی در زمان شاهزادگی فنون لشکرکشی و تجارب ملکداری را آموخته بود و انتظار میرفت که عظمت و اقتدار شاهنشاهی وی به ادجی مافوق تصور برسد ولی سرنوشت دیگری در انتظارش بود. در این امر شکی نیست که قلمرو او از لحاظ وسعت قبل از استقرار حکومت انگلیس در هند بیش از قلمرو هر پادشاه دیگری بود ولی سیاست او آرامش داخلی و ثبات سیاسی را از بین برده و آثار اضمحلال و انحطاط در دوران زندگی خود او پدید آمد. عالمگیر در طی حکومت چهل و نه ساله خود بیشتر اوقات به جنگ و لشکرکشی و تسخیر و فتح ممالک اشتغال داشت بیست و نه سال اول حکمرانی او به کشایش قلاع و فرود نشان دادن شورش و طغیان در نواحی شمالغرب و غرب و شرق هندوستان گذشت. در بقیه زندگانی توجه او بتوسعه سرحدات کشور در جنوب هند و سرکوبی مخالفین سرسخت در جنوب غرب معطوف بوده است. از جنگها و لشکرکشیهای این پادشاه جز مصارقات مالی و هرج و مرج و ناامنی نتیجه ای عاید نگردید. منارج هنگفت جنگها خزانه را تهی کرد و پرداخت وظیفه و مقرری سپاهیان که عده آنان به ۱۷۰ هزار رسیده بود بتعویق افتاد.^(۱)

(۱)
A Short History of Aurangzeb, J.N.Sarkar, Calcutta 1954 p 420

خوابکاریهای که جنگ و خونریزی بدنبال خود میآورد در تمام کشور مشاهده میشد. علاوه برین قهر طبیعت بشکل طاعون و قحطسالی نیز ظاهر گردید که در نتیجه آن ملیونها تن از آدمیان واحشام و اغنام بهرند (۱) و هیچکس در پی جبران یا تعمیر این خرابیها و ویرانیها نبود. خود اورنگزیب از این وضع ناراحت کننده بنحوبی آگاه بود. او میدانست که سرداران و سپاهیان از این جنگها و لشکرکشیها پی در پی بتنگ آمده خواستار مرگ او میشدند (۲). ولی آنچه که بیش از همه باعث زوال حکومت شد سیاست خشن و انعطاف ناپذیر او در امور دینی بود. این امر مسلم است که هندوان در تاسیس و ثبات و توسعه امپراطوری مغول در هند سهم بسزایی داشتند و اکبر و جهانگیر و تاحدی شاه جهان نیز با کمکهای شایانی که آنان انجام دادند توانستند حکومت خود را مقتدر تر و وسیعتر سازند و بپاداش خدمتهای گرانبها صلات و مقامات مهمی بآنان عرضه میکردند ولی متأسفانه اورنگزیب که در امور مذهبی تعصب شدید داشت این سیاست را کنار گذاشت. او در آغاز دوران حکومت خود رفتار مسالمت آمیزی اختیار کرده بود ولی هرچه زمان بیشتر میگذشت تعصب مذهبی او شدیدتر میشد و بالاخره به منتهای درجه رسید. حقوق مذهبی و مدنی رعایای غیرمسلمان در زمان اورعایت نشد حتی او برای تخریب معابد نو بنیاد هندوان دستور داد (۳).

اکنون باید ببینیم که اوضاع سیاسی و اجتماعی کشمیر در زمان این پادشاه بچه نحوی بوده است. عالمگیر برخلاف پدر و نیاگان خود فقط یکبار بمسافرت کشمیر پرداخت و آنهم برای اینکه بعد از بیماری شدید که در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ هجری) عارض او گردید خواست در هوای مطبوع این خطه جنت نظیر تجدید قوای جسمانی و روحانی بکند و آغاز انجام این سفر نیز توأم با حوادث سوء و ناگواری بود - بدین معنی که لغزش پای یکی از فیلهای اردو بهرگ چندین زن واحشام منجر گردید و این واقعه اورنگزیب را خیلی متاثر کرد و او بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولانی اسلاف او خیلی کم بود بدلهلی برگشت. عالمگیر طی حکومت ۴۹ ساله خود ۱۴ استاندار بکشمیر اعزام نمود و از جمله آنان ابراهیم خان

(۱) ایضا ص ۴۲۱ و ۴۲۲ (۲) ایضا ص ۴۲۵ (۳) ایضا ص ۴۴۴ و India Since 1526

پسر علیمردانخان سه بار و سیف خان دوبار باستانی مقرر شدند - ما اینجا فقط اسم استانداری که تا ۱۰۷۹ هجری یعنی تا سال وفات شاعر ما در کشمیر مستقر بودند ذکر میکنیم .

لشکرخان که در سال ۱۰۶۷ هجری در زمان شاهجهان مقرر شده بود تا سال ۱۰۷۰ باقی ماند .

۲- اعتمادخان	۱۰۷۰ تا ۱۰۷۳ هجری
۳- ابراهیم خان	۱۰۷۳ تا ۱۰۷۴
۴- اسلام خان	۱۰۷۴ تا ۱۰۷۵
۵- سیف خان	۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸
۶- مبارز خان	۱۰۷۸ تا ۱۰۷۹
۷- سیف خان باردوم	۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲

بطوریکه قبلاً گفته شد کشمیر در زمان حکمرانی لشکرخان بهترین ایام آرامش و فراوانی را گذراند . حکمرانان دیگر نیز در عدل و انصاف در رسیدگی به خواسته های مردم و سببه تزئین و خوشنمایی این سرزمین فعالیتها کردند و حادثه مهمی که از نظر سیاسی قابل ذکر باشد بوقوع نپیوست .

وضع ادبی و فرهنگی و هنری هند و کشمیر

اکنون که از وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر اطلاعی پیدا کردیم باید بمطالعه اوضاع فرهنگی و ادبی و هنری آنزمان بپردازیم و ببینیم که حکمرانان و امراء و عموم مردم در توسعه و پیشرفت این جنبه حیاتی چه کوششهای از خود نشان دادند . ترقی فرهنگ و هر در کشور منوط به استقرار امن و آرامش و فراغت بال و آسودگی خیال است چنانکه نظامی عروضی بدین معنی اشارت کرده و گوید = " هر صنعت که تعلق بتفکر دارد صاحب صنعت باید که فارغ دل و مرنه باشد که اگر بنحلات این بود سهام فکر او متلاشی شود (۱) " امنیت و

(۱) چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین طبع سوم تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷

آرامش کشور مبني است بر ثبات سياسي و چنانکه ميدانيم هند در آغاز قرن يازدهم ميلادی از ثبات سياسي و امنيت داخلي برخوردار بوده و بيم و ترس حمله خارجي نيز او را تهديد نمیکرد. بنا بر اين اين سرزمين بايستي گهواره فرهنگ و هنر و مهد شعر و ادب باشد و چنين هم بوده است.

شعر و ادب و فرهنگ

پادشاهان مغول با وجود آوردن کانونهای بزرگ علمي و ادبي در هند مشرقي نیکو برای دانشمندان و شعرا و نویسندگان بوده اند. تذکره های مختلف مملو است از داستانهای مبني بر تشويق آنان از هنرمندان و ادبا و شعرا و اعطاء صلات گران بها بدیشان. همین امر موجب ميل و رغبت شعرای ايران بمسافرت هندوستان گردید و شعراء و ادبا رخت سفر برمي بستند و آهنگ هند میکردند و از نعم آنديار و صلات سلاطين کامگار آنجا برخوردار میشدند. اينجا لازم است نکته ای تذکر داده شود و آن اينست که بدان گاه تنها اصحاب قلم نبودند که به هند رحلت و هجرت میکردند بلکه اصحاب سيف و مردمان دلدار و شجاعان جنگ آور نيز بدانجا روی نموده بمخدمت امپراتوران مغول هند در میآمدند و خدمات شایانی انجام داده بمقامات بلند ميرسیدند. پادشاهان مغول صاحب السيف والقلم بودند و همین نکته داني و سخن سنجي و شعر شناسي آنان بود که در کشش شاعران بدربار آنان بس موثر افتاد و يقيناً اين امر باعث آن شد که نااهلان اندک مایه به آستانه آنان نگرایند چه آن سلاطين ميتوانستند گهر را از خزف و نيك را از بد باز شناسند. اين پادشاهان در محافل شعر و ادب مثل ميدان نبرد تنها نقش يك ناظر و سامع را نداشتند بلکه در اين ميدان نيز گوی نقد مي افکندند و به تصحيح و تنقيح و انتقاد و اقتراح سخن شاعران ميپرداختند و بي مناسب نيست که در اينجا بنقل يك دو داستان کوتاه در اين باب بپردازيم.

اکبر شاه با وجود اينکه بمکتب نرفته و از سواد بهره ای نداشت ولي او را طبع شاعرانه و فکری نقاد بود. روزی اين شعر فغانی را

مسيحا يار و خضرش همکاب و همعان عیسی
فغانی آفتاب من بدین اعزاز میآید

بحضورش میخواندند. وی مصرع دوم را بدینگونه اصلاح کرد (۱)
فغانی شهسوار من بدین اعزاز میآمد

و ازین نوع مثالها خیلی زیاد است.

جهانگیر که از آغاز زندگی خود به آموختن پرداخت نویسنده ای توانا و شاعر نیکو بنابرآمد
و بهترین شاهد این ادعا ترك جهانگیری است که تا هفده سال بنگارش آن اشتغال داشت
و سپس بعلمت بیماری درنجوری نگارش آن بعهده معتمد خان گذارده شد. این ترك بنحوی
میرساند که جهانگیر دارای طبع شاعرانه نیز بود و در علوم تاریخ و گیاه شناسی و حیوان شناسی
نیز صاحب بصیرت بوده است. برای استشهاد قریحه و ذوق شعری او نقل چند اقتباس از
ترك بیهود نیست. در یکجا مینویسد: "بتقریبی این بیت امیرالامراء خوانده شد

بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق
يك زنده کردن تو بصد خون برابر است
چون طبع من مرز و ناهلی با اختیار و گاهی بی اختیار مصراعی و رباعی در خاطرم سرمیزند
این بیت بر زبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بی تو يك نفس
يك دل شکستن تو بصد خون برابر است
چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت در این زمینه بیتی گفته گذرانید علی احمد
مهرکن بد نگفته

ای محتسب زگریه پیرمغان بترس
يك خم شکستن تو به صد خون برابر است" (۲)
همچنین وی از تحقیر و انتقاد ناهلان رجبی مایگان که چون شبه فروشان در حلقه جوهریان
در آمده و از شعر و ادب بهره ای نبرده بودند با نهمیورزید. مشهور است که شاعری قصیده
ای تقدیم او کرد که مصرع اول مطلع — ای تاج دولت بر سر تا انتها — بود. جهانگیر
از او سوال کرد که از علم عروض آگاهی؟ شاعر پاسخ داد نه — جهانگیر گفت خوب شد و گرنه
حکم بمرگت میدادم. سپس آن مصرع را تقطیع کرد و عیب رکن دوم آن که — لت بر سرت —
بود نشان داد (۳). باین ترتیب روشن و مبرهن میگردد که در محیطیکه سران و

(۱) بزم تیموریه — سید صباح الدین عبدالرحمن اعظم گره ۱۹۴۸ ص ۶۱

(۲) ترك جهانگیری ص ۱۱۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۴۱

پیشروانش در امور شعر و ادب باین اندازه دقیق و فہیم باشند چہ اندازہ در آن زمینہ ہا پیشرفت حاصل میگردد. این روش شعرا را وادار کرد جدیت و توجہ و علاقہ بیشتری در کار خود خرج بدہند. خلاصہ دربار مغول بصورت یک مدرسہ شاعری و سخنوری در آمدہ بود. بنا بر اظہار ابوالفضل در آئین اکبری پنجاہ و یک شاعر بہ دربار اکبر شاہ پیوستہ بودند و بنا بر نوشتہ سید صباح الدین در کتاب بزم تیموریہ از جملہ شعرای زمان جہانگیری معروفترین آنها عبارتند از طالب آملی و نظیری نیشاپوری و سنجر و طفلی و حیاتی و مولانا شکیبی و موزون الملک ملا لطفی تبریزی و ملا احمد علی نشانی و معنوی جونپوری و حسن بیگ خاکی و حکیم عارف و ملا شیدا و غیرہ.

غیر از دربار پادشاہ صدها امیر و صاحب منصب دیگر در رونق بازار شعر و ادب و علم و دانش وظیفہ مهمی داشتند. از این عدہ بیرم خان - ابوالفتح گیلانی - عبدالرحیم خانخانان - علیقلی خان - خان زمان - خان اعظم کوکلتاش - ظفر خان و غازی خان را میتوان اسم برد. ابوالفتح گیلانی و عبدالرحیم خان خانان برای سرپرستی شعرا یک کانون بزرگ ادبی تاسیس کردہ بودند و خواجہ حسین و ثنائی و میرزا قلی میلی و حیاتی گیلانی از تربیت یافتگان این کانون میباشند. خان خانان در احمدآباد کتابخانہ دایر کردہ بود کہ شعراء و ادبا و دانش طلبان از آنجا بہرہ یاب میشدند. از خصوصیات این کتابخانہ یکی این بود کہ دوادین شعرای متعلق بدستگاہ بنحط خود شان در آن موجود بود. (۱) گذشتہ از این رواج مشاعرہ در ترویج و رونق شعر کہک شایانی نمود و خان خانان در این امر پیشرو دیگران محسوب میشود (۲) صرفنظر از شعر و ادب جہانگیر در ایجاد مدارس و انشاء مکاتب سعی بلیغ داشت و چندین مدرسہ و خانقاہ تاسیس نمود. وی مال و ملک امرای را کہ بدون وارث فوت میکردند بہ این کار خیر اختصاص داد و مدارسیکہ از دیر زمان دیران مانده بود تعمیر کردہ برای درس و تدریس آمادہ ساخت. (۳) این پیشرفتهای ادبی و فعالیتہای فرهنگی کہ جہانگیر از اکبر شاہ بارث بردہ بود برای پسر خود شاہ جہان بوارث گذاشت و او با وجودیکہ مانند پدر خود شاعر و یا نویسندہ توانا و یا صاحب آثار مهمی نبود ولی برای توسعہ علم و ادب گامہای برداشت و در دوران

(۱) بزم تیموریہ ص ۸۳ (۲) ایضا ص ۸۳ (۳) بزم تیموریہ ص ۱۶۸

سلطنت خود چندین مدرسه و دارالعلوم بنیان نهاد که معروفترین آنها مدرسه ای بنام دارالبقاء در دارالخلافه دهلی است (۱)، که مرکز تدریس فقه و فلسفه اسلامی محسوب میشود. علاوه بر این مسلمانان در مکتب های که بطور عموم در مساجد تمام شهرها دایر بود بتعلیم و تعلم اشتغال داشتند. وضع تعلیم و تدریس هندیان نیز بدنبوده است. برهمنان که همواره کار آنان درس و تدریس و مطالعه کتب مقدس سانسکریت بوده است بکار خود ادا می میدادند. علاوه بر آن طبقه دیگر یعنی کارمندان دولت به فراگرفتن زبان فارسی و علوم متداول کوشا بودند. طبق رسوم آنزمان خانراده های اشراف و اعیان بوسیله استادان و معلمین خصوصی تحصیل علم مینمودند. زبان فارسی بدلیل اینکه زبان رسمی بود مورد تشویق و حمایت شاهجهان قرار گرفت و بطوریکه بعضی گفتند اند شاهجهان برای تعلیم اجباری زبان فارسی دستور داد و مدارس در سراسر هند حتی بین هندوان برای تعلیم این زبان دایر گردید. اضافه بر این بسیاری از کتب علمی و ادبی بزبان فارسی تالیف شد. ورود فارسی زبانان با علم و ذوق و آمیزش آنان با هند یا نیکه زبان و ادبیات فارسی را در کشور خود تحصیل کرده بودند منتج با ایجاد دو مکتب ادبی گردید که یکی از آنها مکتب هندو فارسی و دیگری را بنام مکتب اصیل فارسی میتوان یاد کرد. آثار و ادبیاتیکه در این عهد در هند ظهور کرد از جنبه ای که صرفاً فارسی باشد عاری است زیرا زبان فارسی که ریشه های عمیقی در سرزمین هند دو اندیده بودند نمیتوانست تا مدت زیادی از محیط جدید و قوی خود بی اثر و جدا بماند و ازینرو زبان فارسی افکار و عقاید هندی را در خود جذب کرد و تدریجاً وسیله بیان مطالب هندی گردید و ناچار خصائصی را که لازمه محیط هندی بود فراگرفت و بدین وسیله سبک جدید هندو فارسی بوجود آمد. این سبک که مورد توجه دربار مغول قرار گرفته بود بتدریج توسعه یافت و آثار متکلف ابوالفضل که در آن به افراط بصنایع توجه شده و زبان بهد و افراز آرایش و پیرایش مشحون است توجه شاهجهان را بطرف خود جلب نمود و بنا برین شاهجهان برای وقایع نویسی خواستار نویسنده ای شد که بتواند به شیوه متکلفانه و قایع عهد او را بنویسد. شاید یکی از علل توسعه این سبک در دربار مغول هند این بود که نویسندگان نمیتوانست با استعما

(۱) آثارالصنادید - سرسید احمد خان باب سوم ص ۱۲

نبودن کلمات و اصطلاحات متکلف و آمیزش لغات و عبارات دقیق و مشکل عربی ابهت و جلال پادشاه را به بهترین وجه در قلب و فکر خواننده منعکس کند و بنا بر این آن سبک با سازمان مجلل و باشکوه دربار کاملاً سازگار بوده است.

از طرف دیگر مکتبی که خالصاً مکتب ایرانی باشد مورد اعتناء و توجه و زراۂ و امرای ایرانی خرد قرار گرفت. در آغاز دوره حکومت شاه جهان ملا شکر الله ملقب به افضل خان گروه بزرگی از شعرا و نویسندگان و دانشمندان ایرانی را گرامی داشت و در ترفیه حال و ارضای خاطر آنان میکوشید که از آنجمله محمد امین تزوینی و جلال الدین طباطبائی بسیار معروفند. چون آثار نویسندگان و شعرای این دو سبک مختلف را با هم مقایسه کنیم میبینیم که آثار یکی از ادب و فضایل ایرانی بیادگار مانده با آثار معاصرین هندی بسیار متمایز است. مطالعه آثار نویسندگان این دو سبک تفاوتی را که بین آنها وجود دارد روشن و آشکار میسازد.

چنانکه در زمان اکبر شاه و جهانگیر مشاهده شد در عصر شاه جهان نیز شعرا و عرفا و دانشمندان ایرانی که بعزت نفوذ فقها و مجتهدین مجال و فرصتی برای هنرنمایی و نشر افکار و آثار خود در ایران نداشتند و بر عکس آن در خاک هند مقتضیات را از هر جهت آماده و موانع را مفقود میدیدند بسوی هند روی میآوردند. عده شعرائیکه در دربار شاه جهان بسر میبردند بسیار است و مشاهیر آنان عبارتند از صائب - قدسی - کلیم - ظفر خان احسن - میرزا طاهر آشنا - ملا شیدا - چندربان برهمن - حکیم رکناکاشی - سعیدای گیلانی - سلیم تهرانی - میرالهی همدانی و محمد علی ماهر و غیره. علاوه بر شعرا عده زیادی از نویسندگان نیز شهرت یافتند که معروفترین آنان منیر لاهوری - چندربان - ملا شیدا - طغرای مشهدی و افضل خان میباشند. در فن تاریخ نویسی عبدالحمید لاهوری مولف بادشاهنامه و ملا صادق مولف تاریخ صادق و محمد صالح مولف عمل صالح شهرت دارند. فرهنگ نویسی نیز مورد توجه قرار گرفت و چهار فرهنگ یعنی فرهنگ رشیدی - منتخب لغات - شاهد صادق و چهار عنصر دانش تالیف گردید. علاوه بر این در فلسفه و مذهب و طب و علوم دیگر نیز تعدادی از کتب و رسائل نوشته شد. خلاصه آنکه دربار شاه جهان کانون فرهنگ و مرکز رواج زبان و ادبیات فارسی بود و از حیث تمدن و هنر و ادب دوره طلایی بشمار میرود. هنگامیکه در دربار سلاطین صفوی زبان ترکی بر زبان فارسی فایق آمد در دربار پادشاهان

گورکانی هند فارسی بر سمیت شناخته شد و کلیه مکاتبات و فرامین و اوراق و اسناد و دفاتر کشوری و لشکری بزبان فارسی نگاشته و صادر میگردد. علاوه بر دربار سلطنتی امرا و روسای کشور مانند آصف خان و سعیدای گیلانی و ظفرخان احسن و مهابت خان و افضل خان و راجه جی سنگ و سعدالله خان که بعلم و ادب و فرهنگ و زبان فارسی علاقه داشتند نیز از شیوه مرضیه شاه جهان پیروی نموده بتشویق شعرا و معاریف و ترویج هنر و ادب همت میگماشتند و سعی میکردند در این زمینه از دیگران گوی سبقت بر بایند.

دوره جهانگیر و شاه جهان از لحاظ ترجمه کتب از زبانهای سانسکریت و فارسی نیز دارای اهمیت بسیار است - قبل از آن کتابهای مقدس هندوان بنام مهابهارتا و اتهروید و همچنین کتاب ریاضی بنام لیلادتی ترجمه شده بود. در اینزمان داراشکوه پسر شاه جهان در این کار از همه بیشتر علاقه نشان میداد. وی کتب مقدس سانسکریت مانند اپانیشاد - بهگوت گیتا - یوگا و شست و نیز اصطلاحات مذهبی هندوان را بزبان فارسی برگردانند. علاوه بر این ترجمه حماسه معروف و باستانی هند بنام راماین بوسیله هرکرن بادقت و مهارت انجام گرفت (۱)

از آنچه که تاکنون مطالعه گردید معلوم میشود که نهال زبان و ادبیات فارسی در هند با تشویق و کمک پادشاهان و امرای دربار غرس و آبیاری میشد و این وضع منحصر به هند نیست بلکه در سایر کشورهای مشرق زمین احوال بر همین منوال بوده است. قدر دانیهایی اکبر شاه و جهانگیر و شاه جهان شاعران و ادیبان و سایر ارباب علوم و فن را از ممالک دیگر بخود جلب کرد. هر صله و پاداشیکه بشاعر داده میشد موجب ترقی شعر و ادب میگردد. گاهی در انعام يك بيت زیبا و نغزدهان شاعر را از زر میانیاشتند و گاهی او را با سیم و زر نقد وزن میکردند. همین امر موجب ترغیب شعرا و نویسندگان میشد تا اینکه از ایران و ممالک دیگر بسوی هند رحلت سفر بر بندند. ولی بعد از روی کار آمدن اورنگزیب عالمگیر این تشویق و حمایت های بی شائبه بتدریج از بین رفت و چنان بنظر میرسید که اوضاع و احوالیکه در ایران موجب مسافرت ایرانیان از وطن خود بکشور هند

شده بود و اثر و نفوذ فقها که میدان فعالیت و هنر نهائی شعرا را بر آنان تنگ کرده بود اکنون در هند بوجود آمد و راه تشویق و دلگرمی که محرك اصلي مهاجرت از ایران بشمار میرفت دیگر باقی نمانده بود و بنا برین میبینیم که شعرائیکه در این عهد از ایران به هند آمدند انگشت شمارند از جمله محمد سعید اشرف مازندرانی معلم شاهزاده خانم زیب النساء و میرزا معزالدین محمد موسوینخان و سید حسین خالص اصفهانی و میرزا محمد طاهر اصفهانی. ولی هیچکدام از اینان مقام شامخی در ادبیات فارسی نداشته و نتوانستند بمقام و معروفیت شعرای بنام دوره ما قبل خود برسند.

اورنگزیب عالمگیر بادشاهی عالم و دقیق النظر بود و شوق مطالعه تا آخرین روز حیاتش باقی بود. وی علوم دینی مانند فقه و حدیث و تفسیر را بخوبی فرا گرفته و مانند جدش جهانگیر نویسنده توانائی بود. مجموعه نامه ها و مکاتیب او بنام "رقعات عالمگیری" که به پسران خود و رجال مملکت نوشته است در ادبیات فارسی هند مقام شامخی دارد. مولانا محمد حسین آزاد بلگرامی آنها را مورد تقدیر قرار داده عبارت آنرا سهل متنع میدادند. (۱) اورنگزیب که طبع او با مورد دینی بیشتر متمایل بود اشعاری را که مبتنی بر مبالغه و تملق و مدح بیجا باشد هرگز نمی پسندید و مانند بعضی سلاطین صفوی چون شاه طهماسب (۲) حاضر نبود شعرا زبان خود را بمدح و ثنای وی آلائند. باین دلیل شاعرانیکه شعرگوئی را وسیله معاش قرار داده بودند دربار او راه نمی یافتند و آثار گروه بیکاران میدادند و سزاوار هیچ تشویق نمی شناخت. این بیمهری پادشاه باعث شد که سیل شعرا که در زمان اکبر و جهانگیر و شاه جهان بسوی هند سرازیر میشد قطع شود و این نهال زبان و ادبیات فارسی در هند از اصلش که در ایران بود برکنده شود. خلاصه اینکه پایه شعر بطوری متزلزل گردید که در زمان او هیچ شاعری نبود که او را بتوان در ردیف شعرای بزرگ مانند فیضی و عرفی و ظهوری و کلیم و صائب که آثار آنان در ادبیات فارسی مایه افتخار است بشمار آورد. ولی ذوق شعر و ادب که سالها در نهاد مردم و طبقه روشنفکر هند مخصوصاً آنانیکه زبان و ادبیات فارسی را فرا گرفته شیرینی و حلالت آنرا چشیده بودند با بسته شدن راه های دربار پادشاه

(۱) سخنندان فارس ص ۱۶۳-۱۶۴ (۲) تاریخ عالم آرای عباسی - اسکندر بیگ - ج ۱ ص ۱۲۹

از بین نرفت بلکه برعکس شعر و شاعری از محیط تنگ و محدود تملق و چاپلوسی برآمده بفضای آزاد نفس کشید. عواملی که تاکنون باعث تحریک افکار و تخلیق آثار میشدند اهمیت خود را از دست داده بعناصر دیگری جا دادند. در دوره قبل شعرا شخص شاه و امراء و مزبیاں خود و کارهای آنها را میستودند و از آنها الهام میگرفتند ولی اکنون محیط اجتماعی و اخلاقی و امور مربوط بمسائل زندگی توجه آنها را بخود جلب میکرد و در سبک سخن و سخنوری نیز تحولی پدید آمد. شاعری که تاکنون رونق محافل ثروتمندان و بزمهای ادب دوستان بوده ازین پس شمع کاشانه های عامه مردم گردید. زبان فارسی که در این سرزمین بامها جمین خارجی راه یافته بود بتدریج از مراحل گذشته مقام زبان رسمی را بدست آورد و از آن هم مهمتر اینکه زبان مردم روشن فکر گردید. اکنون که در خانه های مردم بر روی آن باز شد این عروس زیبا از حجله خود قدم بیرون نهاده دست بدست مردم داد و در شادی و غم آنان همدم و همزبان گردید. در دوره های بعد زبان فارسی وسیله اظهار افکار و عقاید و احساسات مردم شد و بنا بر این ناگزیر رنگ و روش اصلی خود را از دست داده از محیط و فضای جدید متأثر شد. قبول این تحول و تغییر در عین حال مطابق مقتضیات زمان و طبیعت بوده است و غیر از آن هم امکان پذیر نبود.

در این دوره شاعران خوش قریحه مانند عبدالقادر بیدل - محمد علی ما هر - ناصر علی سرهندی - معزالدین مرسوی - سعید اشرف گیلانی - نعمت خان عالی - محمد زمان ناسخ - رفیع خان بازل و محمد افضل سرخوش و غیره میزیسته اند.

چون از شعر بگذریم میبینیم که وضع نشر در این دوره از شعر بهتر بود. عالمگیر فروغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه قرار داده بود. باین مناسبت به همت علمای بزرگ عصر فقه حنفی تدوین و تمام اصول فقهی مکتب حنفی در کتابی جمع آوری گردید و اسم فتاوی عالمگیر بر آن گزاریده شد که شاهکار تالیفات دینی این دوره محسوب میشود. در انشاء پردازای خود عالمگیر مقام برجسته ای دارد. از مورخین معروف میتوان اسم محمد کاظم مولف عالمگیر نامه و محمد ساقی مستعد خان مولف مآثر عالمگیری و نعمت خان عالی مولف وقایع و بهادر شاه نامه و بختار خان نویسنده مرآة العالم و از مورخین هندو ایرداس صاحب فتوحات عالمگیری و سجان رای مولف خلاصه التاریخ را نامبرد. اکنون که بحث از شعر و ادب فارسی به میان آمده نباید فراموش کرد که کشمیر

در این مورد سهم بسزایی دارد و سزااست ذکر مختصری از آن اینجا بکنیم. در بخش مربوط به اوضاع سیاسی و اجتماعی دیدیم که شاهان مغول توجه خاصی به تعمیر و آبادانی کشمیر معطوف داشتند و هرگاه فرصتی پیدا میشد برای گذراندن تابستان و گریز از گرمای جانکاه آگرا و دهلی و لاهور بکشمیر پناه میبردند. حکمرانانیکه از طرف پادشاهان بفرمانداری آن استان مقرر میشدند به پیروی از پادشاهان خود به پرورش و تربیت علماء و فضلاء و شعرا میپرداختند و جنبشهای ادبی و فرهنگی دربار آگره و دهلی آنان را تحت تاثیر خود قرار میداد. پادشاهان دهلی و استانداران کشمیر همواره برای اشاعه فرهنگ و علم در این سرزمین کوشا بودند. علاوه بر مساجد و خانقاه ها که کانون و مرکز درس و بحث علماء و صوفیه بود مدارس سی نیز دایر گردید که از آنجمله است مدرسه ای بنام درسگاه معالی حیدر که در عهد جهانگیری در نزدیکی باغستانهای خوش منظر شهر سری نگر بنا شد. تشویق و تقدیر این پادشاهان که فقط بر شعرا محدود نبود نویسندگان و علماء را نیز فرصتی برای اظهار لیاقت و انجام کارهای مهم و تخلیق آثار علمی فراهم آورد. چنانکه اکبر شاه در موقع اقامت در کشمیر سال ۱۰۰۵ هجری جمال الدین حسین اینجورا فرمان داد تا فرهنگی تالیف نماید و او به این کار پرداخت و در سال ۱۰۱۷ هجری آنرا با تمام رسانیده بحضور جهانگیر تقدیم نموده آنرا فرهنگ جهانگیری نامید. جهانگیر نیز این زحمت نویسنده را با انعام و اکرام و صلات فراوان جبران کرد و او را بلقب عضدالدوله سرفراز کرده بفرمان داری استان بیهار مقرر داشت. از جمله نویسندگان کشمیری میتوان اسم ملا باقر کشمیری که ذکرش در اقبالنامه جهانگیری تالیف معتمد خان آمده و ملا محمد یوسف کشمیری همدانی برادر محمد صادق کشمیری مولف طبقات شاه جهانیه و ملا محمد علی کشمیری که در ایام جوانی به احمد نگر رفته بود یاد کرد. ملا محمد علی در سلك ملازمان سعادت خان دکنی در قلمرو سلاطین نظام شاهیه در آمد و سپس بملازمت سلطان برهان الملك پرداخت. هنگامیکه خانخانان احمد نگر را گرفت ملا محمد علی ملازم او شد و به کار ترجمه و تالیف پرداخت. محمد صادق کشمیری که در سال ۱۰۰۰ هجری تولد یافت طبقات شاه جهانیه را که تذکره ای از معارف و اعلام در حال برجسته از زمان تیمور تا حکومت شاه جهان میباشد در حدود سال ۱۰۴۶ هجری تالیف نمود. در اینجا باید ذکر یکی از زنان نامور کشمیر بکنیم. او حافظه

مریم نام (۱) داشت و معلمه زیب النساء بیگم دختر ادرنگ زیب عالمگیر بود. گویند ذوق و شوق شعر و ادب و سخن سنجی زیب النساء مرهون تعلیم و تربیت این بانوی کشمیری بوده است. پسرش عنایت خان نیز مرد لایق و فاضلی بود که بعداً باستانداری کشمیر نایل آمد. حافظه مریم در سال ۱۰۸۹ هجری فوت کرد. زیب النساء که خود شاعره خوبی بود و بعلم و علماء علاقه داشت برای ملا سیف الدین ارد بلی مساعدی تعیین نمود تا با رضایت خاطر در کشمیر بگذراند و تفسیر کبیر را بزبان فارسی ترجمه کند. و قتی که این کتاب پایان رسید ملا سیف الدین ارد بلی آنرا با اسم زیب النساء زیب التفاسیر نام گذاشت (۲).

در عصر مغول شعر فارسی در کشمیر وضع خاصی بنحود گرفت. پیش از مغول سرپرستان و مشوقین شعر و ادب فارسی سلاطین کشمیر بودند و سلیقه قضاوتشان مبنی بر آشنائی کتبی و غیر مستقیم از شعر فارسی بود و فارسی برای آنان زبان بیگانه ای محسوب میشد. آنان شعر را از جنبه اوزان و قوافی و ذکر فلسفه و افکار مذهبی و غیره میدیدند و احساس و دلنشینی که برای اهل زبان دارای اهمیت زیادی است نزد ایشان در درجه دوم قرار میگرفت. پس از روی کار آمدن پادشاهان گورکانی و تسخیر کشمیر استاندارانیکه باین سرزمین اعزام شدند بیشتر ایرانی الاصل بودند و آنان کسانی را مورد تشویق قرار داده و از کلام شان تقدیر میکردند که بر مقیاس آنان درست آیند. از جمله کسانی که در کشمیر به پیشرفت و توسعه زبان و ادبیات فارسی کمک بزرگی کرده اند ظفرخان احسن است. میرزا احسن اله پسر حواجه ابوالحسن تربتی خراسانی ملقب به ظفرخان که احسن تخلص میکرد استانداری کشمیر را دوبار به عهده داشت و جمعاً یازده سال عمر عزیز خود را در کشمیر گذرانید. ظفرخان از نظر ادبیات فارسی بویژه شعر اهمیت خاصی دارد زیرا او شاعره را در کشمیر رواج داد و این رسم باعث ترقی و پیشرفت شعر بنحصوص غزل فارسی گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر بغزلگوئی پرداختند. ظفرخان خود شاعر بود و دیوانش تقریباً مشتمل بر دو هزار بیت میباشد. وی که به تربیت و پرورش شعرا همت گماشته بود بیاضی داشت که هر شاعر با خط خود شعری چند در آن مینوشت و در پشت همان اوراق عکسی از آن شاعر ترسیم میشد و لی این بیاض گرانبها

اکنون از بین رفته است (۱) ظفرخان احسن هنگا میکه استانداری کابل را بعهده داشت با صائب تبریزی ملاقات کرد و از آن ببعد صائب برای مدتی با او بوده است. علاوه بر صائب شعرای دیگر نیز از بخشش و عنایات وی استفاده میبردند که یکی از آنها میرالهی است. حواجه محمد اعظم دیده مری نوشته است "چون خلعت صوبه داری بنظرخان عطا شد شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضی بدارد. میرالهی حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصرع: خدا ضامن رسول و چار یارش. پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهی رفیق و امین باشد - منظور شد - با ظفرخان در کشمیر آمد." (۲) علاوه بر این در زمان اقامت وی در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند صائب و کلیم و قدسی و غنی و دانش در منزل او گرد هم جمع شده مشاعره ترتیب میدادند. (۳) از جمله شعرای فارسی زبان کشمیر را که در زمان این سه پادشاه گورکانی در کشمیر میزیسته اند میتوان اوجی - ذهنی - محمد صالح ندیم - فطرتی - ملا حمدی محمد ابراهیم طلوعی - حافظ محمد خیالی - جمیل بیگ علوی - بزرگی شاه - میر عبداله فریبی - ملا مظہری - حبیب اله گنائی - ملا محسن فانی - ملا محمد طاهر غنی - ملا فروغی - عبدالرسول استغنا - ملا صبحی - محمد زمان نافع - ملا محمد ملا ناطق - درویش یوسف - دیوان شاه - آذر برهمن - میرزا داراب بیگ جویا - میرزا کامران بیگ گویا - میرزا اکمل الدین بدخشی کامل - محمد اسلم سالم - لاله ملک شهید و غیره را نام برد. از این میان ما شاعری را میشناسیم که بر هر دو زبان فارسی و کشمیری شعر میگفت. او حبیب اله گنائی است که تخلص فارسی او حبیب و تخلص کشمیری او جی است. مطالب و افکار یکه او به هر دو زبان مطرح میکند از لحاظ معنی و فکری است. بیشتر اشعار او دارای افکار صوفیانه و عرفانی میباشند

(۱) شعرالعجم جلد سوم شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی گیلانی ص ۱۵

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) مجله ماه نوبزبان اردو - کراچی - ماه اکتبر ۱۹۶۴ - ص ۱۳۳

چنانکه گوید :

زهي حالي که دروي لا نلنجد چه حد لا درو الا نلنجد
مقامي برتري از چند وچوني است که دروي کيف وکم اصلا نلنجد
بگويم يك سخن من پوست کنده که آنجا بنده و مولا نلنجد
و جای دیگر میگوید :

يا منم اندر جهان و يا جهان اندر من است
هرمني دردانه و يا دانه اندر هرمن است

و همچنین در اشعار کشمیری اظهار میدارد :

خدادندا تواز من راضي هستي

زیرا من بتو پناه برده ام

ای رفیق بیا و بخلوص نیت و صداقت بتدا پناه ببر

شراب جان پرور را بتر نیز خواهند داد

این آن شرابی است که ترا با دریای زندگی وصل خواهد داد (۱)

زبان و ادبیات هندی

دوره ۶ مغول برای ادبیات زبان هندی نیز دوره ۶ پیشرفت و ترقی شمار میرود و عده ای از نویسندگان بوجود آوردن آثار خود بسرمايه این زبان افزودند. در این میان به آثاریکه کبیر بوجود آورد و اشعاردی که دارای درسهای اخلاقی و پند و اندرزهای ذیقیمت میباشد دتا امروز زبان زد هر خرد و کلان و هر مرد و زن است میتوان اشاره کرد. ملك محمد جاسي مؤلف پدماوتي داستان عشقي ملكه امارت نشين موار (Mewar) در استان راجستان امروز دارای اهمیت است. سیاست آزادی مذهبي و عدم مداخلت در امور خصوصي و فردی مردم به پیشرفت زبان و ادبیات هندكمك

(۱) ترجمه اشعار کشمیری بفارسي (قتباسي) است از رساله آقای تیکو بنام "شعراي پارسي زبان کشمير" ص ۷۲

زیادی کرد. شخصیت‌های برجسته درباری مانند میرزا عبدالرحیم خانخانان - بگوان داس دمان سینگ نیز طبع موزون داشته بزبان هندی شعر میگفتند. اکبر شاه راجه بیربل را که یکی از رجال دربار بوده بلقب کاوی رای (امیرالشعراء) ملقب کرد. اثر معروف عبدالرحیم "رحیم ست سائی" (دیوان رحیم) است. علاوه براینان دو شاعر دیگر بنام کرن و نرهری سهای بدربار اکبر وابسته بودند که اخیرالذکر بدریافت لقب مهاپترا (شاعر بزرگ) نایل آمد. تلسی داس که در عهد جهانگیر بسال ۱۶۲۳ میلادی جان سپرد بعد از چهل سال عمر اثر جاویدان خود را بنام "رام چاریتر مانس" (یعنی کارنامه های رامچندر - یکی از خدایان هندو) در شهر بنارس بوجود آورد. در این زمان شاعری نابینا که در عین حال آوازه خوان خوبی هم بود کتابی از داستان کریشنا یکی از خدایان هندو بنظم آورد. اسم این شاعر و موسیقیدان سور داس است که در شهر آگره زندگی میکرد. از شعرای دیگر این دوره میتوان از نند داس - ویتال نات و کومبن داس یاد کرد. کومبن داس عارف و درویش بزرگی بود. گویند چون اکبر شاه ویرابه فتحپور سیکری دعوت کرد از جواب داد "درویشان را در سیکری چکار؟ رفت درآمد موجب میشود که کفش پا پاره و اسم خدا زیاد رود و آنجا رسم براینست که یکسانی که حتی دیدن تیافه آنها باعث آزار و اذیت است سلام کنند - کومبن داس عقیده دارد که غیر از خدا همه چیز هیچ است و هیچ". شاعر معروف دیگری که مسلمان بوده و بزبان هندی شعر میگفت رس خان است. او خود را مرید لرد کریشنا میدانست و اثر مشهور خود را بنام "پرم واتیکا" (بوستان عشق) در سال ۱۶۱۴ تصنیف نمود. طرز و اسلوب بیانش بسیار جالب و پراز احساسات عاشقانه میباشد. کشور داس و ناباجی نیز هم عصران جهانگیر بودند ولی زبان و اشعار کشور داس بسیار پیچیده و دشوار میباشد. او در سال ۱۶۱۷ میلادی وفات یافت.

عهد حکومت شاه جهان نیز برای ادبیات هندی حایز اهمیت است. شاه جهان مانند اکبر شاه و جهانگیر عهده ملک الشعراء هندی را نیز بدربار خود نگهداشت. در عهد وی شاعری بنام سندر بلقب کاوی رای و سپس به لقب مهاکاوی رای ملقب گردید. شعرای دیگر که در این زمان میزیسته اند عبارتند از سناپتی - بوشان ماتی رام - بیهار لال. بوشان شاعری بود وطن دوست و میهن پرست و برای استقلال وطن خود از حکومت

مغول و شورش علیه آنان مردم را با گفتن اشعار رزمی برمیانگینخت . از همه اینها سور داس
و تلسی داس و کشور معروفترند چنانکه در این بیت گفته شده
سور داس آفتاب زبان هندی است و تلسی ماهتاب آن
کشور کهکشانشان آسمان شاعری است

دلی شعرای امروز مانند کرمهای شب تاب میباشند که

گاه بگاه بپرداز آمده محیط را برای لحظه ای منور میسازد

در عهد عالمگیر ادبیات هندی نیز روابط انحطاط نهاد و دیگر شاعری که بتوان آنرا شاعر بزرگ
گفت بوجود نیامد ولی زبان اردو که در حقیقت شاخه ای از فارسی محسوب میشود همزوجی
از لغات فارسی و عربی و ترکی و افعال و روابط هندی بوده و قبل از این در جنوب هند نشأت
یافته بود و در دربار شاه جهان نیز رشد میکرد در عهد اورنگ زیب عالمگیر پیشرفت نمود .

هنرهای زیبا

معماری جهانگیر به معماری چندان علاقه ای نداشت و این فن در عهد او پیشرفت نمی نمود .
نور جهان همسر لایق و شایسته اش که در سایر امور دزمینه ها ذوق و سلیقه ظریف ایرانی
از خود نشان داده مقام بلند و برجسته ای برای خود در تاریخ هند کسب نموده است مقبره
ای زیبا از سنگ مرمر برای پدر خود اعتماد الدوله که در عهد اکبر شاه و سپس در دوران
حکومت جهانگیر مقام و مرتبه ای بلند در دستگاه دولتی داشت بنا کرد . این آرامگاه که
در شهر آگرا بنا شده یکی از نخستین بناهای است که در آن سنگهای مختلف الانوار
و قیمتی با ظرافت و نازکی خاتمکاری شده است و بعنوان نمونه ای از هم آهنگی طرز
معماری را چپوت هندی و ایرانی محسوب میشود . ساختمان دیگری که این بانوی خوش
سلیقه بنا کرد آرامگاه شوهرش جهانگیر است در شهر لاهور . شاه جهان برخلاف پدر عشق
و علاقه وافر به فن معماری داشت و در عهد او قصور و کاخهای مجلل - مساجد
و سیع و زیبا - دژهای محکم - باغهای دلکش و دیگر ابنیه باشکوه در شهرهای دهلی -
آگرا - لاهور - احمد آباد - کابل - کشمیر - اجمیر و قندهار بنا گردید این ساختمانها که
با هزینه گزاف ساخته شده دارای تزئینات عالی و جالب توجه از حیث فن و هنر میباشد

و همچنین نمای خارجی آنها پر شکوه و جلال است و بدون تردید بهترین نمونه فن معماری در ادوار تاریخ میباشد. از مهمترین ساختمانهای که در عهد شاه جهان بنا گردید میتوان دیوان عام و دیوان خاص و مسجد مروارید در قلعه سرخ و مسجد جامع در دهلی و تاج محل و مسجد جامع شهر آگره موسوم به مسجد جهان نما را نام برد. دیوان خاص نسبت به سایر بناهایی که در عهد شاه جهان ساخته شده بیشتر و بطرز بهتر تزئین شده است و بیت معروف:

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است
بر سقف این عمارت نوشته شده است. مسجد هایی که شاه جهان بنا کرد بطورکلی بدو طرز میباشد. مسجد مروارید در قلعه سرخ دهلی دارای سادگی، خوش سلیقگی و ظرافتی خاص است در حالیکه مسجد جامع دهلی ساختمانی وسیع و در عین حال ساده و باشکوه میباشد. دلی بالاتر از سایر بناها تاج محل آرامگاه بانوی محراب آن پادشاه واقعاً نمونه ای از پاکي عشق و صفا و محبتی است که شاه جهان برای ممتاز محل در اعماق قلب خود میپرورانید. این ساختمان که با هزینه تقریباً پنج میلیون روپیه ساخته شد نشان دهنده اوج تکامل فن معماری در آن زمان است و یکی از عجایب هفتگانه دنیا بشمار میرود. نقشه و بنای این ساختمان مجلل زیبا بدست يك معمار هندی بنام استاد احمد معمار پی ریزی شد و او بلقب نادر عصر ملقب گردید. در این مورد بحث و گفتگوی زیادی است. برخی اسم بعضی معماران اروپایی را بعنوان معماران اصلی این آرامگاه میبرند و عده زیادی استاد عیسی آفندی را طراح این بنا میدانند و لی اشعاریکه در دیوان لطف اله مهندس پسر نادر عصر استاد احمد معمار مندرج است نشان میدهد که طراح اصلی و بنای واقعی این آرامگاه استاد احمد معمار میباشد و آن شعر این است (۱)

(۱) در حدود هشت سال قبل موضوع "طراح واقعی تاج محل کیست؟" در یکی از روزنامه های انگلیسی هند بنام TIMES OF INDIA مطرح گردید و عده از محققین و مهندسين معماري و استادان دانشگاه نظریات خود را در آن روزنامه ابراز داشتند که بالاخره (رک به حاشیه صفحه بعد)

شاه جهان داور گیتی ستان	رو شنی دوده ۶ صاحبقران
احمد معمار که در فن خویش	صد قدم از اهل هنر بود پیش
از طرف داور گردون جناب	نادر عصر آمده او را خطاب
کرد بحکم شد کشور کشا	روضه ۶ ممتاز محل را بنا
باز بحکم شد انجم سپاه	شاه جهان داور گیتی پناه
قلعه دهلی که ندارد نظیر	کرد بنا احمد روشن ضمیر

در کارهای دیگر ساختمانی و تزئینی این آرامگاه هنرمندان استادانیکه از گوشه ر کنار ایران و عراق و ترکیه و ترکستان و هندوستان گرد آمده بودند دست داشتند و این گلدسته جادیدان و همیشه بهار را در جان سنگهای سفید مرمر زندگانی ابدی و دیعت نموده خودشان و شاه جهان و بانوی محبوبه اش را شهرت بی پایان و فراموش نشدنی بخشیدند.

از شاهکارهای دیگر هنری عهد شاه جهان تخت طاوس میباشد. هنگامیکه شاه جهان به سلطنت رسید سنگهای گرانبها و جواهرات و طلا و غیره از خزانه شاهیه بیرون آورده به سعیدای گیلانی هنرمند و زرگر معروف ایرانی امر فرمود تختی زیبا برای جلوس شاهنشاه بسازد. سعیدای گیلانی بعد از زحمات هفت ساله تختی ساخت و پرداخت که طول آن ۹ فوت و عرض آن $۷\frac{1}{4}$ فوت و ارتفاع آن از زمین ۱۵ فوت بود تمام قسمت داخلی آن با طلا مذهب کاری شده و سقف مرصع آن دارای دو طاوس خوشرنگ و در وسط آنها یک درخت پر از جواهرات و الماس و زمرد و مروارید قرار داشت. شاهنشاه در جشن نوروز بر آن تخت جلوس فرموده سعیدای گیلانی را باصلاّت گرانبها و لقب بی بدل خان ملقب فرمود.

(از حاشیه صفحه پیش)

نظر آقای غلام مرتضی دانشیار رشته عربی و فارسی دانشگاه اله آباد هند مورد قبول واقع گردید. این اشعار را نامبرده ضمن ذکر جریان این مباحثه و چاپ نامه های مختلف که در این باب در روزنامه منتشر شد بشکل یک کتابچه چاپ کرده و اسم آنرا "طراح تاج" گذاشت.

اسارت و مرگ شاه جهان این هنر نهائیهای دوره مغول را بی پایان رسانید و اورنگ زیب عالمگیر با تعصب خشک مذهبی خود همچنانکه به شعر و ادب لطیف وارد آورد بصنایع مستظرفه نیز صدمه رسانید. بناهای مانند بادشاهی مسجد در لاهور و مسجد شهر بنارس که در عهد او ساخته شده علامت و نمونه انحطاط فن معماری است که در عهد اورنگ زیب آغاز شده بود و مقایسه بناهای شاه جهان و اورنگ زیب و پادشاهان بعد شاهد بر این مدعا است.

نقاشی

نقاشی عهد مغول مانند فن معماری اندر دوره بر همان اصل و اساس آغاز و توسعه یافت. عقیده برهنی صاحب نظران این است که فن نقاشی چین تحت نفوذ نقاشی بودایی هند و نقاشی ایران و هنر یونانی و هنر مغولی قرار گرفت و این هنر مخلوط در قرن سیزدهم میلادی در کشور ایران رواج و تا قرن شانزدهم باقی ماند (۱) و پادشاهان گورکانی همان هنر را با خود به هندوستان آوردند. در زمان اکبر شاه این فن در هند بسیار پیشرفت نمود و قابل توجه اینکه هنرمندان هندی از این هنر مخلوط روش و سبک جدیدی را بوجود آوردند که از سبک اروپایی و ایرانی کاملاً متمایز و مشخص میباشد. نقاشان هندی سوژه طرحهای خود را از داستان اساطیر هند و حماسه های باستانی آن کشور بدست میآوردند و همچنین زندگانی مردم را در آن مجسم میساختند در صورتیکه نقاشان ایرانی و اروپایی از زندگی امراء و پادشاهان و از دربار آنان الهام میگرفتند.

همایون و اکبر شاه مشرقین بزرگ هنر نقاشی بودند. همایون دو نقاش معروف ایرانی بنام میرسید علی و خواجه عبدالصمد را به هند دعوت کرد. خواجه عبدالصمد از سایر نقاشانی که از ایران و سایر نقاط هند در عهد اکبر شاه در دارالخلافه جمع شده بودند معروفتر و بزرگتر میباشد. در این زمان مکتب نقاشی ملبی هند بوجود آمد. جهانگیر مانند پدر و جد خود باین هنر علاقه زیادی داشت. او نزد معروفترین استادان تعلیم این

فن را دیده بود و در آن مهارت کامل بدست آورد و آنقدر به لیاقت خود معتقد بود که ذکر آن را طوری در تذکره میکند که میتوان آنرا نوعی خود ستایی دانست. نقاشان معروف عهد جهانگیر عبارتند از فرخ بگ - محمد نادر - محمد مراد - آقا رضا ملقب به نادرالزمان - استاد منصور نادر العصر - بشن داس - کشور و برادرانش منوهر - مادر و تلسی. هر یکی از آنان در رشته ای از این فن ید طولی داشت ولی بشن داس در عین حالیکه آفریننده آثار مبتکر و مهمی میباشد در تقلید و نقل آثار هنرمندان دیگر مهارت داشت. گریندهنگامیکه سر توماس رو بعنوان سفیر انگلیس دربار جهانگیر وارد شد اثر نقاشی یک هنرمند معروف انگلیسی را به پادشاه هدیه کرد و از آن تعریف و توصیف بسیار نمود. پادشاه در پاسخ گفت که یکی از هنرمندان من این اثر را طوری تقلید کند که شما نتوانید اصل را از نقل تشخیص دهید. ولی چون سفیر انگلیس به هنر و هنرمندی نقاش انگلیسی ایمان داشت جواب داد که این چنین کاری امکان پذیر نیست و چون به لیاقت خود هم مطمئن بود شرط بست که او میتواند نقل را از اصل تشخیص دهد. ولی چون نقل برداشته و از سفیر انگلیس تقاضا گردید که از هر دو اصل را بشناسد او در این کار عاجز و شرط را باخت. (۱) سوژه نقاشی این دوره بیشتر دور ساختمانها گلها - حیوانات و پرندگان و مناظر طبیعی دور میزد. عهد جهانگیر از نظر پیشرفت و تکامل مکتب نقاشی مینیاتوری مغول که در زمان اکبر شاه آغاز شده بود نیز اهمیت دارد. طبق نظر پرسی براون " با فوت جهانگیر روح نقاشی مغول از بین رفت و تنها جسم بیجان این هنر برای مدتی باقی ماند که آثار زیر لباسهای ذیقیمت و مرصع تا عهد چند پادشاه دیگر نگه داشت ولی بدون تردید روح اصلی این هنر با جهانگیر مرده بود" (۲)

عهد شاه جهان از لحاظ نقاشی چندان اهمیتی ندارد. او به این فن علاقه نداشت. البته بعضی از امرای دربار به تربیت و تشویق هنرمندان همت گماشتند که از آنجمله

(۱) The Cambridge History of India Vol. IV p. 179

(۲) Indian Paintings Under the Mughals, Percy Brown

میتوان آصف خان را نام برد . دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان نیز باین هنر علاقمند بود آلبوم نقاشی های دارا شکوه در کتابخانه اندیا آفیس موجود است . معروفترین نقاشان عهد شاه جهان میر حسن - انوپ چترا و چترا منی میباشند . بعد از اینکه عنان حکومت بدست اورنگزیب افتاد این هنر بسوی انحطاط روی نهاد . نقاشی مانند موسیقی از دربار رخت بربست . او بعزت تعصب دینی بعضی از نقاشیها مقبره اکبر شاه را نیز از بین برد ولی با وجود این هنرمندان شتخصا یا تحت سرپرستی امراء بکار خود ادامه دادند و مراکز هنر نمائی آنان در شهر لکهنو - پاتنا - مرشدآباد و میسور و حیدرآباد منتشر شد .

موسیقی

جهانگیر و شاهجهان به فن موسیقی علاقه شدیدی داشتند . در عهد این پادشاهان مانند عهد اکبر شاه موسیقی پیشرفت بسیار نمود . خود جهانگیر چندین ترانه بزبان هندی تصنیف نمود (۱) که موسیقی دانان و آواز خوانان آنها را بر او میخواندند . شاهجهان بعضی اوقات در محافل مخصوصی آواز میخواند و بقول جادونات سرکار صدای او آنقدر شیرین و گیرا بود که صوفیان و درویشان شریک این محفل را بوجد میآورد . (۲) از جمله معروفترین موسیقیدانان این دوره میتوان محمد صالح و برادران او و جگن نات و جاناردان نات و رام داس و مهاپاترا را نامبرد . ولی چون بعهد اورنگ زیب میرسیم همان انحطاط و سقوطی را که در مورد شعر و ادب و معماری و نقاشی مشاهده شد در اینمورد نیز مشاهده میکنیم . گریند چون اورنگزیب خوانندگان و نوازندگان را از دربار اخراج کرد آنان روزی تابوت الهه موسیقی را درست کرده از جلوی قصر با گریه و زاری آنرا مشایعت کردند چون اورنگزیب از این موضوع اطلاع پیدا کرد گفت تابوت را خوب و با احتیاط دفن کنند تا هرگز نتوانند از آنجا بگریزد . ولی مثل سایر هنرهای زیبا و فنون مستظرفه این هنر نیز در نتیجه

بیمهری پادشاه کاملاً از بین نرفت بلکه استادان فن تحت سرپرستی شهزادگان و
 امراء دروسای دربار و استادان استانهای دوردست این هنر را زنده نگه داشتند.
 هنرهای زیبا در این دوره در کشمیر نیز رو بسوی پیشرفت نهاد. سبک معماری
 کشمیر قبل از مغول دارای مختصاتی میباشد که آنرا از سبکهای دیگر مشخص میسازد.
 ساختمانهای این سرزمین بیشتر با چوب درست شده ولی باروی کار آمدن
 مغولها در کشمیر سبک معماری نیز تحولی پذیرفت. مساجد و خانقاه هائیکه در این دوره در کشمیر
 بنا گردید از سنگ میباشد و سبک معماری آنها از سبک ساختمانهای همانند دهلی و آگرا که
 در این عهد بنا گردید تفاوتی ندارد و تنها چیزی که ساختمانهای کشمیر را با عمارات هند
 مشخص و متمایز میکند اینست که در مساجد کشمیر سنگ مرمر که حمل آن از راههای
 صعب العبور و دره های تنگ و باریک کار مشکل و حتی امکان ناپذیر بود استعمال نشده
 است. از معروفترین مسجدهای این دوره مسجدی است بنام مسجد سنگی که
 نورجهان در سال ۱۶۲۲ میلادی بنا کرد. ساختمان دیگری که بانی آن داراشکوه است.
 بنام پری محل معروف است. این ساختمان مدرسه ایست که داراشکوه آنرا بدستور
 مرشد خود آخوند ملا محمد شاه بدخشی بنا و بنام زن محسوب خود اسم گذاشت.
 کشمیریان در فنون موسیقی و نقاشی از زمان قدیم پیشرفته بودند و این
 پیشرفت و مختصات محلی هنرمندان کشمیری در زمان استادان مغول نه تنها
 بجای خود باقی ماند بلکه با آمیزش سبک رایج در دهلی و آگرا روش جدیدی
 را اختیار کرد. نوازندگان و موسیقی دانان کشمیر حتی در دربار پادشاهان مغول
 مشغول کار بودند و با هنر نهائی خود موجب تقدیر و تشویق قرار گرفتند. همچنین
 نقاشان کشمیر در فن خود مهارت داشتند و سبک منحصر صی را که با اسم "کشمیری
 قلم" معروف است بکار میبردند. این استادان فن در کار خکاکی و حاشیه سازی
 نیز اختصاص داشتند. اکبر شاه در سبک نقاشان خود پنج نفر از نقاشان کشمیر
 استخدام نمود (۱) علاوه بر آنان کشمیر از لحاظ داشتن هنرمندان معروف در فن
 خطاطی و خوشنویسی نیز معروفیت داشت. خوش نویسی بنام محمد حسین از کشمیر

بعهد اکبر شاه و بعد در دربار جهانگیر شهرت زیادی کسب کرد و اکبر شاه او را به لقب " زرین قلم " ملقب نمود و چنان تحت تاثیر نوشته های او قرار میگرفت که بعضي اوقات او را " جادورقم " خطاب میکرد (۱). محمد حسین در سال ۱۰۲۰ هجری وفات یافت. خوشنویس دیگری در عهد شاه جهان از کشمیر ظهور کرد بنام محمد مراد کشمیری و ملقب به " شیرین قلم ". برادر کوچکش محمد محسن نیز در این فن مهارت داشت. ملا محمد باقر کشمیری نیز در عهد شاه جهان میزیسته و در نستعلیق و تعلیق و نسخ و شکسته نویسی ید لولی داشت.

وضع مذهبی و اخلاقی هندو کشمیر

هنگامیکه اکبر شاه روزهای واپسین عمر خود را در بستر بیماری میگذرانید موضوع تعیین جانشین توجه امراء و علمای دربار را بنحو جلب کرده بود. اکبر بعزت شورش که پسرش سلیم بر علیه او برپا کرده بود با وی چندان روی خوشی نداشت. عده ای از امراء شاهزاده خسرو را پادشاهی بزرگزیدند و گروهی دیگر بمحضر شاهزاده سلیم شتافته با او پیمان بستند که اگر او حاضر است برای حمایت از دین اسلام و خود داری از ریختن خون مدعیان تاج و تخت سوگند یاد کند از او پشتیبانی خواهند کرد. شاهزاده سلیم این شرایط را پذیرفت و با کلمه همدستان خود بعد از مرگ پدر پادشاه شد و لقب جهانگیر یافت. علت برگزاری این شرایط وضعی بود که در نتیجه سیاست دینی اکبر در کشور بوجود آمد. اکبر در آغاز کار و حتی برای مدت بیست سال اول سلطنت خود مردی راسخ العقیده بود و تمام امور و تکالیف دینی را با کمال احتیاط و خلوص نیت انجام میداد. در سال ۱۵۴۹ میلادی در سن بیست و شش سالگی در اثر دعای حضرت شیخ سلیم چشتی رح صاحب اولین فرزند شد و از آن پس بفقره و درویشان و عرفای اسلام آنچنان علاقمند گردید که بیشتر اوقات خود را در صحبت آنان میگذرانید. علاقه او بمذهب چنان شدید بود که ساختمان جدید و بزرگی

(۱) تذکره خوشنویسان - مولانا غلام محمد هفت قلم - کلکته ص ۷۹

بنام عبادتخانه در شهر جدید البنیان فتحپور سیکری بنا را امور دینی و مذهبی را در آنجا مورد بحث و مذاقه قرار میداد. ولی بعدها این محافل مذهبی روش خود نمایی و فضل فروشی بنحود گرفت و علماء و فضلاء در بار سعی مینمودند تا دیگران را در مباحثات علمی شکست داده بزرگی و عظمت علمی خود را بر دیگران ثابت کنند. در این امر روش معاندانه دو تن از علمای دربار بنام شیخ عبدالنبی صدرالصدر و شیخ الاسلام مخدوم الملک عبدالله سلطانیوری در انحراف افکار و عقاید اکبر از اسلام و اسلامیان از همه بیشتر اهمیت داشت و این عبادتخانه که برای کسب ثوابت و ادخار حسنات تأسیس شده بود در حقیقت موجب بدبینی و گمراهی اکبر گردید. امر دیگری که موجب اختلاف شدید بین علما و فقها و زوال مخدوم الملک و بعضی دیگر گردید موضوع تعدد زنان بود. اکبر شاه که بمنظور تشیید و استحکام روابط حسنه با هندوان و جلب نظر آنان و از بین بردن مخالفتهای مهاراجه ها با دختران و خواهران بزرگان آنان ازدواج کرده بود بیش از چهار زن داشت و چون مباحثات عبادتخانه به تعدد زوجات کشید پادشاه ب فکر افتاد تا راه شرعی برای داشتن بیش از چهار زن بیابد و برای این منظور قاضی حنفی را از دربار مرخص و قاضی دیگری بنام حسین عرب مکی را که از فقهای مالکی بود مقرر داشت و او فتوی دلخواه پادشاه را صادر کرد. (۱) علاوه بر این اکبر شاه همواره شاهد اختلافات شیعه و سنی بود و میدید که حتی علما و فقهای بیکه بیک مکتب فقهی منسوبند در امور حیاتی و اصول مهم و اساسی مذهب با یکدیگر اختلاف دارند و رفتار آنان با یکدیگر بسی شرم آور است چنانکه فیضی در ضمن قصیده ای میگوید:

زبان کشیده به دارالقضای عجب دریا شهود کذب زد عوی گران ایمانی

اگر حقیقت اسلام در جهان این است هزار خنده کفر است بر مسلمانی

نتیجه اکبر از این روش خود سرانه و رفتارهای مغرضانه و مناصمانه علماء بتنگ آمد و از آن پس درهای عبادتخانه را بر روی علمای مذاهب دیگر نیز باز گردانید و پیروان

دین مسیحی هندو زردشتی و فرق مختلف در این مباحثات شرکت می‌جستند. اکبر شاه از شنیدن مباحثات و از دیدن جدال آنان به این نتیجه رسید که باید محاسن تمام ادیان را جمع کرده روش و آئین جدیدی ایجاد کند تا بتوان پیروان مذاهب مختلفه را زیر یک بیرق گرد آورد و بدین وسیله به در هدت مهم سیاسی و مذهبی برسد چه آنانیکه روش او را قبول کنند از اختلاف و جدالهای خود بر حذر بوده و فاداری و جانبازشان بیشتر از دیگران قابل اطمینان و اعتبار خواهد بود. علاوه بر این با جمع کردن اختیارات دینی و دنیوی در خود میتوانست از فعالیتهای علما و فضلاى دربار جلوگیری کند چه آنان مذهب را وسیله استحکام موفقیت خود و اضمحلال وضع کشور قرار داده بودند و همیشه در امور سلطنت مداخلت میکردند. اکبر از مداخلتهای ناروای فقها آنچنان منضجر بود که حتی این موضوع را در نامه ای که بنام عبیداله خان از یک (۱) نوشته است اظهار نمود و گفت که علمای دربار میخواهند در فرمانروائی شریک پادشاهی باشند و میدانست که آنان "طالب جمع ریاست دین با ریاست دنیوی بودند" و قبل از اعلام روش جدید خود بمنظور جلب رضایت پیروان مذاهب مختلف سنن و آداب مذهبی و اجتماعی آنان را انجام میداد و حتی به پرستش و نیایش آفتاب میپرداخت "و نور دوستی را ایزد پرستی میسرود" "و ستایش الهی میاندیشد" و عقیده داشت که "خورشید والا را به فرمانروایان عنایتی است خاص و ازینرو نیایشگری بدو نمایند و الهی پرستش بر شهرند." (۲) در نتیجه این عمل و دیگر روشهای غیر اسلامی مردم از او آزرده شدند و علما و فقها کارهای او را تحقیر اسلام تلقی میکردند. یکی از قضات شهر جوینور بنام ملا محمد یزدی به الحاد و ارتداد سلطان فتوی داد و جهاد بر علیه او را واجب دانست. (۳) در این امر بعضی علمای دیگر از شیعه و سنی با او هم عقیده بودند. اکبر به آسانی توانست آواز آنان را در حلقوم خفه کند و لی حس انزجار و نگرانی که در قلب عموم مسلمانان

(۱) منتخب التواریخ - ملا عبدالقادر بدایونی جلد دوم ص ۲۶۸

(۲) رود کوثر ص ۱۲۷ (۳) The Cambridge History of India Vol IV, p. 126

ایجاد شده بود از بین نرفت بلکه شدید تر شد و در مرزهای شمال غربی و قسمتهای شرقی هندوستان شورشهای منحوت برپا گردید و اکبر مجبور شد شخصا برای سرکوبی شورشیان بجنگ برود. پس از پیروزی در این جنگها اکبر روش و آئین جدید خود را اعلام نمود و آن را روش صلح کل و "آئین رهنمونی" نامید. علمای هند با ستشناى آنانیکه در این کار شريك و مشاور او بودند این شیوه را به دیده اعتراض نگریسته حاضر بقبول آن نشدند و تا پایان عمر اکبر بیش از ۱۸ یا ۲۰ تن از امرای دربار به آئین و کیش جدید نگرویدند (۱) بعضی دیگر آئین جدید شاه را بباد تمسخر گرفته بر او طعنه ها میزدند که این بیت ملاشیری (۲) از پنجاب نماینده افکار آن طبقه میباشد:

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است

گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

اینان حتی کارهای نیک اکبر را نیز باده شده شك و تردید مینگریستند چنانکه چون اکبر بعد از سرکوبی شورش مرزا محمد حکیم از کابل به لاهور برگشت مسجد کوچکی برای ادای فرایض پنجگانه در قلعه بنا کرد و معترضین باریک بین این کار او را نیز خالی از مصلحت ندانسته چنین گفتند:

شاه ما کرد مسجدی بنیاد ایها المومنین مبارکباد

و اندرین نیز مصلحت دارد تا نمازان گذار بشمارد

اکبر در تبلیغ و اشاعه این روش مانند کارهای دیگر احتیاط را از دست نداد و برخلاف آنچه که در میان مردم مشهور بود او هیچگاه ادعای نبوت نکرد و حتی نام "دین الهی" که به روش و آئین وی اطلاق شده در عهد او مستعمل نبود و بعداً "دیگران طریقه او را بدین اسم نامیدند. ابوالفضل در کتاب آئین اکبری این روش را بنام "آئین رهنمونی" یاد کرده است (۳). در مورد نبوت ملا عبدالقادر بدایونی که سرسختترین مخالف

(۱) ایضاً ص ۱۳۱

(۲) رود کوثر ص ۱۱۷

(۳) رود کوثر ص ۱۳۱

روشهای اکبر شاه بود باین امر اقرار میکند و میگوید " این همه باعث دعوای نبوت
 شد اما نه بلفظ نبوت " (۱). آنانکه اکبر را در ایجاد و انشاء این روش مشاور و یار بودند
 عبارتند از شیخ مبارک (پدر ابوالفضل و فیضی) ابوالفضل حاجی ابراهیم سرهندی و ملا
 ابوسعید که همه از طبقه روحانیون و علما بشمار میرفتند. ولی در سلك علما و امرای
 دربار عده دیگری نیز بودند که مخالف این طریقه بوده از انتشار اخبار مباحثات عبادت
 خانه و برگزاری رسوم غیر اسلامی در دربار جلوگیری میکردند و از آنجمله نواب مرتضی
 خان شیخ فرید (متوفی ۱۰۳۵) از همه برتر و متنفذتر بوده است. شیخ فرید همواره در
 تبلیغ و اشاعه آئین مبین اسلام میکوشید و با حمایت و پشتیبانی شیخ احمد معروف
 بامام ربانی مجدد الف ثانی سرهندی بترویج طریقه نقشبندییه پرداخت. شیخ فرید
 از جمله امرائی بود که در هنگام مرگ اکبر بکمک جهانگیر شتافت و وعده ترویج مذهب
 اسلام از او گرفت. بهمین جهت در عهد جهانگیر بهراتب بالاتری ارتقا یافت و سرانجام
 بصوبه داری پنجاب مامور گردید و همانجا فوت کرد. جهانگیر در عهد حکومت خود
 بمذهب و دین علاقه وافر نداشت. او آئین و روش رهنونی پدر خود را ادامه نداد
 ولی در عین حال سیاست مصالحت آمیز با پیروان سایر مذاهب را پیش گرفت و حتی
 بانجام مراسم هندوئی که باعث خوشنودی زنان راجپوت او میشدند میپرداخت. او
 همواره برای زیارت و عرض ارادت پیش اشخاص تارک الدنیا و عرفای عصر خود اعم از
 هندو و مسلمان حاضر میشد و اقوال آنان را بادقت گوش میداد و در نظریاتشان نیکو
 بینگریست. در اینجا باید متذکر گردید که در این زمان فرقه های متعدد هندو تحت
 تعلیمات پیروان رامانند (Rama Nand) و گوردنانک (Guru Nanak) در شمال هند
 و چیتنیه (Chaitanya) و شنکارا دیو (Shankara Deva) در قسمتهای شرقی
 هندوستان بوجود آمدند. این فرق در حقیقت حلقه ای از سلسله جنبشهای فکری و
 مذهبی است که در نتیجه ارتباط هندوان با مسلمانان ایجاد گردیده بود. تبلیغ
 اسلام در هند در آغاز کار با تهدید و جبر و زور همراه نبود و بیشتر نتیجه فعالیتهای

در دیشان و عرفای اسلام بوده است (۱). و بحد این عرفا و صوفیه مسلمان در هند باعث گردید که هندوان در عقاید، افکار و فلسفه خود تجدید نظر کنند تا بتوانند از مذهب و عقیده خود در مقابل آئین جدید اسلام دفاع کنند. این سلسله جنبش ها چون بعهد پادشاهان گورکانی رسید عده زیادی از عرفاء و روحانیون در هردو مذهب بوجود آمدند که افعال و اعمال آنان بیشتر برای از بین بردن تفرقه و تبعیضهای مذهبی بوده است. این کسان بین هندوان با سم (bhaktas) و بین مسلمانان بنام صوفیه معروفند و در حقیقت در گروه روحانیان بمنزله پلی برای اتحاد هندو و مسلمان این شبه جزیره قرار گرفتند (۲). روش و مسلک این عرفای هندو و مسلمان روش آزادانه ای بشمار میرفت و آنان بهما آهنگی و هم زیستی مردم مختلف العقیده قایل بودند. شباهت و مانندگی هایی که در تصوف و دانتا و اسلام از جهة وحدت وجود و غیره موجود هست سبب نزدیکی بیشتر میشد و مورد پسند و علاقه مردم واقع گردید. در این زمان در قسمتهای مختلف هند فرقه های بوجود آمد که پیروان آنان از اصل عقیده منحرف شده به اعمال زشت دست زدند و ارزشهای مذهبی را کاملاً فراموش کردند. یکی از آنان فرقه ای بنام مداریه هست که در قسمتهای مرکزی و خاوری هندوستان بیشتر رواج یافت و پیروان آن در روش توکل و ترک وسایل دنیوی راه اغراق و افراط را پیموده بعریان و برهنگی بسر میبردند و اصول اخلاقی و اساسهای مذهبی را از هم پاشیدند. فرقه دیگری بنام روشنیه در قسمتهای شمال باختری هند بوجود آمد که موسس آن بایزید انصاری معروف به پیروشن یا پیرو روحان است. پیروان این فرقه بیشتر در حدود افغانستان کنونی بودند و کار آنان کشتن و بردن اموال مسافران و کاروان ها یعنی بود که از آن منطقه عبور میکردند و آنان این کار را جایز می شمردند چه عقیده داشتند "هر که خدا را و خود را

The Cultural Heritage of India, Calcutta, Vol IV, p 378 (۱)
and The Glimpses of Medieval Indian Culture, Yusuf Husain,
Madras.

The Cultural Heritage of India Vol IV, p 378

(۲)

شناسد آدمی نیست اگر او موزی است حکم گرگ و پلنگ و مار و کژدم دارد و پیغمبر عربی ص گفته: اَقتل الموزی قبل الایذا و اگر نیکو کار و نماز گزار است حکم گاو و گوسفند دارد و کشتن آنان جایز است. بنا براین مخالفین خود شناسی را کشتن فرمود چه اینها حیواناتند... و گفت هرکسی که خود را شناسد و خبر از زندگی جاوید و حیات ابدی ندارد مرده است و مال مرده که وارثان آن چنین مرده باشند بزرگان رسد. از این رو حکم بر قتل نادان کرد^(۱)

چون از این بگذریم میبینیم که سیاست مذهبی و کشتارهای مردم غیر شیعه در ایران عکس العملی در هندوستان بوجود آورد. روش اکبر شاه و جهانگیر در مورد مذهب و عقیده کاملاً آزادانه بود و آنان بکارهای حکومت ایران اعتراضی نمیکردند ولی عموم مردم و علمای غیر شیعه هند از روش صفویان ناخوشنود بوده عکس العملی از خود نشان دادند و در هر جائیکه علما و فضلاء اهل سنت و یا خلفا و مریدان آنان فرصت مییافتند به رد عقاید شیعه میپرداختند و حتی از آزار دادن به آنان نیز دریغی نداشتند. در این ضمن میتوان اسم قاضی نوراله شوستری عالم شیعه را برد. وی یکی از علمای بزرگ و فقهای معروف بود که در فقه سنی و شیعه ید طولی داشت و در عهد اکبر و جهانگیر مقام قاضی القضاة شهرآگرا را بعهده داشت اما سرانجام در نتیجه تعصب و اتهام برفض و بدگویی صحابه رسول بهرگ محکوم شد. معروفترین اثر وی "مجالس المومنین" و "احقاق الحق" است که در زمان قضاوت در آگرا نوشته بود. علاوه بر این علمای متشرع عقاید صوفیه را که بعضی از آنان به سکر واقعی عمل میکردند و اعمالشان ظاهراً خلالت شرع محمدی میبود مردود میشمردند. آنان مسئله وحدت وجود را که با اختلاط به تعالیم و داناتا برنگ دیگر درآمده در عقاید صوفیه موثر واقع شده بود، موجب گمراهی و سوء عقیدت صوفیه میپنداشتند و در ترویج شریعت دین اسلام کوشش نموده پیروی کامل از آن را وسیله حقیقی عرفان و آشنائی با خدا تلقی میکردند. در این مورد مرشدی با اسم حواجه باقی بالله (۱۵۶۳ - ۱۶۰۳ میلادی) و پس از او مریدش

شیخ احمد معروف به مجدد الف ثانی سرهندی (۱۵۶۴ - ۱۶۲۵ میلادی) که از پیروان طریق نقشبندیه بودند از همه بیشتر فعالیت نمودند. عقیده ایشان در مورد معتقدین وحدت الوجود چنین بوده است: «اکثر ابنای این وقت بعضی بتقلید و بعضی به مجرد علم و بعضی دیگر بعلم ممتاز به ذوق و بعضی بالحداد و زندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند و گردنهای خود را از ربنقه شرعی بحیله میکشانند و مداهنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت و خورسند اند و اینان مقصود اصلي را درای شریعت خیال میکنند. حاشا و کلاً نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء» (۱)

مشایخ نقشبندیه از آغاز کار به پیروی شریعت محمدی اهمیت بسیار داده و با هر گونه بدعت مخالفت مینمودند و اجازه نمیدادند هیچ نوع آلودگی در اصول و عقاید اسلامی راه پیدا کند. شیخ احمد سرهندی که خود از مشایخ معروف هند است با اصول طریقه نقشبندیه با سختی و تعصب پای بند بوده و حتی برای رد مسئله وحدت وجود مسئله جدیدی را بنام وحدت الشهود بمنظور اصلاح عقاید کسانی که تحت تاثیر عقاید وادانتا قرار گرفته بودند شرح داد. وی عقیده داشت که رابطه بین آفریده و آفریدگار رابطه عبد و مولی است و اگر عبدی در حال خاصی خود را به معبود نزدیک کند و یا خود را با او یکی بیند آن حالتی است عارضی و برای مدتی کوتاه و چون آن حال پایان رسد رابطه عبد و معبود مجدداً برقرار میشود و این حالت اصلي باید همواره راهنمایی حقیقی برای عارف رسالک باشد. طریقه جدیدی که بنام وی طریقه نقشبندیه مجددیه معروف است در تمام اصول و فروع اتباع سنت سنی و اجتناب از بدعتهای نامرضیه را میآموزد. پیرو این طریقه باید از هر حیث از سنن رسول اکرم ص و صحابه کرام متابعت کند و زندگی آنان را سرمشق قرار دهد. چله کشی - سماع ورقص - چراغان کردن بر قبرهای مردگان و سجده به غیر خدا و حتی پابرسی مرشدان مجاز نیست این روشهای سنت موجب گردید که شیخ احمد در نتیجه انکار از سجده کردن به

پیش جها نگیر به حبس محکوم گردد. غیر از شیخ احمد سرهندی علمای دیگر نیز در این راه خدماتی انجام دادند که از جمله میتوان شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متوفی ۱۶۴۲ میلادی) ملا کمال الدین کشمیری (متوفی ۱۶۰۸ میلادی) ملا عبدالحکیم سیالکوٹی و ملا نمود جونپوری (متوفی ۱۶۵۲ میلادی) و مولانا صبغت اله (متوفی ۱۶۰۷ میلادی) و غیره را نامبرد.

در این زمان سراسر کشور هند از لحاظ عقاید مذهبی دارای فرقه های متعدد مسلمان و غیر مسلمان بوده و تفرقه و نفاق و جدالهای فکری و واقعی بین آنها بروز میکرد. سرزمین کشمیر محط و مرکز صوفیه و ریشی های مسلمان بود و آنان با کمال آرامش و سکوت و صداقت زندگی خود را سر مشق دیگران قرار میدادند. جها نگیر در تزوید صفات آنان را می شمارد و میگوید که با وجودیکه آنان در علوم مذهبی تبهری ندارند ولی زندگی آنان کاملاً منزّه و بی آلاش است. به هیچکس بد نمیگویند و قلب در روح آنان از طمع و حرص و آز پاک است. آنان گوشت نمیخورند و ازدواج نمیکنند و درختان میوه دار را برای استفاده مردم غرس میکنند و از آن هیچگونه منفعت برای خود در نظر ندارند. عده آنان در حدود دو هزار نفر میباشد (۱). حواجه محمد اعظم دیده مری قریب به سی و پنج تن صوفی و ریشی را که در عهد جها نگیر در کشمیر بسر میبردند ذکر میکند (۲). اینان برای تعلیم و تدریس روشهای مخصوص خود خانقاه ها بنا کردند و آنها را "زیارت" گفتند (۳). عده از ریشی ها در کوهها و مغاره ها زندگی میکردند و از هرگونه شهرت و معاشرت با امراء و سلاطین دوری می جستند.

شاه جهان نسبت به جها نگیر و اکبر بمذهب بیشتر علاقمند بود. او همیشه در اجرای مقررات و دستورها شریعت اسلام را در نظر میگرفت. قبل از ادرسم براین بود

The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge (۱)
Vol. II p 149-150

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۲۶ — ۱۳۵

(۳) Kashir Vol I p 97

که اشخاصیکه بحضور امپراطور باریسیافتند بایستی در آستانه شاه سجده کنند و انکار باعث گردید که جهانگیر شخصیتی مانند شیخ احمد سرهندی را بحبس محکوم کند. ولی شاه جهان این رسم غیراسلامی را از بین برد. این پادشاه علاقه و توجه خاصی بترویج مذهب سنت داشت و از فرقه حنفی طرفداری میکرد. او سکه های دارای نشان و نامهای خلفای راشدین رایج کرد. شاه جهان شخصاً "مقید به انجام آداب دینی و اعمال عبادت بود و تا آخر عمر از آن دست برنداشت. از طرف دیگر این پادشاه خالی از تعصب مذهبی نبود. در سال ۱۶۳۳ میلادی دستور داد تمام معبد های هندو که در عهد جهانگیر بنا شده بود منهدم سازند. یکسال بعد فرمان داد تا رسم ازدواج بین هندو و مسلمان که در بعضی نقاط کشمیر و پنجاب رایج بوده از بین رود (۱) و علت واقعی آن چنانکه قبلاً اشاره کردیم همان رسم سوزاندن زنان بیوه با جسد شوهر مرده بوده است. همچنین شاه جهان برای بعضی مردم نواحی که رسوم آنان خلاف آئین اسلام بود و قتل و راهزنی و بردن اموال مسافران را حق می شمردند به اشد مجازات قایل شد. اهل شرع و علماء و فقها این اعمال را میستودند چنانکه در توارینخی چون پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری از او بعنوان "پادشاه اسلام نواز و کفرگداز" یاد شده است و در جائی نویسد: (۲) "سنت سنییه الهی بر آن جاری است که هرگاه کاردین رو به اندراس نهد و شعار اسلام رخ به انطماس بتائید ایزدی یکی از بندگان سعادت اندوز بر وی کار آید تا به آبیاری مساعی جمیله گردد فتور از ساخت اسلام فرو نشاند و بدستکاری دین پروری و دیانت دری اساس شریعت را مشید گردانند و چون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود و مبانی شریعت رخ به انهدام - ایزد کار ساز این پادشاه اسلام نواز و کفرگداز را اورنگ آرای اقبال گردانید - بنیاد اسلام را چنان محکم و مرصوص ساخت که تا روز نشور گردد فتور بردا من دوام نه نشیند" ولی چون از محیط دربار و شخص شاه وعده ای از علمای متعصب بگذریم معلوم میشود که نه تنها در محافل صوفیه بلکه در مجالس علماء و مشایخ و

(۱) The Cambridge History of India Vol IV p 217

(۲) اقتباس از رود کوثر ص ۳۷۳ - ۳۷۴

روحانیون و دربارهای امرا و شاهزادگان صدای وحدت الوجود طنطنه انداخته بود. اولین کسی که در سلك این عرفا میتوان از ادنامبرد شیخ میان میراست. اسم اصلیش میر محمد است و از عرفای سلسله قادریه بشمار میرود. وی در شهر سهران در استان سند (پاکستان) در خانواده قضاة دیده به جهان گشود. تا پنجاه سالگی در موطن خود گذرانید و پس از آن سه لاهور رفت و در آنجا به ارشاد و تبلیغ پرداخت. شیخ میان میر به فلسفه اشراق و وحدت وجود علاقه خاصی داشت و عبارات فتوحات مکی شیخ الموحیدین ابن العربی را حفظ کرده بخاطر داشت. شیخ پس از یک عمر که به مجرد بسر برد در سال ۱۰۴۵ هجری (۱۶۳۶ میلادی) چشم از جهان بر بست. شاه جهان و جهانگیر بشیخ ارادت میورزیدند و شاه جهان برای زیارت وی بلاهور میرفت. محمد صالح کنوه در "عمل صالح" راجع به عقیدت شاه جهان بمیان میر مینویسد: (۱) حضرت پادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی بر آن متصور نباشد چنانچه بارها اطوار محموده و احوال ستوده ایشان را ستوده میفرمودند که از مشایخ متصوفه این کشور میان میر را کامل تر یافتیم و از ایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله دارا شکوه پسر ارشد شاه جهان نیز به شیخ عقیدت بسیار داشت و در تذکره سفینه الاولیا ترجمه احوال او را بتفصیل نوشته است. کشمکشها و اختلاف عقیده در میان صوفیه و علمای اسلام در این عهد نیز مانند ادوار دیگر مشاهده میشود بطوریکه از آثار دارا شکوه برمیآید روزی پادشاه بحضور میان میر رسید و به سخنان عرفانی آن عارف کامل درباره سلوک و رسیدن بحق گوش فرا داده بوده. در این صحبت ملا عبدالحکیم سیالکوتی مرید شیخ احمد سرهندی نیز حضور داشت. در ضمن صحبت از زبان میان میر بگذشت که چون سالک مرحله عالم ملکوت را کشف میکند او را به بیابان میفرستند تا در سکوت و تنهایی در اذیهای هوی شهرها بعبادت پردازد و از یاد حق غافل نشود. با شنیدن این کلمات ملا عبدالحکیم لب با اعتراض بگشود و گفت بدینگونه آن سالک نمیتواند نماز را

(۱) اقتباس از رود کوثر ص ۳۸۰

بجماعت بگزراند (۱). این مثال تا حدی وضع فکری معتقدین دو طریق مختلف اسلامی را که بعداً اختلاف بیشتری پدید کرد روشن میسازد. ملا شاه قادری خلیفه شیخ میان میر و مرشد داراشکوه نیز در این راه شهرت دارد. نام ملا شاه - شاه محمد و وطنش بدخشان است. در آغاز جوانی بکشمیر مسافرت نمود و از آنجا به لاهور آمده بدست شیخ میان میر بیعت نمود و سالك سالك طریقت شد. چون ملا شاه نمیتوانست گرمای شدید لاهور را تحمل کند از مرشد خود اجازه اقامت در کشمیر گرفت و آنجا داراشکوه و خواهرش جهان آرا خانقاهاهی برای او در دامن کوه بنا کردند. ملا شاه در این خانقاه به ریاضتهای شاقه میپرداخت و بطوریکه داراشکوه مینویسد ملا شاه برای مدت هفت سال بین نماز عشا و نماز صبح به حبس نفس و ذکر خفی مشغول بود. (۲) علاوه بر این ریاضتهای دیگر را نیز بدو نسبت میدهد. ملا شاه مانند سایر صوفیه معتقدین و پیروان تمام مذاهب را بیک چشم میدید و هیچگاه تبعیضی بین آنان قایل نمیشد. در این زمان در کشمیر اختلافات شدیدی بین شیعه و سنی بوجود آمد (۳). ولی هرگاه این موضوع در حضور ملا شاه مطرح میشد او طوری به مردم میفهماند که اختلافات آنان از بین میرفت. ملا شاه به مانند مرشد خود بوحدت الوجود قایل بود و همواره مردم مذاهب دیگر را بحضور خود میپذیرفت و عقاید و افکار آنان را محترم میشمرد. این روش صوفیان اسلام با روش علمای ظاهری کاملاً متغایر بود. حتی شیخ احمد سرهندی در مکاتیب خود بر علیه غیر مسلمانان اظهار انزجار مینمود و بحقارت و اهانت آنان تبلیغ میکرد. او و پیروانش حتی حاضر به هیچگونه سازش با غیر مسلمانان نبودند. شیخ احمد در نامه ای که بجواب شخصی بنام "هردی رام" (Hirde Ram) نوشت از عقیده او که رام و رحمن حقیقه یکی است اظهار تنفر نمود و طوری به او پاسخ داد که حتی میتوان گفت که بخدایان هند و توهین کرده

(۱) رود کوثر ص ۳۸۱

(۲) ایضاً ص ۳۸۲

(۳) رجوع کنید به صفحه ۴۸۲ - تاریخ حسن جلد اول

است (۱). ولی در مقابل این روش بعضی علمای اسلام صوفیه و درویشان مانند ملاشاه افکار و نظریاتی که منظور آنها هماهنگی و اتحاد بین پیروان مذاهب مختلف است استقبال میکرد و با روشن بینی و بلند نظری که خاص آنان است باعث ایجاد احترام متقابل و دوستی و محبت میشدند. شخصی بنام دلی رام (Dali Ram) در نتیجه تعلیمات ملاشاه و صحبتهای داراشکوه و متصوفه دیگر کشمیر — جاه و منصب و ملك خود را ترك نمود و شعله عشق الهی در قلب او فروزان گردید. صاحب‌بستان مذاهب (۲) درباره او چنین نوشته است — ”در کشمیر بنحدمت ملاشاه بدخشی رسید کامیاب شناخته گشت و بمقتضای الصوفی لا مذهب له — بقید هیچ دین و آئین باز نه بسته بابت و بتخانه آشناست و از مسجد بیگانه نیست؟ از این عبارت دبستان مذاهب پی باصل کلتی عقاید عرفا و صوفیه میبریم که مذهب ظاهری را چندان اهمیت نمیدادند و مردم هر مذهب و ملت را به پیروی و تبعیت خود میپذیرفتند و حتی بامتزاج و اختلاط عقاید مذاهب مختلف کوشش میکردند چنانکه یکی از رباعیات ملاشاه شاهد این قول است. او میگوید:

آزرا که بجاست بر سر ایمان جنگ	او مومن وز ایمان او را صد ننگ
مومن نشود تا که برابر نشود	با بانگ نماز ناقوس فرنگ

و جایی میگوید:

حرف دیوانگی است در دل ما	چه زند سردگر ازین گل ما
وز تماشا شش فرضها همه رفت	چیست پرسیدن از نوافل ما
روی او در مقابل مرأت	روی ما بود در مقابل ما
در ره عشق آنکه ما را گشت	غیر ما کس نبود قاتل ما
وصل داد این خبر که غیر یکی	نیست موصول ما و واصل ما
از سر اتحاد این برخاست	میل ما اوست مایل ما

(۱) رود کوثر ص ۲۶۷ — ۲۸۰

(۲) دبستان مذاهب طبع نولکشور کانپور ۱۳۳۱

ما که جز حق نه ایم از عرفان
 پس چه پرسی ز حق و باطل ما
 مناسب است در اینجا بیتی چند از دلی رام نیز نقل کنیم و از عقیده و نظرش آگاه شویم و میگردید :

مانه آن خودیم آن توایم	بی نشانی تو ما نشان توایم
این نشانها نشان ذات تواند	مظهر جلوه صفات تواند
پاکی از فکر و از قیاس ما	ای تو پیدا درین لباس ما
مظهر ذات تو همه اشیاء	بی تو ما توئی و خود تو و ما
ذات تو در صفات تو پیدا	صفت عین ذات ای مولا
ماه همه هیچ — هر چه هست توئی	ای منزله ز فهم و هم زرد و سی
باهمه موج بحر ذات توایم	مظهر مجمل صفات توایم

عهد حکومت شاه جهان برای ترویج و اشاعه افکار صوفیه اهمیت بسیار دارد و در این امر پسر ارشد وی دارا شکوه نقش مهمی بعهده داشت. دارا شکوه در سال ۱۶۱۵ میلادی چشم بجهان گشود و در سن بیست سالگی بیمار شد و بمعیت پدر خود بحضور شیخ میان میر رفت و در نتیجه دعای آن عارف از بستر بیماری برخاست و بهبود یافت (۱). مقام دارا شکوه از حیث علم و فضل از دیگر شاهزادگان گورکانی هند بالاتر است او کاتبی بارع و خطاطی خوش قلم و شاعری خوش سخن بود. اولین اثر بنام سفینه الاولیا را در سن بیست و پنج سالگی بسال ۱۰۴۹ نوشت. سه سال بعد تذکره دیگری بنام سکینه الاولیا نوشت و در آن شرح احوال پیر خود یعنی ملا شاه قادری و میان میر بند خشی و بعضی عرفای دیگر معاصر خود را بتفصیل نگاشت و از خود نیز در باره طری کردن مراحل و مسالك طریقت ذکر کرده است. آثار دیگر او مانند — رساله حق نما و حسنات العارفین یا شطحیات و مجمع البحرین و ترجمه کتابهای مقدس زبان سانسکریت مانند سر اکبر و بهگوت گیتا (Bhagwat Gita) و همچنین آثار دیگری که بحکم او ترجمه و یا تألیف شده مانند جگ بشست (Jog)

(Bashist) - و مکالمه دارا شکوه و بابالال و غیره نماینده عقاید و تمایلات فکری اومیباشد. دارا شکوه در ابتدا پیرو سلسله قادریه بود ولی ارتباط او با صوفیه و اختیار روش آزادانه در امور مذهبی و دینی او را وادار کرد تا به پیروان و عرفای غیر اسلامی مراجعه و با خواندن کتب مقدس آنان از عقاید و افکار ایشان آگاه شود. تماس دارا شکوه با پیروان ادیان مختلف او را به این نتیجه رسانید که حقیقت یکی است و باید نکات مشترکی را که بین مذاهب مختلف وجود دارد تحقیق و آشکار سازد و بدینوسیله راهی برای وحدت ادیان بوجود آورد. این عقیده خود را او در دیباچه سراجبر مشروحا توضیح داده است چنانکه گوید: (۱)

” چون فقیر بی اندوه - محمد دارا شکوه در سنه ۶ هزار و پنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود به جاذبه عنایت الهی و فضل نامتناهی سعادت ارادت اکمل کاملان و زبده عارفان و استاد استادان - پیر پیران - پیشوای پیشوایان - موحد حقایق آگاه - حضرت ملا شاه سلمه الله تعالی دریافت و چون ذوق دیدن عارفان هر طایفه و شنیدن سخنان بلند توحید بهمرسیده بود و اکثر کتب تصوف بنظر در آورده و رساله ها تصنیف کرده بود و تشنگی توحید که بصری است بی نهایت دمبدم زیاد میشد سئله های دقیق بنخاطر میرسید که حل آن جز بکلام الهی و اسناد ذات نامتناهی امکان نداشت و چون قرآن کریم و فرقان عظیم اکثر مرموز است و امروز داننده آن رمزها کمیاب است خواست که جمیع کتب سمادی را بنظر در آورد تا از همان کلام الهی که خود تفسیر خود است اگر در کتابی مجمل باشد دیگر مفصل یافته شود و از آن تفصیل آن اجمال دانسته شود.

” نظر بر تورات و انجیل و زبور و دیگر صحف انداخت - اما بیان توحید در آنها هم مجمل و مرموز بود و از ترجمه های سهایی که اهل غرض کرده بودند مطلب

(۱) مقدمه سراجبر یا ادب انیشاد بسعی و اهتمام دکتر تاراچند و سید محمد رضا جلالی نائینی چاپ تهران ۱۳۴۰ - از ص ۳ تا شش.

علوم نگردید در پی آن شد که از چه جهت در هندوستان وحدت عیان گفتگوی توحید بسیار است و علمای ظاهری و باطنی قدیم هند را بر وحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست بلکه پایه اعتبار است بر خلاف جهلای این وقت که خود را علماء قرار داده اند و در پی قیل و قال و آزار و تکفیر خداشناسان و موحدان افتاده جمیع سخنان توحید را که از فرقان حمید و احادیث صحیح نبوی صریح ظاهر است رد مینمایند و راهزنان راه خدا اند.

» بعد از تحقیق این مراتب معلوم شد که در میان این قوم قدیم - پیش از جمیع کتب سماوی چهار کتاب آسمانی که رگ بید و جبر بید و سام بید و اتهر بید با شد بر انبیای آنوقت که بزرگترین آنها برهما که آدم صفی الله است با جمیع احکام نازل شده و این معنی از همین کتابها ظاهر است.

» و از قرآن مجید نیز معلوم میشود که هیچ قوم نیست که بی کتاب و پیغمبر باشد چنانچه میفرماید: وما کنا معذین حتی نبعث رسولا - در آیت دیگر: وان من امة الا خلا فیها نذیر و در جای دیگر میفرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان. پس از این مشخص شد که الله تعالی هیچ قوم را عذاب نکند تا آنکه رسول در آن قوم مبعوث نشده باشد و هیچ امتی نیست که در آن پیغمبری نگزشته باشد - و بتحقیق که فرستاده است رسولان را با معجزات ظاهری و نازل شده است بایشان کتاب و میزان -

» و خلاصه این چهار کتاب را که جمیع اسرار و سلوک و اشغال توحید صرف در آن مندرج است و آنرا اپنکھت مینامند و ابنا ی آنزمان آنرا جدا ساخته بر آن تفسیرها بشرح و بسط تمام نوشته اند و همیشه آنرا بهترین عبادات دانسته مینخوانند

» این حق جوی خود مبین را چون نظر بر اصل وحدت ذات بود نه بزبان عربی و سریانی و عبرانی و سنسکرت، خواست که این اپنکھت ها را که گنج توحید بود و دانندگان آن در آن قوم هم کم مانده اند، بزبان فارسی بی کم و زیاد و بی غرض نفسانی بعبارت راست بر است لفظ به لفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعت که آنرا از اهل اسلام اینقدر پوشیده و پنهان میدارند در آن چه سراسر است.

”و چون در این ایام بلده بنارس که دارالعلوم این قوم است تعلق به این حق جو داشت پندتان و سنیا سیان (اشخاص تارك الدنيا) را که سرآمد وقت و بیدار اینکهاست دان بودند جمع ساخته خود این خلاصه توحید را که اینکهاست ها یعنی اسرار پرشیدنی باشد و منتهای مطالب جمیع اولیا الله است در سنه ۶ هزار و شصت و هفت هجری بیخبرانه ترجمه نموده و هر مشکلی و هر سخنی بلندی که مینخواست و طالب آن بود و میجست و نمی یافت از این خلاصه ۶ کتاب قدیم که بیشک و شبه اولین کتاب سماوی و سرچشمه تحقیق و بحر توحید است و موافق قرآن مجید بلکه تفسیر آن است یافت و صریح ظاهر میشود که این آیت بعینه در حق این کتاب قدیم است: ”ان الله لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین“ یعنی قرآن کریم در کتابی است که آن کتاب پنهان است و او را درک نمیکند مگر دلی که مطهر باشد و نازل شده است از پروردگار عالمیان و مشخص و معلوم میشود که این آیت در حق زبور و توریت و انجیل نیست و از لفظ ”تنزیل“ چنین ظاهر میگردد که در حق لوح محفوظ هم نیست و چون اینکهاست که سرپرشیدنی است اصل این کتاب است و آیتهای قرآن مجید بعینه در آن یافته میشود پس به تحقیق که ”کتاب مکنون“ این کتاب قدیم باشد و ازین این فقیر را نادانسته ها دانسته و ناهمیده ها فهمیده شد.“

داراشکوه همین نظریه را در مجمع البحرین که در سن چهل و دو سالگی برشته و تحریر در آورد اظهار میدارد و در این تألیف کوشش نمود تا قدر مشترکی بین مذهب اسلام و آئین هند و پیدا کند. کتاب مجمع البحرین با این بیت آغاز میشود:

بنام آنکه او نامی ندارد بهر نامی که خوانی سر بر آرد
و سپس مینویسد: ”حمد موفور یگانه ای را که دوزلف کفر و اسلام را که نقطه مقابل هم اند بر چهره زیبای بی مثل و نظیر خویش ظاهر گردانیده و هیچ يك از آنها را حجاب رخ نیكوئی خود نساخته :

کفر و اسلام در رهش پویان و حده لا شریک له گویان
در همه اوست ظاهر — همه اوست جلوه گر — اول اوست و آخر اوست

بعد از دریافت حقیقت الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و فایز گشتن باین عطیه عظمی در صدد آن شد که درك كنه مشرب موحدان هند و محققان این قوم قدیم نماید. با بعضی از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت و ادراك و فهمیدگی و غایت تصوف و خدایابی و سنجیدگی رسیده بودند مکرر صحبتها داشته گفت و گو نمود. جز اختلاف لفظی دریافت و شناخت تفاوتی ندید. از این جهت سخنان فریقین را بهم تطبیق داد و بعضی از سخنان که طالبان حق را در دانستن آن ناگزیر و سودمند است فراهم آورده رساله ای ترتیب داد. چون مجمع حقایق و معارف دو طایفه حق شناس بود به مجمع البحرین موسوم گردانید^(۱) میترا ن گفت که دارا شکوه از فعالیتهای روش جد خود اکبر شاه الهام گرفته بود ولی کار خود را خیلی عالمانه و بنحوا حسن انجام داد. دارا شکوه سرپرست گروه صوفیه مسلمان و درویشان غیر مسلمان عصر خود محسوب میشد. هدف این گروه جز تلاش و جستجو از معانی و مطالب و اخذ اصل مشترك بین ادیان مختلف چیزی دیگر نبود. دارا شکوه در کشمیر مکتب جدید تصوف را بنام "کسب ماه" تأسیس کرد و این کار را با اشاره مرشد خود ملا شاه انجام داد و برای این منظور خانقاهی در دامنه کوهی بنا کرد و در آنجا سالکان طریقت شبانگهان در روشنائی ماهتاب بر ریاضت پرداخته به تزکیه نفس و تهذیب قلب و روح اشتغال میورزیدند. زیبائی شب سکوت آرام و فرح بخش و منظره زیبای دلکش کوههای مرتفع و آب نیلگون دریاچه دل کوه در میان این کوهها بدون سرو صدا در جریان بود بر روح و قلب سالک اثر جانگداز و سکون بخش می گذاشت (۲). این فعالیتهای دارا شکوه يك طرفه نبود بلکه پیروان مذهب هند و نیز از این روش شاهزاده متأثر شده آثار او را بسا نکرنیت ترجمه کردند و یکی از آنها ترجمه مجمع البحرین است بنام سمودر ساگر (Samodr - Sagar) - علاوه بر این عده ای از متوسلین غیر مسلمان دارا شکوه از افکار او

(۱) نسخه خطی مجمع البحرین - کتابخانه مجلس شورای ملی ایران - تهران

(۲) Kashir Vol II p350-351

متاثر شدند که از آنجمله باید نام چندربان (Chander Bhan) برهمن و بهلوپت رای (Bhopat Rai) بیغم را برد (۱). برهمن و بیغم هردو شاعر بودند. از مطالعه مثنوی بیغم که بزبان فارسی سروده شده چنین برمیآید که افکار صوفیه و درویشان هندو در فکر و قلب او اثر عمیقی گذاشتند. او دوماه داشت یکی مسلمان بنام شیخ محمد صادق و دیگری هندو ناراین بیراگی (Narayan Bairagi) علاوه براین از اشعارش چنین استنباط میشود که بیغم مولانای روم را استاد معنوی خود میدانست. یکی از مختصات مثنوی بیغم این است که او بهمانند دارا شکوه سعی کرده است تصوف اسلامی و تعالیم ودانتا را با هم تطبیق دهد و برای این منظور نکات مشترك این دو سلسله مختلف روحانی را بیان میکند. مناسب مینماید در اینجا ابیاتی چند از مثنوی او که در آن صاحبۀ شبلی و جنید را درباره علم بیان میکند نقل کنیم در این اشعار جنید بسوال شبلی جواب داده میگوید:

ذات اله هست اصل هر علوم	نیست صرف و نحو و نثر و طب و نجوم
اصل جمله علمها ذات خداست	کز فروغش روشن این ارض و سماست
گفت دیگر چیست - گفتا غیر از این	نیست چیزی در زمان و در زمین

ذکر جنبش اتحاد ادیان که دارا شکوه بنا نهاده بود بدون ذکر سرمد که در عهد اورنگ زیب بعثت عقاید و روش آزادانۀ خود کشته شد کامل نميگردد. سرمد بغرض تجارت به سند آمده بود در حال خاصی عاشق هندو پری شد و مال و متاع و حتی عقل و هوش خود را از دست داده ترك لباس کرده و بسیر و سیاحت دور هندو بسلوک و طریقت پرداخت. دارا شکوه را به سرمد عقیدت و ارادت بود و او را بعنوان استاد و مرشد خود میشناخت. از سرمد رباعیات و غزلهای نغز باقی مانده است که شاهد افکار وحدت الوجودی و عارفانه او میباشد. او در میان پیروان مذاهب فرقہ نمیگذاشت و کعبه و دیر را یکی میپنداشت:

سرمد تو حدیث کعبه و دیر مکن	در دای شک چو گمراهان سیر مکن
-----------------------------	------------------------------

هان شیوه بندگی زشیطان آموز يك قبله گزین سجده به غیرمکن

درجای میگوید:

هر چند که صد دوست بمن دشمن شد از درستی یکی دلم ایمن شد
وحدت بگزیدیم و زکثرت رستیم آخر من از اد شدم از از من شد (۱)
در حلقه دوستان و مریدان دارا شکوه میتوان نام ملا محسن فانی شاعر معروف کشمیر و
شیخ محب الله اله آبادی را برد. کتاب دبستان مذاهب که بقول بعضی اثر فانی
کشمیری است نشان میدهد که مردم آنزمان بخواندن و آشنا شدن با افکار و عقاید
مذاهب مختلف علاقه داشتند و مساعی آن شهزاده گورکانی بشمر رسید ولی بیماری
پدرش شاه جهان جنگ و خونریزی میان برادران برای حصول تاج و تخت تمام آرزو
های دارا شکوه را نقش بر آب ساخت و او پس از شکست بدست اورنگ زیب اسیر و
با اتهام کفر و زندق در محبس گشته شد.

دارا شکوه مردی بزرگ منش و آزاد فکر و صلح دوست بود. او تحت تأثیر
مشایخ و صوفیه و مبلغین مسیحی و پانیدیتهای هند واقع شده مشرب آزاده روی
اختیار نمود. او معتقد بود که بقول محمود شبستری:

مسلمان گریدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

درون هر بتی جان نیست پنهان بزیر کفر ایمان نیست پنهان

او آرزو مند بود روزی توفیق یابد کارنا تمام اکبر شاه را که آشتی بین مذاهب مختلف بود
بپایان برساند و علمای متعصب را که در عهد پدر و جدش قدرت فراوان یافته بودند بجای
بنشانند. امراء و علمای هند و نسبت بوی عقیدت و ارادت نشان میدادند ولی در عوض
ملایان و علمای متعصب مسلمان عصر از سلطنت او سخت در وحشت بودند و بیم
داشتند مبادا دقایق زمان اکبر باریگر با اساسی استوارتر تجدید شود و دست ایشان یکسره
کوتاه شود. بنا براین میتوان گفت که عهد حکومت اورنگ زیب از لحاظ جنبه مذهبی
علی العمل آزاده منشی دارا شکوه است. اورنگ زیب و دارا شکوه از هر حیث نماینده

(۱) رباعیات سرمد شهید - دهلی - ۱۹۶۳

دو نقطه متضاد فکری میباشند. اول الذکر در عقاید خود بسیار متعصب و خشک بود و به
 شیخ محمد معصوم پسر شیخ احمد سرهندی عقیدت داشت (۱). او از ابتدا طرز فکر
 و کارهای داراشکوه را نمیپسندید و آنها را خلاف شرع و حتی مضر دین و مذهب میشمرد
 و برخلاف داراشکوه که بوحدت وجود عقیده داشت اورنگ زیب به وحدت الشهود
 شیخ احمد سرهندی ایمان داشت و تعالیم شیخ را که مبني بر کتاب و سنت بود
 پیروی میکرد بنظر او فقط علومیکه از کتاب و سنت مستفاد شده و بزرگان دین آنها را
 فهمیده و اخذ کرده بودند دارای اعتبار و قابل اعتنا بود و گر نه هر گمراهی عقاید فاسد
 خود را از روی کتاب و سنت صحیح نشان میدهد. بنابراین مطالبی را که هر شخص
 معمولی از روی قرآن و حدیث تفسیر و تعبیر کند نمیتوان بد رستی آن اطمینان کرد بلکه
 طریق صحیح آنست که علما از کتاب و سنت و آثار سلف فهمیده باشند. او فلاح
 ابدی را در تتبع از صحابه کرام و علمای عظام میدانست. بنظر او درویشانی که اجراء احکام
 شرعی را لازم نمیشمارند جاهل اند و بدون اجرای شریعت نه اصلاح اعمال ممکن است
 و نه سلامتی قلب و فکر. ریاضتهای و مجاهده هائیکه از سنت دور باشد بی اعتبار
 است ریاضتهای برهمنان و یوگی ها از اینگونه است و نیز حالت و کیفیتی که از راه
 نامشروع بدست آید باطل است (۲). اورنگ زیب با داشتن آن دستگاه بزرگ و
 ثروت و سرمایه بیحد و حصر زندگی خیلی ساده و محقرانه داشت. فرایض پنجگانه
 را به جماعت و در اول وقت میگزارد. در مذهب پیرو امام اعظم ابوحنیفه بود و درین
 باب تعصبی سخت میورزید. عهد حکومت اورنگ زیب با داشتن یکی سیاست متعصبانه
 مذهبی دوره آغاز انحطاط امپراطوری مغول در هند بشمار میرود. اورنگ زیب برخلاف
 سیاست و روش اکبر شاه دستور داد تا معابد هندوان را منهدم سازند و این امر
 باعث رنجش و کدورت آنان گردید. او دستور به تخریب معبد های که در ظرت ۱۰-۱۲
 سال ساخته شده بود صادر نمود و سپس سال بسال به انهدام معبد های هندو

(۱) رود کوثر ص ۲۸۷

(۲) بزم تیموریه ص ۲۳۱ - ۲۳۳

در سراسر قلمرو میپرداخت و فقط بدین اکتفا نکرد و دستور داد تعلیم عقاید را اجرای رسوم غیراسلامی هندو از بین برده شود و محتسبین او همیشه مراقب کار بودند (۱). علاوه براین او جزیه را که در زمان اکبرشاه لغو شده بود مجدداً بر هندوان تحمیل کرد و چون جمعی از هندوان دهلوی در راه او برای التماس والتجا گرد آمدند اورنگ زیب دستور داد تا فیل های جنگی را بین آنها بکند و بدینوسیله عده از آنان زیر پای فیلان لکد مال شدند (۲). گذشته از هندوان اورنگ زیب با شیعیان نیز همین روش را برگزید و آنان را زندقه میپنداشت (۳). تعصب اورنگ زیب بآن حد بود که رسم نوروز را حرام میدانست و این عید ملی را که اسلات او با شکوه و جلال خاصی برگزار میکردند ممنوع ساخت. با وجود این همه تدین و اسلام دوستی در امور مذهبی که اورنگ زیب داشت طبقه های بالا و متوسط اجتماع از کارهای غیر مشروع احتراز نمیکردند. حتی محتسبان و نقیهان نیز از تهمت مبرا نبودند. عامه مردم از دانش بری و بخرافات و موهومات پای بند بودند و اعم از هندو و مسلمان به پرستش فقره و در اویش تمایل داشتند. گذشته از این مردم به معجزه و کرامات اعتقادی استوار پیدا کردند (۴).

وضع مذهبی و اخلاقی کشمیر با اوضاع دیگر قسمتهای هندوستان چندان اختلافی نداشت. صوفیه و عرفا عهد شاه جهان که بکمال حمایت دارا شکوه در راه اتحاد دیان و صلح کل و هماهنگی گام برداشته بودند باری کار آمدن اورنگ زیب فعالیتها^ی آنان تا حدی خنثی گردید و از سرعت و پیشرفت آنها کاسته شد. ملا شاه مرشد دارا شکوه که اقوال و اشعارش حتی در زمان شاه جهان مورد انتقاد شدید علمای کشمیر قرار گرفته بود و بسبب این شعر

پنجه در پنجه ~~خدا~~ دارم من چه پردای مصطفی دارم

(۱) A Short History of Aurangzeb, Sarkar p 147-148

(۲) ایضاً ص ۱۴۹

(۳) رود کوثر ص ۴۱۳

(۴) A Short History Of Aurangzeb p 432

تکفیرش کرده و او را واجب القتل دانسته بودند ولی بوساطت و پشتیبانی دارا شکوه از قتلش دیده پوشیدند - اکنون دگر باره بر علیه او نغمه ساز کردند و پادشاه نیز دستور داد که او را بدلهی بفرستند تا محاکمه شود. ولی این مرتبه بیماری او مانع آمد و چون تحولی در افکار او ظاهر گردید اورنگ زیب از محاکمه صرفنظر کرد ولی اجازه نداد که دیگر رکشیر بماندوبه لاهور فرستاده شد. در آنجا ملاشاه زندگی را بعزالت و خلوت گذرانید و به هیچکس اجازه ورود بنحود نمیداد تا اینکه در سال ۱۶۶۱ میلادی دعوت حق را لبیک گفت و روحش بعالم ملکوت پرواز کرد. (۱)

همچنین ملا محسن فانی کشمیری یکی دیگر از دوستان و همفکران دارا شکوه که بعزت نوشتن کتاب دبستان مذاهب از طرف علمای وقت مرتد خوانده شده (۲) بعد از مرگ دارا شکوه نتوانست فعالیتهای خود را ادامه دهد و علت اینکه اورنگ زیب در موقع مسافرت بکشمیر فانی را بحضور خود طلبیده با عطاء خلعت و مقرر کردن ماهیانه سرفراز گردانیدن بنا به تغییر روش وی محسوب میشود. (۳) چون از این دسته صوفیه بگذریم میبینیم که کشمیر مانند دوره های پیشین مرکز صوفیه و عرفای اسلام بوده است و آنان با زندگی ساده دینی آرایش در تبلیغ اسلام و ترفیه احوال روحانی مردم بروش مخصوص سکوت آمیز خود خدمتهای شایانی مینمودند و از جمله میتوان اسم خواجبه

(۱) رود کوثر ص ۳۸۴ - ۳۸۶

(۲) دیوان محسن فانی - دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ مقدمه مصنف ص ح

(۳) صحف ابراهیم - ذکر محسن فانی - "..... هنگامیکه اورنگ زیب عالمگیر در سنه ۶۰۵ و ۵۰۶ هجری تفرج کنان بکشمیر رفت ملا را بحضور خود خوانده بعطاء خلعت خاص و دو هزار روپیه نقد مراعات کرد و وظیفه در خور معاش وی مقرر ساخت" - واقعات کشمیر در حاشیه ص ۱۷۰ مینویسد - "...ابتداء راغب بمذهب فلسفه شد. آخر بتوجه میان محمد امین داررجوع بنحدا آورده تایب شد" و تاریخ حسن جلد سوم ص ب ۲۴۹ (نسخه خطی کتابخانه تحقیقی سرینگر) مینویسد "..... فانی که در دوران جوانی ادیان مختلف (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

عین الدین نقشبندی - خواجه محمد بزاز کشمیری - حاجی مصطفی رومی نقشبندی
و خواجه حبیب اله کانی و اخوند ملا طیب و میان محمد دارا بورد (۱) بیشتر این صوفیه
پیرو طریقه نقشبندیه بوده از تعلیمات شیخ احمد سرهندی و خلفای ایشان پیروی
میکردند و چنانکه خواجه اعظم در واقعات کشمیر در ذیل احوال میان محمد امین دارا -
میگوید نامبرده کشف و کرامت از خود ظاهر نمیساخت و به آن اعتراض داشت (۲).
اور رنگ زیب را بدو علاقتی بود و با او ملاقات میکرد.

دیگر اینکه در عهد اورنگ زیب اختلافات شیعه و سنی بیشتر شده بود و بقتل و
خونریزی و آتش زدن خانه های یکدیگر میانجامید (۳).

خلاصه آنکه هند و کشمیر در قرن یازدهم هجری شاهد عکس العملهای مذهبی بوده
است. اکبر و داراشکوه و همدستان و همفکران آنان برای اتحاد بین مذاهب مختلف و
تقریب پیروان ادیان سعی میکردند و مساعی آنان بوسیله متفکرین و عرفا و صوفیه که

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را پیروی میکرد در اواخر زندگیش از عقاید ضد مسلمانانیش پشیمانی نمود و بشاگردی میان
محمد امین دارا در آمده تاحیات داشت در توبه و استغفار بسر میبرد.

(۱) و (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۸ - "... از اظهار کشف و کرامات اعتراض کتی داشتند. در آخرها
با ظل سبحانی ملاقات کرده بودند و چندی آمد و رفت داشتند. پادشاه دین پناه
از صحبت ایشان خوش شد. روزی پرسیدند که هیچ کشف و کرامتی ظاهر میکرد در
جواب گفت که اگر کشف مطابق شرع شریف باشد همانست والا ناتمام."

(۳) تاریخ حسن حلد ۲ - ص ۵۳۹ در ذکر حکمرانی سیف خان گوید: "روزی شیخ عبدالرشید
چکنی بزیارت آستانه چرار (آرامگاه شیخ نورالدین) میرفت و حسین ملک بن حیدر ملک
سرراه نشسته بود و با ایشان به بی ادبی گفتگو نمود. رفته رفته کار بجدل رسید - حسین
ملک از روی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین رضي اله عنهم اجمعین
سخت رنجش داد. شیخ عبدالرشید بشهر آمده در پیش سیف خان مراجعه نمود و
سیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابه کرام بر ملک حسین ثابت نمود لیکن

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

حقیقت را در هر کس و هر شی و همه جا میدند حمایت میشد. شاه جهان در امور دینی متعصب بود ولی بجلت اینکه دارا شکوه را دوست داشت در کارهایش موانعی ایجاد نمیکرد ولی اورنگ زیب که از ابتدا تعصب مذهبی را توأم با دشمنی دارا شکوه در قلب میپرورانید همّ خود را برای از بین بردن آثار و نفوذ فعالیت‌های دارا شکوه و پیروان او بخرج داد. در این معرکه و کشمکش‌های افکار مذهبی که علما و صوفیه و عرفای عصر نیز از آن مستثنی نبودند و خود سلسله جناب بشار میرفتند تکلیف مردم روشن نبود و آنان هر عقیده و فکری را که زود فهم و قابل قبول بنظر میآمد میپذیرفتند و نمیدانستند کدام یکی را بردیگری ترجیح دهند. بنا بر این میتوان گفت که علت اصلی و حقیقی انحطاط و سقوط اخلاقی مردم که ذکر مختصری از آن در بالا رفت همین جدال‌های مذهبی بوده است و شاعر ما در چنین محیط مشرک که فساد اخلاقی و اختلافات مذهبی در آن رایج و ارزش‌های معنوی کمیاب و حتی مفقود بود زندگی میکرد و ما باید طبقاً احوال و آثار او را با در نظر داشتن این محیط اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی مورد تحقیق و موجب تنقید و یا تمجید قرار دهیم.

✦ ✦ ✦ ✦ ✦

(از حاشیه صفحه قبل)

برعایت بعضی اعیان در سیاست او توقف ورزیده حقیقت حال بحضور نوشت - شاه والا فریقین بحضور طلبانیده در آنجا بعضی امرای شیعه سعی حمایت و شفاعت او کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملک را بعد تحقیقات بفتوای قاضی عسکر قتل کردند و اهل شیعه در مرثیه او گفتند :

حسین ابن حیدر دوباره شهید

شد از ظلم و بیداد قوم یزید

و رجوع کنید به واقعات کشمیر ص ۱۶۵

فصل چهارم

ترجمه احوال و شرح زندگی غنی کشمیری

همچو آتش روشن از من بود شمع هر مزار
منکه مردم کس چرا غنی بر سر خاکم نسوخت (غنی)

قبل از اینکه بترجمه احوال و شرح زندگی غنی کشمیری بپردازیم متذکر میشویم که شخصیت این شاعر نامور و معروف سرزمین کشمیر مانند سایر رجال مشرق زمین در پرده ابهام مستور و در میان داستانهای دور از حقیقت نامفهوم مانده است. بنا براین برای کسانی که بعد از سه قرن به مطالعه و تحقیق درباره او میپردازند مشکل است که حقیقت را از افسانه و واقعیت را از داستان جدا سازند. تذکره نویسان ایران دهند درباره غنی مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتی در توصیف و تعریف صاحب ترجمه و انتخاب اشعار و یکی دو داستان بی اساس چیزی ننوشته اند و این امر کار ما را مشکل تر ساخته است. بنا براین اساس کار را بر تجزیه و تحلیل مطالبی که تذکره نویسان نوشته اند و تطبیق آنها (تا حدیکه امکان داشته باشد) با گفته خود شاعر مینهیم. بدیهی است در این مورد اقوال مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غنی که ظن یکسال از تاریخ فوت آن شاعر اشعارش را جمع و دیوانش را مرتب نموده و مقدمه ای نیز بر آن افزوده است اهمیت بیشتری دارد. بعد از آن تذکره نصرآبادی تألیف محمد طاهر نصرآبادی از ایران و تذکره کلمات الشعراء تألیف محمد افضل سرخوش از هند که مولفین آنها معاصر غنی بوده اند بر سایر

تذکره ها مقدم اند . در این مخصوص ناگفته نماند که تذکره نویسان بعدی بیشتر مطالب را از این دو نویسنده نقل و گفته های آنان را بدون تردید قبول کرده اند.

اسم و نسب و لقب

اسم شا عرما به اتفاق تمام تذکره نویسان محمد طاهر و تخلصش غنی است . بعضی از تذکره نویسان او را بلقب ملا (۱) یا مولانا (۲) نیز یاد کرده اند . تنها احمد علیخان هاشمی مولف مخزن الغرایب است که او را " شیخ محمد طاهر غنی کشمیری " مینامد (۳) . ذکر این موضوع در اینجا از این نظر قابل توجه است که بیشتر اوقات کلمه ملا و مولانا را برای اشخاصی استعمال میکنند که دارای فضیلت و مقام مذهبی و عرفانی است . ولی بطور کلی کلمات ملا و مولانا و شیخ قبل از اسم بیشتر

(۱) سفینه خوشگو تألیف بندرا بن داس خوشگو - نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۰۲ (در این رساله هر جا که به نسخه خطی این کتاب اشاره شود منظور همین نسخه است) و مآثر الکرام موسوم به سر آزاد تألیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی - لاهور - ۱۹۱۳ ص ۱۰۳ و نتایج الافکار تألیف مولانا قدرت اله گویاموی - بمبئی - ۱۲۵۶ ص ۵۱۲ و مرآة الخیال تألیف امیر شیر علیخان لودی - بمبئی ۱۳۲۴ ص ۱۶۱ و صف ابراهیم تألیف علی ابراهیم خان خلیل نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه ردیف غین ذکر غنی وردیف - نون ذکر ناطق کشمیری (در این رساله هر جا که به این کتاب اشاره شود منظور این نسخه است) و شمع انجمن - نواب صدیق حسن خان ص ۳۳۹ و تاریخ حسن جلد چهارم - پیر غلام حسن شاه ص ۱۹ و Kashir vol II, Sufi, p462 و پارسی سرایان کشمیر دکترا تیکو - تهران ۱۳۴۲ ص ۳۶ -

(۲) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن پتنه ۱۹۵۹ ص ۳۴۸ و واقعات کشمیر ص ۱۷۱ و شعر العجم فی الہند تألیف شیخ اکرام الحق ملتان ص ۶۹ -

(۳) مخزن الغرایب نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۸۶ (در این رساله هر جا که باین کتاب اشاره شود منظور این نسخه است .

برای ادای احترام و نشان دادن علو مرتبت علمی و مذهبی است چنانکه مسلم شاگرد غنی درباره او گوید: "تارك مراغبته دنياى دني - مظهر انوار کمالات بسني علم رانقلاب عرفان ساخته بود معارف حقيقي را در لباس علوم رسمي روپوش ميساخت" (۱). بنا براین استعمال کلمات ملا و مولانا و شیخ برای غنی بهرود و صحیح است.

درباره نام گزاری غنی دکتر صوفي اظهار میدارد که چون پدر غنی عقیدت زیادی بخواجه طاهر رفیق اشائی داشت اسم او را طاهر گذاشت (۲) خواجه طاهر رفیق از عرفای بنام سهروردیه سری نگر میباشد (۳). او از دوستان نزدیک شیخ حمزه

(۱) دیباجه دیوان غنی چاپ سری نگر ۱۹۶۴ ص ۵۴ (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱ (۳) واقعات کشمیر ص ۱۱۱ درباره او مینویسد: "حضرت خواجه" طاهر رفیق سهروردی از سرداگران بود از قبیلہ اشائیهها و در پرده تجارت سعی خدا پرستی و زهد و تقوی مینمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقاً پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهور رفته بود در آنجا در خدمت کثیر السرور مطلع نور حضرت شیخ عبدالشکور که از اولاد حضرت قطب اولولیا شیخ بهاء الدین زکریا بود رسیده و عنایات خاصه دیده در حق بعضی فرزندان خویش که در کشمیر مریض بودند دعای خواست. جناب شیخ دعای شفا کرده بی خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود و خطی مشتمل بر احکام طریقت و آداب خلوت و اجازت بیعت برای او حواله کرد و قرار کرد که در مهمش حاضر باشند - قبل من قبل بلا علت - خواجه بزرگوار بعد از استماع این اخبار ترک دکان بزاری نکرد و بجهت کسب قوت حلال بدستور گذشته ببازار میرفت - با شماره ۶ حضرت حضر که حدیث شرالبقاع اسواقها یادش داد از دوکانداری برخاست و زراعت اختیار کرد و فتوحات را بفقراء میداد و بریاضات و کمالات و مقامات عالیہ رو نهاد. از عجائب روزگار بود و اخلاق و اوضاع ملکیه داشت. در سنه ۹۶۰ بنای خانقاه عالیشان متصل مسکن خود نمود. چون رحلت فرمود خلفا و فرزندان آراسته گذاشت در محله فتح کدل آسوده است. (بتاریخ غره

(بقیه در صفحه بعد)

ممدوم (متوفی ۹۸۴ هجری) بود.

تذکره نویسان کشمیر ملا محمد طاهر غنی را به ایل اشائی نسبت داده اند. صاحب واقعات کشمیر که تذکره خود را در سال ۱۱۴۸ میلادی یعنی هفتاد سال بعد از فوت غنی نوشت در اینباره چنین مینویسد: "مولانا محمد طاهر غنی از قبیلہ اشائیا است که لقب معروفیست در کشمیر" (۱). تذکره نویسان دیگری نیز از واقعات کشمیر تقلید و غنی را اشائی نوشته اند. میر غلامعلی آزاد بلگرامی در تذکره مآثر الکرم مینویسد: "ملا محمد طاهر اشئوی کشمیری - اشئی قبیلہ ایست از قبایل معتبر کشمیر" (۲) و نواب صدیق حسن خان مینویسد: "ملا محمد طاهر کشمیری از قبیلہ اشئی است" (۳). پیر غلامحسن تاریخ نویس معروف کشمیر در جلد چهارم تاریخ حسن که ذکری از شعرا و فارسی زبان کشمیر در آن مندرج است درباره غنی چنین اظهار مینماید: "ملا طاهر غنی از قبیلہ اشائیا است" (۴). مورخین و تذکره نویسان نظریات مختلف و متضاد درباره

(حاشیه از صفحه قبل)

ذی الحجه سنه ۱۰۰۱ بحق پیوست - شیخ اکمل). دکتر صوفی در جلد اول کشمیر ص ۱۱۳ درباره او میافزاید که بقول پیر حسن شاه (مؤلف تاریخ حسن) یعقوب شاه چک (آخرین فرمانروای چک کشمیر) مینخواست حواجه را که در مردم نفوذ زیادی داشت از بین برد ولی از ترس شورش و قیام مردم ازین فعل صرف نظر کرد. حواجه طاهر رفیق نه سال در کوهها و مغاره ها گذراند سپس مدتی با برهمنی با اسم آدرسوه در درناگ (Vir Nag) بسر برد و نامبرده بدست حواجه اسلام آورد. در اینجا شیخ یعقوب صرفی بابا و د خاکي بمشورت حواجه رهسپار هند شدند تا اکبر شاه را از کشتار و تعصب مذهبی یعقوب شاه چک با اطلاع نموده از او کمک بنخواهند.

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۹۹

(۴) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۱۹

اشائے ها اظهار نموده اند و قبل از اينكه به تحليل نظريات آنان پردازيم متذكر ميشويم كه اسم اين قبيله يا قوم و يا شايد خانواده در جلد اول تاريخ حسن "عشائي" هم آمده است (۱) و در اينكه اشائيه در کشمير معروفيت و شهرت بسيار دارند شكي نيست چه عده زيادي از افراد اين خاندان در زمينه هاي مذهبي و عرفاني و علمي و هنري كسب شهرت نموده اند و حتي امروز هم محله اي بنام اشائي در شهر سري نگر واقع و معروف است . تاريخ حسن ضمن ذكر اقوام کشمير چنين اظهار نظر ميكند : " قوم اشائي - در زمان سلاطين کشمير در اينجا آمده اند . گويند جد آنها از مقام عيشاور كه دهلي است در مهالك خراسان آمده در مصاحبت جد شاه (۲) سرفراز شده بودند . حالا مردم کشمير عيشاور را اشائي منحرف کرده اند " . (۳) نويسندگان ديگر نيز در اين مورد اظهار نظر کرده اند . سر والتر لارنس (Sir Walter Lawrence) عقيده دارد كه اشائيه از نژاد مغول اند (۴) و متين الزمان با پير غلامحسن هم عقيده است و اسم ديپه را " ايشاور " و " از مهالك خراسان " ميداند (۵) . حاجي منتار حسن اشائي ميگويد كه اجداد اشائيه با شاه همدان از بخارا بکشمير آمدند (۶) . نظريه ديگري كه دكتور صوفي نقل کرده اين است كه شاه سيد علي همداني نماز عشا را هميشه عقب جد بزرگ اين خاندان مينخواند و بنا بر اين او را " عشائي " خطاب ميكرد (۷) . ولي دكتور صوفي با وجود تمايل زياد بقبول كردن اين دليل از اين لحاظ متردد است كه اگر اسم اين خاندان را بجهت امامت نماز عشاء ميگذاشتند بايستي عشائي باشد و نه اشائي (۸) .

(۱) ايضاً ج ۱ ص ۵۹ حاشيه ۱۰۴ " غني مزبور از خاندان عشائي است "

(۲) بدشاه (باضم اول) لقبی است كه مردم کشمير به سلطان زين العابدين دادند و معنی آن شاه كبير است .

(۳) تاريخ حسن جلد اول ص ۴۴ .

(۴) The Valley of Kashmir, Sir, W.R. Lawrence p 309

(۵) Kashmir Census Report Part I, Matinuzzaman, p 205

(۶) رساله در فن شالباني لاهور ۱۸۹۷ ص ۱

(۷) د (۸) Kashir Vol II p 462

مطلب دیگری که در مقاله ای تحت عنوان « غنی کشمیری » در مجله هلال چاپ پاکستان ذکر شده بدین قرار است : « جد بزرگ غنی خواجه سنگین نام شام را با امیر کبیر سید علی همدانی صرف مینمود . روزی بحضور شان نرفت - آنحضرت پرسیدند عشائی هـ کجاست ؟ و از آن روز ویرا عشائی گفتن گرفتند . ولی در کتب تاریخ و تذکره اسم تبیلہ غنی اشائی است نه عشائی » (۱) .

اکنون به تجزیه و تحلیل این عقاید میپردازیم . نظریه پیر غلامحسن شاه درباره اشائیا به چند دلیل قابل قبول نیست . اول اینکه هر قدر که نگارنده در جستجوی کلمه عشیاور بکتاب معاجم و مسالک و اطلس های جغرافیائی و کتب دیگر اعلام و اماکن مراجعه کردم کمتر به نتیجه رسید و دیهیم بنام عشیاور و یا ایشاور (بطوریکه متین الزمان آنرا مینویسد) یافت نشد . ثانیاً اگر جاشی با اسم عشیاور موجود بود بایستی مردم آنجا را بمناسبت آن دیهه عشیاوری گویند نه اشائی و تغییر شکل یافتن این واژه باینصورت حتی در مدت دراز بعید بنظر میرسد . البته در قبول نظریه پیر حسن شاه و حاجی مختار حسن اشائی دایر بر اینکه جداشائیا در زمان سلاطین و بمعیت شاه همدان بکشمیر وارد و بمصاحبت سلطان زین العابدین سرفراز شدند اشکالی وجود ندارد میتوان گفت که آنها از پیروان و معتقدین شاه سید علی همدانی بوده و بعداً بنحوی که دکتر صوفی در کشمیر و یا دکتر ظفرخان در مجله هلال شرح داده اند باین نام موسوم شدند و چون میبینیم که اسم این خاندان بجاشی عشائی هم آمده بنا براین تردید این دو نویسنده در قبول این دلایل بی مورد است و میتوان آنرا بدون تردید پذیرفت با توجه باینکه کلمه عشائی بهرور ایام و بی توجهی به اشائی مبدل شده است . ناگفته نماند که مردم کشمیر اسم خانوادگی را بچندین وجه میگذارند که یکی از آنها « صدور عیب و هنر یا وقوع افعال نیک و بد » (۲) است . مولف تاریخ حسن در این مورد میگوید : « مدعا که از نامهای جانوران چرنده و پرنده و وحوش و حشرات و بهایم و از لغات عیب و هنر

(۱) مجله هلال ژوئن ۱۹۶۳ - ص ۳۳ مقاله دکتر محمد ظفرخان

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۴۱۱

و انفعال نيك و بد و كارهاى شايسته و ناشايسته هيچ نامي خالي نمانده است كه بنام
مردمان اين ديار لاحق نكرده اند و هر حرفي كه بنام كسي مقرر كرده اند آن لفظ بر
قوم و قبيله آنها مدام مستقل مانده است" (۱). بنا بر اين نبايد در قبول نظريه اى
در مورد نسبت اين خاندان به نماز عشا هيچگونه ترديدى وجود داشته باشد چه
اقوام و خانواده با سم ملا - مولوى - ريشي - بابا - شاه و پيرزاده نيز در كشمير موجود
و معروف ميباشد (۲).

پير حسن شاه مردم كشمير را بچهار گروه سيد - مغول - پتان و شيخ تقسيم
كرده (۳) شرح آنان را بيان نموده است. در اين ضمن اشائي ها را از نژاد مغول و وطن
آنان را تركستان يا خراسان دانسته است ولي وجود بيتي در ديوان غني در قبول نظر
پير حسن شاه براى ما ايجاد ترديد ميكند و آن بيت اين است (۴).

زيباست خوى آتش اولاد بولهب را ترا بن بو ترابي بايد كه خاك باشي
اين بيت جزو تك بيتيهائى است كه در ديوان غني بسيار اند و اگر اين شعر را شا عر
خطاب بنمود گفته باشد پيوستن نسبتش به حضرت علي عليه السلام كاملاً روشن است
بنا بر اين بايد او را از سادات شمرد و نه از نژاد مغول و اين حدس ما از گفته هاى پير
حسن شاه و حاجي مختار اشائي كه جدا شائيهها با شاه همدان دارد كشمير شد تقويت
ميشود زيرا ميدانيم كه شاه سيد علي همداني با هفتصد تن از سادات وارد اين سرزمين
شد و بنا بر اين ميتوان گفت كه اشائي ها از خاندان سادات اند و نه از نژاد مغول.

زادگاه غني

زادگاه غني بطور تحقيق معلوم نيست. تمام تذكره نگاران وطن او را كشمير

(۱) تاريخ حسن جلد اول ص ۴۱۱

(۲) اينضا" ص ۴۱۵ - ۴۱۹

(۳) تاريخ حسن جلد اول ص ۴۱۲

(۴) ديوان غني چاپ سرى نگر ۱۹۶۴ ص ۲۲۴ بيت ۶

نوشته اندولي محل منحصوصي را ذکر نکرده اند. تنها کسی که در این مورد بتوضیح پرداخته دکتر گ - ل - تیکو است که در کتاب "پارسی سرایان کشمیر" در ذکر غني ميگويد: "تذکره نویسان معتقد اندوی بسال ۱۶۳۰ میلادی در شهر سری نگر متولد شده" (۱). ولي نویسنده شاهی یاسندی در این باب ذکر نکرده است. ولي قول دکتر تیکو از نامه اداره تحقیقات - کتابخانه و موزه دولت استان جمو و کشمیر که باینجانب نوشته اند تصدیق میشود. اداره مذکور در این نامه بسیار واضح نوشته است که خانه ایکه غني در آن متولد شده و سکونت داشت بعنوان خانه غني شناخته شده و ازان نگهداری میشود (۲) و دکتر صوفي عکس این خانه را در جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ۳۶۴ چاپ کرده است.

تاریخ تولد

منشي محمد دين فوق در کتابي موسوم به تاريخ اقوام کشمیر سال تولد غني را ۱۰۴۰ هجری نوشته است (۳) و محمد شاه مفتي سعادت مصحح و محشي واقعات کشمیر نیز این تاریخ را تأیید میکند (۴) ولي تذکره نویسان معاصر غني مطلبی درباره ولادت او ننوشته اند ولي در مورد وفات او گفته اند که غني در ایام

(۱) پارسی سرایان کشمیر ص ۳۶ -

(۲) Letter No.2534/PR dated 23.11.64 from the Director

Libraries, Research & Museums, Srinagar to the author:

"...The photo of Mulla Ghani Kashmiri's house where he was born and lived for some time is published by G.M.D.Sufi in his book Kashir Vol.II p.364. Government has preserved this as a protected monument 'Gani's house'."

(۳) تاریخ اقوام کشمیر منشي محمد دين فوق - لاهور ۱۹۴۳ -

(۴) واقعات کشمیر ص ۱۷۱ -

جواني فوت کرد و در این مورد تذکره نویسان معاصرو متاخر با هم متفقند. محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود مینویسد " با وجود حادث سن در کمال بی تعلقی بوده. چشم بر زخارف دنیا که در نظر عارف قدر پرکاهی ندارد نگشود" (۱) و بعد از آن داستانی در باره وفات غنی بیان کرده است. از مطالعه مطالب تذکره نصرآبادی که تالیف آن در سال ۱۰۸۳ یعنی فقط چهار سال بعد از مرگ غنی توسط میرزا محمد طاهر نصرآبادی آغاز گردید چنین برمیآید که غنی در هنگام مرگ جوان بوده است. امیر شیرعلینخان لودی مولف تذکره مرآة الخیال که در سنه ۱۱۰۲ یعنی ۲۳ سال بعد از مرگ غنی تذکره خود را تالیف نمود مینویسد " اما مرغ روحش در عین شباب بسر پنجه شاهین اجل گرفتار گردید" (۲). تذکره نویسان دیگر که این موضوع را تکرار کرده اند عبارتند از خواجه محمد اعظم دیده مری صاحب واقعات کشمیر (۳) و احمد علینخان هاشمی مولف مخزن الغرایب (۴) و پیر حسن شاه نویسنده تاریخ حسن (۵) ولی با در نظر داشتن شواهد داخلی و تاریخی قبول این ادعا امکان پذیر نیست و اینک بذكر شواهدی بر رد این عقیده میپردازیم. اول آنکه مسلم شاگرد و گردآورنده اشعار غنی در باره جوان مرگی او اشاره ای نکرده است و اگر غنی به سن طبیعی نرسیده در جوانی مرده بود هم او و هم کسانی که اشعار و قطعاتی در تاریخ وفات او سروده اند حتما اشاره ای بآن میکردند. مسلم در دیباچه دیوان غنی در باره وفات او چنین گفته است: مرغ روح آن سبک سیر شاهراه معنی با طائر سخن تا آشیان ملاء اعلى شتافته و در فضای عالم ملکوت پرواز طائران قدس یافته پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد و سخنان بیاغزش صورت دیوان گیرد رشتهء حیات از هم گسینعت

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ (۲) مرآة الخیال ص ۱۶۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ "در کمال جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی به هشت ماه قضا کرد"

(۴) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ "و او در عالم جوانی بر حمت حق پیوسته"

(۵) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۲۱ "در کمال ریحان جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی

هشت ماه بملك جاودانی انتقال نمود."

و نسخه وجودش از ترتیب اجزای عنصری افتاد" (۱) شاهد دوم ما خود شاعر است که با سرودن بعضی اشعار از پیری و بزرگسالی و ضعف و نقاهت و ذکر امراض متعدد از جمله درد اعضا که لازمه پیری است ما را آگاه میسازد و این موضوع را آنقدر تکرار نموده و بشرح و تفسیر آن پرداخته که خواننده هیچگونه تردیدی در پیری و کهنسنت او نمیکند و اینک اشعاری چند بعنوان نمونه و شاهد بر اثبات ادعای خود در اینجا نقل میکنیم:

رباعی: افسوس که رفت نشهء عهد شباب سرخوش نشدم یکدم از باد ۶۰ ناب
از بهر تماشای جهان همچو حباب تا وا کردیم چشم رفتیم بنحواب

ص ۲/۲۲۸ (۲)

موی سر کردم سفید اما خیالت در سراسر است
۲/۹۵ اخگر پنهان ته این توده خاکستر است
رینخت دندان زدهن رفت جوانی برباد
آه ازین ژاله که در مزرع بنتم افتاد ۱۰/۱۲۸
تن بهردن ده غنی چون قامت گردید خم
بهر این خاتم نگینی نیست جز سنگ مزار ۴/۱۷۱
از ضعف پیری هست مرا تکیه بر عصا
گرم هنوز هرزه چون طفلان شی سوار ۴/۱۷۰
ز پیری رینخت دندانم ندادم تن بیاد حق
ببازی آخر این تسبیح چون اطفال گم کردم ۲/۲۰۲
ز پیری چنان گشته ام ناتوان
که دندان بجنبد بجای زبان ۵/۲۱۳

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵ -

(۲) دیوان غنی با مقدمه علی جوادی زیدی چاپ سری نگر ۱۹۶۴ - شماره های سمت راست نماینده صفحه و ارقام طرف چپ نشان دهنده ابیات در باعیات در آن صفحه از دیوان طبع مزبور است.

درد باره درد اعضا گوید :

- روز و شب از بس زمین گیرم ز درد دست و پا
۱۱ / ۲۵۲ پیکر من میزند پهلوی به نقش بوریا
تکیه از ضعف بدن هر چند دارم بر عصا
۱۳ / ۲۵۲ بر نمیخیزد ز جای خویش همچون نقش پا
پشت ما گردید خم افزود ضعف تن مرا
۲ / ۲۵۳ گرچه محکم میشود چون رشته میگردد دوتا
در علاج درد اعضا سخت حیران مانده ام
۴ / ۲۵۳ کاش میگردد ز حیرت يك نفس گم دست و پا
گاهی رود بجانب سرگاه سوی پا
۸ / ۲۵۶ شد استخوان پهلوی من نردبان درد
آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
۱۲ / / ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد

و این ربا عی را حسب حال گفته :

- بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمی تب گداخت جان زارم
جز نام نشان نهاد از پهلوی من
۱ / ۲۳۹ اکنون گویا چو حرف پهلودارم

و همچنین

جان رفت و رفت درد چنانکه هنوز
دل نیست ز خواب راحت آگاه هنوز
ماگر چه رسیدیم بمنزل امّا
آسایش منزل است در راه هنوز

از این اشعار چنین برمیآید که غنی در روزهای آخر عمر ناتوان و شکسته شده بود و حتی نمیتوانسته است بخوبی حرکت کند و نیازمند بعضا بوده است. مویش سفید

و دندانش ریخته بود این امر از قول مسلم نیز تائید میشود. او در دیباچه دیوان غنی میگوید: "از پیکر هیولانش پوستی واستخوانی مانده بود." (۱) مسلم است انسان به چنین وضع جسمانی و عوارض بدنی بطور عموم پس از سیالهای شصت دچار میشود بنا بر این میتوان حدس زد که غنی هنگام مرگ در حدود شصت سال داشت. شاهد سرم ما موضوع ملاقات غنی با صائب تبریزی است. صائب تبریزی (متوفی در حدود سال ۱۰۸۷) بسال ۱۰۴۲ بمعیت ظفرخان احسن (متوفی ۱۰۷۳) که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتی (متوفی ۱۰۴۲) با ستانداری کشمیر از طرف شاه جهان مقرر شده بود بکشمیر مسافرت کرد (۲) و آنجا با غنی ملاقات نمود. اکنون اگر قول منشی محمد دین فوق و مفتی سعادت دایر بر اینکه غنی بسال ۱۰۴۰ متولد شده قبول کنیم نمیتوان باور کرد که صائب وقتی با غنی ملاقات کرد که او فقط دو سال داشته. در حالیکه تمام تذکره نویسان متفق اند که صائب از اشعار غنی تمجید و تحسین کرده است و غنی با او شعرای دیگر ایرانی همچو محمد جان قدسی (متوفی ۱۰۵۶) و محمد قلی سلیم (متوفی ۱۰۵۷) و ابوطالب کلیم (متوفی ۱۰۶۱) و میرالهی (متوفی ۱۰۶۴) مجالست داشت و بمشاعره میپرداخت (۳). و بنا بر این تردیدی نیست که غنی هنگام ملاقات با صائب

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵

(۲) مخزن العرایب ص ۴۶۶ نسخه خطی کتابخانه بانکي پور (هند) ریو در این باره مینویسد:

He left the court, however, to accompany Zafar Khan to his Government of Kashmir (A.H. 1041-42) and after staying there sometime, returned to Persia."

(۳) تذکره الشعرا تألیف مولانا عبدالغنی - علی گر - ۱۹۱۶ ص ۹۶ "صحبت میرزا صائب و ابوطالب کلیم و حاجی محمد جان قدسی دریافته" کلمات الشعراء سرخوش ص ۸۵ "گویند صائباً بریک بیت اورشک آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه در این عمر گفته ام باین کشمیری میدادند و این بیت اربهن میدادند" و تذکره حسینی ص ۲۲۸ - ۲۲۹

و مجالست با شعرای نامبرده مشهور بوده است و برای حصول این مقام زحمت بسیار کشید و رنج فراوان تحمل نمود تا توانست توجه شعرای معرودت ایرانی عهد خود را که در آن زمان بکشمیر آمده و حل اقامت افکنده بودند بنمود جلب نماید. اگر فرض کنیم که غنی خلیلی زود بشعرگوئی پرداخته باز هم نمیتوان گفت که سنش در آن موقع کمتر از چهارده یا پانزده سال بوده است و برای کسب شهرت و جلب توجه استادان سخن گوی و سخن سنج چون صائب و قدسی و غیره حتما مدت حداقل ده سال به مشق سخن پرداخته تالیات و شایستگی معاشرت و مجالست با آنان را بدست آورد. بنا بر این هنگام ورود صائب به کشمیر بسال ۱۰۴۲ غنی در حدود بیست و پنج سال داشته و باین ترتیب ممکن است گفته شود که او در حدود ۱۰۱۷ متولد شد. دلیل دیگر اینکه اگر غنی هنگام مرگ که بسال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاد (۱) مرد بزرگ سال بود و بطوریکه نبلاهم در این مورد بحث کردیم - سنش در حدود شصت سال بوده است از این جهت میتوان گفت که او بسال ۱۰۱۹ متولد شد. ولی چون دلیل قاطع برای اثبات ادعای خود نداریم تعیین تاریخ صحیح ولادت او بطور دقیق میسر نیست و بهمین امر اکتفا میکنیم که او در دهه دوم قرن یازدهم هجری بدنیآ آمد.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

و آثار الکرام ص ۱۰۳ و شمع انجمن ص ۳۳۹ و ریاض الشعرا جلد ۴ نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۳۲۲ و سفینه خورشگو نسخه عکسی کتابخانه مذکور ردیف غین و مخزن الغرایب ص ۲۸۶ و صحف ابراهیم ردیف غین نسخه عکسی از همان کتابخانه و مولانا شبلی نعمانی در شعر العجم جلد سوم ص ۱۸۲ گوید: کلیم - میرزا صائب و غنی این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و هم قلم میزیستند و با هم مشاعره میکردند.

(۲) مسلم شاگرد غنی قطعه زیر را برای دریافت سال وفات او نوشته است:

از فوت غنی گشت که رمد غمگین هر کس شده در ماتم او خانه نشین
تاریخ وفاتش را پرسند - بگو پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹)
(دیباچه دیوان غنی ص ۵۵)

خانندان غني

اجداد واقوام غني که ازخانندان اشائيمها است در زمان سلاطين بکشمير مهاجرت
در آنجا اقامت گزیدند. بقول دکتر ظفرخان (۱) جد بزرگ غني حواجه سنگين نام پيش
امير کبير سيد علي همداني تقرب و منزلتي داشت. افراد اين خوانواده با درویشان و عرفا
علاقه فراوان داشتند و بطوریکه در ضمن اسم و نسب غني متذکر شدیم، پدر غني اسم
اورا بنام حواجه طاهر رفیق اشائي، که با عقیدت و ارادتي داشت، طاهر گذاشت. از
خانندان غني جز برادرش محمد زمان متخلص به نافع اطلاعاتي درباره افراد ديگر در دست
نیست. محمد زمان بطوریکه صاحب واقعات کشمير مينگارد: "بصحبت شيخ محسن فاني
در صخرسن رسیده و بهره ور معاني از خدمت برادر کلان خود (يعني ملا طاهر غني) گردید"
(۲) تاريخ حسن نيژاين قول را تائيد میکند و مينويسد: "از برادر خود کسب فيوض معاني
کرد." (۳) نافع چهل سال بعد از وفات برادرش بسال ۱۱۱۹ فوت کرد. (۴) از اين لحاظ
معلوم ميشود که تفاوت سني او با غني زياد بوده است. نافع شاعر هم بود و حواجه اعظم
ديده مری اين غزل او را انتخاب نموده در واقعات کشمير نقل نموده است. (۵)

مي خرامي بهر قتل مرحبا مي زيبدت
جان فدا مي زيبدت سر مزد پامي زيبدت
پيکرت را تا روپودی جامه ۶ مسطر کشيد
از شميم گل قباي ته نما مي زيبدت
مي کشي و باز مي پرسي ! شهيد کيستي
اين غلط اندازی و بازی بهما مي زيبدت

(۱) مجله هلال ماه ژوئن ۱۹۶۳ ص ۴۳

(۲) واقعات کشمير ص ۲۰۷

(۳) تاريخ حسن جلد چهارم ص ۲۶

(۴) واقعات کشمير ص ۲۰۷ (۵) ايضاً

همچو مي از پرده ۴ زنبوری جام بلور
چهره سازهایی رنگین از حنا می زبیدت
پیرگشتی نافع اکنون هاله سان شب تاسمر
حرمن ماهی در آغوش دوتا می زبیدت

علاوه بر این نافع کتابی متضمن حالات سلاطین تا عهد محمد شاه و بزرگان
دین نیز نوشته است که یک نسخه خطی آن در کتابخانه مفتی محمد شاه سعادت
در سری نگر (۱) و دیگری در کتابخانه اداره تحقیقات و موزه شهر سری نگر موجود است.^(۲)
بنظر نگارنده چون احتمال قوی موجود است نافع در این کتاب چیزی درباره خود و
خاندان خود نوشته باشد میتوان آنرا برای آگاهی بیشتر احوال غنی مورد استفاده قرار
داد و باین منظور اینجانب نامه ای به سرپرست کتابخانه تحقیقاتی سری نگر نگاشت
تا نسخه عکسی آن بدست آورد ولی از پا سنجیکه دریافت کرده معلوم گردید که متأسفانه
متصدی کتابخانه مزبور نتوانسته است آن نسخه را پیدا کند. (۳)

تحصیلات، مراتب علمی و شغل غنی

بطوریکه در فصل دوم و سوم شرح داده شد سلاطین مستقل کشمیر و سپس
استاندارانیکه از طرف امپراتوران گورکانی هند بکشمیر اعزام شدند در ایجاد مدارس و
پیشرفت علوم و فنون سعی فراوان و کوشش بسیار نمودند و در نتیجه چندین مدارس

(۱) Kashir Vol I p. XLVII

(۲) شعرای فارسی زبان کشمیر ص. ۷۰

(۳) اقتباس از پاسخ سرپرست کتابخانه تحقیقاتی سرینگر:

"I have to inform you that the Ms of Kashmir History by
Moh'd Zaman Nafi' is a rare Ms and yet we are not in
a position to locate this Ms."

علمي و ادبي در سراسر هاک کشمیر احداث شد. غني کشمیری نیز در یکی از معروفترین و قدیمی ترین مدرسه بنام مدرسه قطبیه تحصیل نموده است. این مدرسه را سلطان قطب الدین (۶۶۰ - ۷۹۶ هجری) در محله قطب الدین پور در شهر سری نگر تأسیس نمود. استادان معروف مانند ملا جوهر نات و محسن فانی و ملا عبدالستار مفتی در این مدرسه مشغول تدریس بودند و بعضی از محصلین این مدرسه که بعد شهرت بدست آوردند عبارتند از: شیخ رحمت الله تارابلی - ملا طاهر غنی و محمد زمان نافع و حواجه قاسم ترمذی و ملا محمد کادس. (۱) تمام تذکره نویسان حتی مسلم شاگرد غنی در این مورد که شاعر ما شاگرد شیخ محسن فانی است متفق القول اند و مسلم در دیباچه دیوان غنی چنین مینگارد: (۲) «در این کمالات بجناب فاضل مآب عارف معارف حقانی سالك سالك سنجندانی حضرت شیخ محسن فانی دامت علی سائر المسلمین فیوضاته انتساب داشت و خود را بفنای فی الشیخ می انگاشت». همچنین محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا مینویسد (۳) در ادایل مشق اشعار خود را پیش شیخ محمد محسن فانی میگذرانید؛ تنها کسی که در این مورد با سایر تذکره نویسان اختلاف دارد محمد طاهر نصر آبادی است. او در تذکره خود شاعری با اسم فغانی کشمیری را استاد غنی گفته است چنانکه مینگارد: «فغانی آنهم کشمیری است... غنی کشمیری تعلیم از و دارد»^(۴)

(۱) کشیرج ۲ ص ۳۴۶

(۲) دیباچه دیوان غنی سری نگر ص ۵۵

(۳) کلمات الشعرا ص ۸۳ حاشیه ب ۲؛ بهره در طالب علمی بکمال داشت در ادایل

مشق اشعار خود را پیش شیخ محمد محسن فانی میگذرانید؛

(۴) تذکره نصر آبادی - تهران - ص ۴۴۸ «فغانی آنهم کشمیری است. خوش طبیعت

و سخن شناس است. غنی کشمیری تعلیم از و دارد و از کشمیر به هندوستان رفته

گویا مراجعت کرده در آنجا است. شعرش این است.

فتاده ایم و تو فارغ ز دست گیری ما بین جوانی خود رحم کن به پیری ما

در راه انتظار فغانی گریست خون چندانکه یار آمد و از خون ما گذشت

باستثنای طاهر نصرآبادی هیچ تذکره نریس دیگری ذکر فغانی کشمیری را نکرده است و معلوم نیست نصرآبادی فغانی کشمیری مذکور را با کدام شاعر دیگری اشتباه کرده است. تذکره نویسان دیگری که ملا محسن فانی را استاد غنی قبول کرده اند عبارتند از بندر ابن داس مولف سفینه خورشگر (۱) میر حسین دوست سنبه‌لی نویسنده تذکره حسینی (۲) و میر غلام علی آزاد بلگرامی صاحب مآثر الکرام (۳) و مولانا قدرت الله گویا موی (۴) و نواب صدیق حسن خان (۵) و پیر حسن شاه (۶). بعضی تذکره نویسان با وجودیکه غنی را شاگرد فانی میدانند ولی عقیده آنها بر اینستکه غنی از لحاظ علمی و شعری منزلت و مرتبتی بلندتر از استاد خود داشته چنانکه صاحب مرآة الخیال مینویسد: "... شاگرد شیخ محسن فانی بود. بمدد طبع در الک در فنون و علوم بر استاد چیره دستی مینمود. هرگاه شیخ را مسئله مشکل شدی از وی استفسار نمودی" (۷) و میر غلامعلی آزاد بلگرامی درباره استعداد او چنین اظهار عقیده میکند: "از بدو شعور در حلقه درس ملا محسن فانی کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید." (۸) مولفین دیگر نیز

(۱) سفینه خورشگر نسخه عکسی جلد سوم ذکر غنی

(۲) تذکره حسینی ص ۲۲۸

(۳) مآثر الکرام ص ۱۰۳ "از بدو شعور در حلقه ملا محسن فانی کشمیری تلمذ نمود. چون

طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید."

(۴) نتایج الافکار ص ۵۱۲ "گل وجودش بهم رسانی رنگ ربوی رشد و تمیز در بهارستان

درس ملا محسن فانی کشمیری در آمد و در مدت تللی بطبع سلیم چمن چمن استعداد

شایسته بهمرسانید."

(۵) شمع انجمن ص ۲۳۹ "شاگرد ملا محسن فانی کشمیری - چون طبع بلند داشت در

کمتر روزگار حیثیت شایسته بهمرسانید.

(۶) تاریخ حسن جلد ۱ ص ۵۹ و جلد چهارم ص ۱۹ -

(۷) مرآة الخیال ص ۱۶۱ - ۱۶۲

(۸) مآثر الکرام ص ۱۰۳

لیاقت و مقام والای غنی را ستوده اند چنانکه صاحب واقعات کشمیر عقیده دارد که هر چند شاگرد ملامحسن فانی بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند در آن عهد همچو او خوش خیال نازک بندی برنخاسته (۱) و علی ابراهیم خان خلیل در صحف ابراهیم اظهار میدارد که ملا طاهر غنی کشمیری و حاجی اسلم سالم "شاگرد به از استاد اند (۲)" و سید صباح الدین بن عبد الرحمن ضمن ذکر شیخ فانی گوید که بزرگترین دلیل فضیلت علمی او آنست که استاد غنی کشمیری است (۳).

برای اینکه بتوانیم رابطه استادی و شاگردی فانی و غنی را بطور صحیح درک کنیم باید مختصری درباره فانی بدانیم. فانی چنانکه از تذکره ها برمیآید پس از تحصیل علوم متداول در کشمیر که در سن هجری پایان رسانیده بود به نقاط دوردست هند و بعد به بلخ مسافرت نمود و آنجا بخدمت والی بلخ در آمد و قصیده در مدح او نگاشت. بعد از مدتی بلخ را ترک کرده به وطن مراجعت نمود و با شاهزاده دارا شکوه آشنا شد. برای مدتی در شهر اله آباد (۴) مقام قاضی القضاات را داشت. در سال ۱۰۵۶ هنگامیکه شاهزاده مراد بخش بلخ را فتح نمود از کتابخانه والی بلخ اشعاریکه فانی در مدح او سروده بود پیدا شد و بسمع شاه جهان رسید. وی از فانی بر آشتی و او را از تصدی قضای اله آباد معزول ساخت. سپس فانی بکشمیر برگشت و بقیه عمر را در آنجا بسربرد و در سال ۱۰۸۲ هجری چشم از جهان بر بست. از این مطالب چنین برمیآید که فانی در طول مدت مراجعت از بلخ تا مأموریت در اله آباد در مدرسه سلطان قطب الدین در سری نگر تدریس میکرد. شاید همین موقع بود که غنی از محضرات استفاده کرد چه بعد از مراجعت فانی از شهر اله آباد که یقیناً بعد از ۱۰۵۶ اتفاق افتاد غنی خود شهرت کافی بدست آورده بی نیاز از استاد بود ولی در مجالس علمی و عرفانی که بقول صاحب مرآة الخیال (۵) "در میان

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) صحف ابراهیم ذکر میرزا محمد حسن فانی

(۳) بزم تیموریه چاپ اعظم گر ۱۹۴۸ ص ۱۸۹

(۴) اله آباد شهرست در استان اترپردیش هند (۵) مرآة الخیال ص ۱۶۷

باغچه حویلی نشیمنی مربع با حوض سنگین ساخته حوض خانه نام کرده بود و هنگام نصف النهار آنجا می‌نشست» شرکت می‌جست و احترام و ادب استاد را همیشه نگه می‌داشت و این امر از قول مسلم که در آغاز نقل کردیم روشن و مبرهن است.

در مورد مراتب علمی او شاگردش مسلم می‌گوید (۱) «اگرچه آن مجمع کمالات بیشتر به شاعری شهرت یافته و شعرش در این باب تیزدستی بکار برده اما کمالات شاعری او نمونه ایست از کمالات دیگر و سخنان رنگینش گونه ایست از جمال معنی آن نیکوسیر - طبع بدیهه یابش هرگز ب فکر شعر سرفرو نیاورده و تدوین دیوان را تحصیل حاصل شمرده علم را نقاب عرفان ساخته بود و شعرش پرده داری هر دو مینمود. معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت و از سخنان گوناگون برتعه ای دوخته بر بالای هر دو می انداخت چنانچه خود میفرماید» - شعر -

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من چو میوه ۶ که بماند زیر برگ نهان

غنی شوق علم و فضل و ذوق زهد و تقوی را بارش برده بود. او در مدرسه مذکور تمام علوم متداوله از جمله ادبیات فارسی و عربی و فلسفه و حکمت و علم طب فراگرفت (۲) در اینجا باید متذکر گردید که برنامه مدارس هند عهد مغول بطور کلی همان برنامه متداول در ایران و سایر کشورهای اسلامی آنروز بوده است. در این مورد قول استاد امیر فیروز کوهی (۳) از مقدمه کلیات صائب تبریزی در مورد علوم و معارف عصر صائب بشهادت می‌طلبیم چنانکه فرموده اند: (۳) «مرد میکه آنروز دلو بقدر سواد متعارفی درس میخوانده اند تا چار بوده اند که لا اقل ادبیت و عربیت را بدانند زیرا برنامه و پروگرامی بغیر از کتب ادبی و علمی و فارسی و عربی که ادبیت و عربیت آن مقدمه علوم دیگر بود وجود نداشت و اهل سواد خواه و ناخواه میبایست این مقدار از دانش را که حداقل دانش عصری بود آموخته

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵

(۲) مقدمه جواد زیدی بر دیوان غنی ص ۴۱

(۳) کلیات صائب تبریزی مقدمه و شرح حال بقلم استاد امیر فیروز کوهی —

باشند و ناگزیر سواد عبارت بود از ادبیت و عربیت کامل و منطق و مقداری کلام و حکمت که هر کس که میخواست سواد داشته باشد این مقدار و یا لا اقل همان ادبیت و عربیت را باید بداند پس قدر مسلم این است که مردمانی متعین و دارای وسایل تحصیلی نه تنها به ادبیت و عربیت بلکه بمقدار زیادی از علوم و دانستنیهای لازم از نوع حکمت و کلام و امثال آن برخوردار و بهره مند بوده اند.

اقوال و عقاید مذکوره نویسانی چون امیر شیرعلینخان لودی - غلامعلی آزاد بلگرامی - توحید اعظم مری و ابراهیم خلیل و صباح الدین نظریه مسلم شاگرد غنی را درباره مراتب علمی او تأیید میکنند.

از بعضی اشعار غنی چنین برمیآید که وی اوقات خود را بتدریس علوم و طبابت میگذرانی و زندگی ساده و محقری داشت . بیجا نخواهد بود چنانچه متذکر شویم که سابقاً در هند کسانی که علم طب را فرا میگرفتند و طبابت اختیار میکردند منظوری غیر از خدمت بنوع بشر نداشتند و این افراد علم خود را برای جمع آوری مال و خواسته بکار نمیدادند . البته اشخاص شریفمند بدلتخواه خود تحفه و هدایای برآنان میفرستادند و باین نحو از زحمات آنان قدر دانی میکردند . این وضع تا قرن گذشته ادامه داشت ولی اکنون بحالت عوامل و فشارهای اقتصادی و تغییر ارزشهای مادی و معنوی از بین رفته است .

اشعاریکه از آنها میتوان استنباط کرد که غنی بتدریس علوم و طبابت میپرداخت بسیار کم اند مثلاً جایی میگوید :

افتاده ام از درس ز درد اعضا
 کوشا گودی که بهالدا عضای مرا
 میمالیدند تا مرا استادان
 ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۵/۲۲۶

و

بسربردم غنی هر چند عمر خود بمکتبها
 نیاوردم زحمت سرنوشت خویش سربرون ۹/۲۰۸

و در باره طبابت کرید :

جویند درای درد از من دگران
لیکن الم من نپذیرد در مان
آری بنود شکست بازار درست
هر چند که پرز مومیائی است دکان ۵/۲۴۰

نصوصیات جسمانی غنی

تذکره نویسان درباره نصوصیات جسمانی شاعرما کمتر مطلبی نوشته اند و آنچه تاکنون بدست آمده با دلایل قطعی همراه نیست و بهمین جهت داستانهای در این مورد ساخته و نقل کرده اند. ما در این باره ننحست اقبال تذکره نویسان را ذکر میکنیم و سپس به داستانیکه در این باب شهرت یافته میپردازیم و در آخر نظر خود را با شواهدی از اشعار خود شاعر با ثبات میرسانیم.

از سایر تذکره نویسان فقط بندر ابن داس خوشگور ابراهیم خلیل موضوع کوری یک چشم شاعرما را به پیش کشیده اند چنانکه خوشگور گوید: "گویند غنی واحد العین بود" (۱) و ابراهیم خلیل نیز تأیید کرده مینویسد: "چشمی از حلیه بصارت عاری و فقر اختیار داشت (۲)". و اینک داستانیکه در مجله هلال در این مورد بیان شده است. ظاهراً چنین بنظر میآید که نویسندگان مقاله این داستان را از تذکره ای اخذ کرده باشند ولی ذکر از ماخذ در آنجا نیست و ما نیز داستان مذکور بعینه نقل میکنیم (۳): چون ظفر خان احسن در سنه ۱۰۴۰ هجری استا نزار کشمیر شد میرزا صائب بهمراهی او بکشمیر رفت. بنا به روایت دیگر صائب سختی سفر طویل را پائین نظر بر خود هموار ساخت که به سری نگر

(۱) سفینه خوشگور ذکر غنی

(۲) صحف ابراهیم ذکر غنی

(۳) مجله هلال مرداد ۱۳۳۴ مقاله ای بخوان غنی کشمیری بقلم پروفیسور غلام محی الدین خلوت ص. ۵

آمده و از غني معني يك لفظ غريبي را كه اين شاعر ملوت نشين در يكي از اشعار خود بكار برده بود پرسيد. چون به سري نبرد سپيد و نام و نشان غني را خواستار شد خيلي تعجب كرد كه كسي باين نام انجا وجود نداشت. غني كه مرد گوشه گير بود از اختلاط با مردم و كسب شهرت پرهيز ميكرد و هميشه در كنج عزلت مينشست. از اين ناكامي صائب خيلي ملول گشت اما رشته جستجو از دست نداد. نه سمع اوزسيده بود كه غني اعر است و بنا برين در كوچه و بازار كه ميگشت با هرا عوري كه بر مينخورد ميگفت — گر تو ابليس نه اي چشم چپ كور چراست ؟ اكثر به اود شام ميدادند و برخي با او در آويخته و كتكش ميزدند اما او از اين كار دست برنداشت و اين مصرع را تكرر ميكرد زيرا كه او را يقين بود كه هر گاه غني اين مصرع را بشنود جواب سزاوار بر جسته اي خواهد داد. آخر الامر روزي كه از "زينه كدل" ميگذشت اعرى راديد — قدم پيش نهاد و مصرع مزبور را با او از بلند خواند. آن اعر تبسمي كرد و في الفور مصرع ثاني را گفت — گروه منحور لاف مزن اين همه تقدير خداست. صائب از آن جواب دانست كه آن اعر غني است؛ در بي اساس بودن اين داستان هيچ گونه شكلي نيست و همين قدر كافي است گفته شود كه غني هر قدر هم گوشه گير و غير معروف بوده باشد چون صائب مهمان استاندار كشمير قصد ملاقات وي را ميكرد مسلما احتياجي به جستجوي در كوچه و بازار نبود. ثانياً خيلي بعيد بنظر ميآيد كه ظفر خان احسن بگذارد ميهمان عاليقدر و هنرمند او براي جستجوي مرد دلخواه خود كتك بخورد و حيثيت و آبروي خود استاندار از بين برود. با وجودي كه نه شاگرد او مسلم و نه هيچ يك از تذكره نويسان معاصري يا متاخر (باستثناي بندرا بن داس و ابراهيم خليل كه ذكر آنها بالا رفت) به اعر بودن غني اشاره نكرده اند ولي شهادتي كه از اشعار غني در دست داريم اين امر را براي ما كاملاً روشن و واضح كرده است و اينك به نقل بعضي اشعار غني در اين مورد ميپردازيم

آزرده ام ز ديدن مردم عجب مدا

گرا و فتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۶

هلل پذير شد از ضبط گريه نور نگاه

ز آستين گله دارد چراغ ديده ۶ ما ۵/۸۳

- سان اشك شمع از تیره بنحستى
 ۷/۹۱ گریزان چشم من از زشتائی است
 زگریه ام نه همین چشم تر سفید شد است
 ۴/۱۰۴ کز آب دیده مرا موی سر سفید شد است
 برنگ آبله پای در سفر مارا
 ۵/۱۰۴ زشوق صبح وطن چشم تر سفید شد است
 بچشم خود نتوان دید صبح پیری را
 ۵/۱۰۴ خوشم که دیده زمر پیشتر سفید شد است
 بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
 ۷/۱۰۵ مردم دیده اگر از نظرم افتاد است
 چون نامه که مردم بسفید آب نویسند
 ۴/۱۱۱ در کاغذ این چشم سفیدم رقی هست
 از گریه آب تیشه فرهاد رینستم
 ۲/۱۲۰ چشمتی که شد سفید کم از جوی شیرینست
 دیده ام از دیدن وضع جهان رنجور شد
 ۳/۱۵۲ زخم چشم را سفیدی مرهم کافور شد
 چشم سفید ما ست نمکدان خوان عشق
 ۱/۱۸۲ بی مانمك چشمتی نکند میهمان عشق
 نقش گنه ز اشك ندامت نگشت محر
 ۳/۱۹۹ مردم سفید چشم و سیاه است نامه ام

از این اشعار غنی چنین برمیآید که يك چشم غنی بعلت عارضه و صدمه ای معیوب و معلول شده و سفیدی آن بر سیاهی مردمك چشم غالب آمده چشم ادبیه آب مروارید مبتلا بود چنانکه در این شعر گوید :

چشم سفید زرد در اشك مرا بنخالک
 حرفیست اینکه پنبه نگهبان گره راست

بعلاوه گوش دی نیز گران بود چنانکه از این شعر پیداست.

- رهین منت گوش گران خویشتم
۳/۲۰ که تابلد نگرود سخن نمی شنوم
ز سودا حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
۸/۱۸۷ ز بخشکی مغز سر کردید آخر پنبه در گوشم
در خواب من از شور حوادث نحلی نیست
۶/۱۹۳ تا گشت پراز پنبه غنی تکیه ۶ گوشم

منقصری درباره زندگی غنی

در این مورد هم نمیتوان چیزی از نوشته های تذکره نویسان اخذ کرد. از مطالعه دیوان او چنین برمیآید که غنی از همان عهد طفلی پاسبفرگزارده بود و زندگی مرفه و آرامی نداشت. چنانکه گفته است:

- معدوم ارزخانه نباشد خبر مرا
۲/۷۴ آمد چواشک پیش بطفلی سفر مرا

چشم تا داده ام برخاک غم افتاده ام
همچو طفل اشک در ایام ماتم زاده ام
۱/۱۹۵ غنی احتمالاً با پدر خود رابطه خوبی نداشت و پدرش به او التفاتی نمیکرد و به همین سبب است که غنی در این شعر اشاره باین امر میکند.

به التفات پدر دل منه که قطره آب
ز چشم ابر چو افتد در یتیم شود
۴/۱۶۰ او تمام زندگی خود را در تنهایی و تجرد بسر برد و بقول شاگردش مسلم "در ترك و تجرید چنان میگرشید که از پیکر هیولانش پوستی استخوانی مانده بود" (۱). هیچ

دقت همسری نگرنت رحیمی معاشرت با زنان را مورد تفتیح قرار میداد چنانکه گوید:
هر مرد که با زنان سخا هستن بنشست
بر عارض خویش فازه از خواری بست
بنگر به خرانگشت که در پنجه دست
نسبت به خرانگشت فرد تر بنشست ۴/۲۳
او تمام زندگی خود را به مجرد گذراند:

چو من به بحر تجرد کس آشنا نبود
یکی است پیرهن و پرست چون حباب مرا ۷/۷۶
ای خورشاه حال سبکساری که در راه طلب
خانه بردوش است و بارخانه اش بردوش نیست ۶/۱۰۰
چنان پرورد تجردم بدامان تن آسانی
که میگردد کبود از کسوت خارا بردوشم ۱۱/۱۸۷

ادبه عزیزان و وابستگان خود علاقه وافر داشت و از مرگ نا بهنگام بعضی از آنان
خیلی افسرده خاطر و ملول میگشت. بار جو دیکه او در اشعارش اسمی از آنان (جز اسم
عزیزی بنام خورشید) نمیبرد ولی چنان بنظر میآید که فقدان آنان روحیه او را ضعیف
و قلب حساس و فکر دراک او را پراز غم و الم کرده بود. مرگ آنان او را به این دنیا
کاملاً بدبین کرده و او بر فوت آنان اشک تحسیر میرینمت چنانکه گوید: (۱)

زنده در گورم اگر گردش افلاک کند
به که در مرگ عزیزان بسرم خاک کند
میکنم گریه ز آلودگی دامن خویش
اشک تا دامن آلوده من پاک کند
باده عیش نشوید زدلم گرد ملال
خویش را اگر هم افلاک ته خاک کند

هر که چون گورزند خنده به ماتم زدگان
چشم دارم که فلک دردهنش خاک کند
آشیان بندی بلبل به گلستان بیجا ست
مگراز صحن چمن خار و خسبی پاک کند

و اینک رباعیاتی که به رثاء خورشید نوشته است.

چون در غم خورشید فغان بر خیزد
هر کس شنود از دل و جان بر خیزد
بر تربت اوز دیده میریزم آب
نماید که از این خواب گران بر خیزد

۵/۲۳۲

از مردن خورشید جگرها خون شد
درد دل مانسته دلان افزون شد
آسان نبود فراق اسباب کمال
خام خاک نشین در غم افلاطون شد

۵/۲۳۴

از رباعی رثائی که در زیرنگاشته میشود اسم متوفی معلوم نمیشود ولی روشن
است که غنی او را بسیار دوست داشته و در تربیت و پرورش اوزحمتها کشیده آرزو
و تمنای زیاد از او بدل میپردرانیید -

از مردن تو حاصل عمرم تباه شد
چیزی که صرف گریه نشد خرج آه شد
می آمدم که تنگ در آغوش گیر مت
سنگ سر مزار توام سنگ راه شد

۱/۲۳۳

و این رباعی را برای تسلیت کسی گفته

ای در غم نوردیده چشت نمناک
یعقوب صفت جامهء صبر صد چالک

در ماتم فرزند مریز اشك بنخالک

صد طفل مکن برای يك طفل هلاك ۴/۲۳۷

غني بیشتر زندگي خود را در کشمير گذرانید و بر خلات گفته های تذکره نویسان مدتي خارج از کشمير نیز جاسافرت پرداخت که ذکر آن بعداً خواهد آمد. زندگي غني در کشمير خیلی فقیرانه و بی ساز و برگ بود. اردر خانه محقری واقع در محله راجوری کدل شهر سری نگر منزل داشت. دکتر صوفي عکس این منزل را در جلد دوم کتیر مقابل صفحه ۳۶۴ چاپ کرده و اداره تحقیقات کتابخانه و موزه حکومت استان جمو و کشمیر در نامه ای بعنوان نویسنده که ذکر آن در بالا رفت تصدیق این امر نموده است. غني در دیوان خود اشاراتی بنحانه و زندگي خود میکند که در اینجا بدرج بعضي از آنها میپردازیم.

از رباعي زیر چنین معلوم میشود که خانه غني نزدیک نهري (۱) واقع و سیل آب همراه آن را تهدید میکرد.

سیل است ز شوق کلبه ام گرم شتاب

آرام بیاد داده این خانه خراب

تا بر لب کشتیم زند بوسه هنوز

میگردد آب در دهان گرداب ۳/۲۲۷

خانه غني خیلی محقر بود -

تنگ و تاریک است همچون نغمه ني خانه ام

رنخنه دیوار باشد روزن کاشانه ام ۳/۱۸۸

کلبه ام را طاقت بارگران بام نیست

چون کمان بیرون کنم از خانه چوب تیر را ۵/۸۹

(۱) نهري باسم مارمن شاخه ای از نهردل میباشد و بر فراز آن ۱۴ پل واقع است که یکی از آنها راجوری کدل است (کدل بزبان کشمیری پل را گویند) تاریخ حسن جلد اول ص ۳۱۴

- نخانه ام را عاقبت گردید بام و در یکی
 ۶/۱۶۹ بسکه همچو مور گشتم پایشان روزگار
 دیوار و در شکسته بود خانه ۶ مرا
 ۲/۲۰۱ رنگش مگر ز رنگ رخ خویش رینختم
 دیوار و در خانه ۶ ما گرچه ز هم رینخت
 ۱/۲۴۴ صد شکر که در خانه ۶ ما نیست غباری

نقد ربي سرو ساماني از در دیوار پیدا بود -

- گشته تا باد خزان پرده در خانه ۶ ما
 ۷/۱۲۰ کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است
 مرا بنخانه سفالی ز بینوایی نیست
 ۸/۱۱۲ خوشم که در کف من کاسه ۶ گدایی نیست
 خانه ما زیر بار منت نقاش نیست
 ۸/۷۴ نیست نقشی پیش ما خوشتر ز نقش بوریا

از مال دنیا چیزی جز این خانه محقر نداشت " راز اسباب این جهانیش کاغذی و قلمدانی "

- چون عیست بجز خانه مرا هیچ متاعی
 ۵/۱۹۲ عییم نتوان کرد اگر خانه بدر شم
 تمام عمر در فقر و بیچارگی بسر برد و خوشی و خوشبختی هیچگاه در خانه اش را نگوبیرد.

- بکام دل ندیدم جمع اسباب معیشت را
 ۹/۱۳۵ که آب و دانه ام چون آسیا از هم جدا باشد
 پیوسته کیسه ۶ ما همچو حباب خالی است
 ۵/۱۶ مارا درم چو ماهی جزو بدن نگرود
 روز خوش در زندگی هرگز نصیب ما نشد
 ۸/۱۶۹ عمر در ماتم بسر بردیم چون شمع مزار
 بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا
 ۳/۱۶۹ جامه ۶ بی آستین پوشیده ام فانوس دار

شمع فانوس نیم لیاك ز بی سامانی
غیر دیوار سراپیرهنی نیست — ۴/۸۶

و بالاخره

آسودگی بگوشه هستی ندیده ایم
جان داده ایم و کنج مزاری نهریده ایم ۳/۱۹۲

مسافرت

موضوع مسافرت غنی خارج از سرزمین کشمیر مورد اختلاف نظر تذکره نویسان متأخر و دانش پژوهان عصر حاضر میباشد. تذکره نویسان معاصر غنی و همچنین شاگرد او مسلم مطلبی در این باب ننوشته اند ولی مولفین سفینه خوشگو (۱) و مآثر الکرام (۲) و شمع انجمن (۳) متفقند که غنی پا از وطن بیرون نگذاشت و مادام العمر در کشمیر بسربرد. ولی وقتی با قوال شا عرمرآجه میکنیم میبینیم که او چندین بار بمسافرت پرداخت ولی باستثنای مسافرتی که بهند نمود در باره مسافرتهاى دیگرش هیچگونه اطلاعی در دست نیست. ۲۰ در طفولیت خانه را ترک کرده بود و سپس رنج غربت و دوری از وطن را بسیار چشید و آن را در اشعار خود بیان کرده است.

گرد غربت برجبین داریم همچو گرد باد
تا هوای هرزه گردی برسر ما خانه ساخت ۶/۱۲۱
رفت عمرم در غریبی بر بساط روزگار
گرچه همچون مهره شطرنج دارم خانه ها ۸/۶۲
خواندم تمام صفحه گیتی چو آفتاب
بیهوده در قلمرو عالم نگشته ام ۲/۱۸۹

(۱) سفینه خوشگو ذکر غنی

(۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۳۹

بسان مهره تسبیح در سیر سکون دایم
بدست دیگری باشد عنان اختیار من
چنان گردید دامنگیر گرد غربتم طاهر
که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزار من
او درین مسافرتها هرگز از یاد وطن عزیز غافل نبود شوق بازگشت بوطن همواره
قلبش را برزه در میآورد -

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا
۹/۷۴

برنگ ابله پای در سفر مارا
ز شوق صبح وطن چشم تر سفید شد است
۵/۱۰۴

در سفر همهم غم وطن است
گل با خار چیدار ما نم
خنده ام در کمین پرواز است
کبک شهباز دده را مانم
تنهار با عی که تا حدی اطلاعی درباره محل مسافرت بمیدهد این است :
کردست هوای هند دلگیر مرا
ای بنعت رسان بباغ کشمیر مرا
گشتم ز حرارت غریبی بیتاب
از صبح وطن بده طبا شیر مرا
و تنها محاطه مسافرت هند در این بیت نمایان است :
هست میل خوردن پان گلرخان هند را
عاشقان گوئی که از خون خودش دادند آب
۲/۲۲۵
۱۲/۹۱

آغاز شاعری و تخلص

تخلص شا عر ما تذکره نویسان را به اشتباه انداخته و آنان تصور کرده اند که کلمه غنی که بحساب ابعاد برابر با ۱۰۶۰ می باشد تاریخ آغاز شاعری درست است. اولین کسی که این موضوع را مطرح کرد معاصران محمد افضل سرخوش مولف کلمات الشعراء است. (۱) و می نویسد: "غنی تاریخ شعر گفتن و تخلص یافتن درست" (۱) عده دیگری چون خواجه اعظم (۲) و پیر حسن شاه (۳) نیز همین عقیده را اظهار داشته بنقل عین جملات کلمات الشعراء پرداخته اند بدون اینکه اسم آنها ببرند ولی مولفین سفینه خوشگوار (۴) و صفح ابراهیم (۵) اسم و قول کلمات الشعراء را ذکر نموده اند. گروه دیگر از محمد طاهر نصر آبادی تبعیت کرده اند و عقیده او را دایر بر اینکه "در کمال بی تعلقی بوده چشم بر زخارف دنیا که در نظر عارف قدر پرکاهی ندارد نگشود" بعلت آن غنی معنوی هم بوده" (۶) قبول داشته با الفاظ دیگر تکرار نموده اند چنانکه در مآثر الکرام آمده: غنی بغنای طبیعی مجبول بود و با وصف بیدستگاهی بحضور خاطر بسر میبرد. از اینجا است که غنی تخلص میکند" (۷) صاحب شمع انجمن عین الفاظ مآثر الکرام را تکرار میکند (۸) و مولانا قدرت الله گوید:

"با وجود بی برگ و نوائی بکمال استغنا و جمعیت خاطر میگذرانید و تخلص غنی برنام نامیش زیبا گردید" (۹). با در نظر داشتن اخلاق و خصوصیات فکری و احوال زندگی شاعر عقیده گروه دوم یعنی متتابعین طاهر نصر آبادی کاملاً درست و قابل قبول بنظر می آید. عقیده گروه اول چون با تناقضات زیاد همراه است بنابراین

- | | |
|--------------------------|---------------------------|
| (۱) کلمات الشعراء ص ۸۳ | (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱ |
| (۳) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۱۹ | (۴) سفینه خوشگوار ذکر غنی |
| (۵) صفح ابراهیم ذکر غنی | (۶) تذکره نصر آبادی ص ۴۴۵ |
| (۷) مآثر الکرام ص ۱۰۳ | (۸) شمع انجمن ص ۳۳۹ |
| (۹) نتایج الافکار ص ۵۱۲ | |

بتجزیه و تحلیل و تردید آن میپردازیم. نخست اینکه اگر عقیده محمد افضل سرخوش و پیروان او را قبول کنیم چنین برمیآید که غنی در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد در صورتیکه قبلاً در مورد تاریخ ولادت غنی داستادری شیخ فانی گفته آمد که غنی در سال ۱۰۴۲ موقهیکه صائب بکشمیر آمد شاعری بنام معروفی بود بنا بر این ادعای سرخوش که غنی در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد بی اساس است. دلیل دوم این امر که غنی قبل از سال مذکور شعر میگفت این بیت اوست که گوید -

گلشن کشمیر را امسال شادابی کم است

گر گل ابر نمایان است آن هم بی نم است

از بدنهای در هوای گرم میجوشد عرق

گر بود خاک رطوبت خیز خاک آدم است ۶/۹۴ و ۷

و این اشاره ایست به قحط و خشکسالی فوق العاده ای که در سال ۱۰۵۷ در عهد سلطنت شاه جهان و استانداری تربیت خان در کشمیر بوقوع پیوسته (۱) دلیل سوم اینکه بقول تذکره نویسان غنی با محمد جان قدسی و محمد قلی سلیم و ابوطالب کلیم و میر الهی و میرزا صائب در کشمیر صحبتها داشت و به شاعره میپرداخت. بنا بر این اگر غنی قبل از ۱۰۶۰ شعر نمیگفت امکان نداشت با قدسی و سلیم که در سالها ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ فوت کردند مجالستی داشته باشد و ازین جهت کاملاً روشن است که از کلامه غنی تاریخ ابتدای شعر گوئی او بر نمیآید بلکه شاعر ما این تخلص را بنابه "کمال بی تعلقی بازخارف دنیا" و "غنا ی طبیعی" برای خود انتخاب کرده بود و واقعاً این تخلص "بر نام نامیش زیبا گردید." شاعر ما غیر از غنی اسم خود را نیز در بعضی جاها بجای تخلص آورده است و این از تمام اشعاریکه تا امروز به ما رسیده فقط دو جای بچشم میخورد. جائی گوید :

بسان مهره تسبیح در سیر و سکون دایم

بدست دیگری باشد عنان اختیار من

چنان گرویده دامنگیر گرد غربتم طا هر

که ریگ شیشد ساعت بود خاک مزار من ۲۱۲/۳ و ۴

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۰

و جای دیگر که اسمش را بجای تخلص آورده قطعه ایست که در رثای میرالهی شاعر
و برای تاریخ وفات او گفته و آن چنان است:

نیست دور از اثر صحبت او که لب گور در آید به سخن

بزرخاک وی ارباب زمان جامه پرشیده سیه چون سوسن

گفت تاریخ وفاتش طاهر

برد الهی ز جهان گوی سخن ص ۲۴۹

این قطعه تاریخ باعث اشتباه بعضی نویسندگان شده است و آنان از این قطعه
نتیجه گرفته اند که شاعر ما قبل از سال ۱۰۶۰ طاهر تخلص میکرد و بعداً "آخر تغییر داده
غنی اختیار نمود و علت این اشتباه آنست که آنان از مصرع " برد الهی ز جهان گوی
سخن " سال وفات میرالهی را ۱۰۵۲ در آورده اند و نه ۱۰۶۴ و بدون شك ۱۰۵۲
غلط است و حتما در حساب اعداد اشتباهی رخ داده است. شیخ اکرام الحق در شعر العجم
فی الیهند (۱) و دکتر محمد ظفرخان در مجله هلال (۲) همین نظریه را اظهار کرده اند
ولی عقیده نگارنده این است که شاعر ما فقط غنی تخلص میکرد و اسم خود را خیل
بندرت و فقط در مورد ضرورت شعری بجای تخلص مکار میبرد اگر او طاهر هم تخلص
میکرد اشعار بیشتر با آن تخلص بدست ما میرسید.

معاصران غنی

امراء و استانداران کشمیر

استانداران معروف که در عهد شاه جهان و سپس در زمان ادرنگ زیب
عالمگیر تا سال وفات شاعر ما از طرف حکومت مرکزی بکشمیر فرستاده شدند
عبارتند از ظفرخان احسن و اسلام خان و سیف خان. از این سه تن ظفرخان احسن

(۱) شعر العجم فی الیهند - شیخ اکرام الحق - ملتان ۱۹۶۱ ص ۷۲

(۲) هلال - تیرماه ۱۳۴۲ مقاله ۶ بعنوان غنی کشمیری از دکتر محمد ظفرخان

از سال ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۹ و از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری یعنی دو بار و اسلام خان از ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ و سیف خان از ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ و بار دوم از ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ هجری استانداری این ناحیه را بعهده داشت.

باتفاق تمام تذکره نویسان و صاحب نظران غنی کشمیری مدیحه سر او قصیده گون بود بلکه مردی گوشه نشین و عزلت جو بوده است هیچوقت بده تعریف و توصیف امیر یا حاکمی نپرداخته و به دربار هیچ يك از پادشاهان وقت و یا استانداران معاصر پانگداشته بنا بر این نسبت^(۱) گمنام باقی مانده است. در مورد روابط او با این سه تن استاندار معروف اطلاعات کافی بدست مانیا مده است. در تذکره های معاصر و متأخر مطالبی درباره روابط غنی با ظفرخان احسن استاندار معروف کشمیر ملاحظه نمی شود و با وجودیکه این استاندار از جمله اشخاص سخن سنج و سخن گوی بشمار میرود و نقش مهمی در پیشرفت و توسعه شعر و ادب در کشمیر داشت ولی ما چیزی جز اینکه شاید غنی نیز بعضی اوقات در مشاعره های که این استاندار ترتیب میداد حضور بهم میرسانید نمیدانیم و بنا بر این از بیان ترجمه احوال این استاندار معروف که ممدوح صائب تبریزی است و در سال ۱۰۷۳ در لاهور در گذشت - خودداری میکنیم و به اسلام خان میپردازیم.

اسلام خان

نام اصلی او میرضیاء الدین حسین و از بدعشان است. او از ایام شهزادگی اورنگ زیب عالمگیر در خدمت او بسر میبرد، در جنگهای بین پسران شاه جهان برای حصول تخت و تاج هندوستان خدمات شایانی انجام داد و جسونت سنگ و شاه شجاع را از میدان کارزار مجبوره فرار نموده به دریافت لقب همت خان و سپس اسلام خان موفق گردید. بعد از مدت دو سال سوء تفاهمی بین اسلام خان و پادشاه اورنگ زیب ایجاد شد و بدین سبب برای مدتی از منصب و مقام خود محزول بماند. ولی زود این سوء تفاهم رفع و در سال چهارم جلوس عالمگیر^(۱) یعنی در سنه ۱۰۷۲ با ستانداری کشمیر نایل آمد. بقول پیر حسن شاه "در رفاه و امنیت

(۱) حاشیه در صفحه بعد)

رعیت و ترویج اسلام و تعظیم علماء و تکریم فضلا بخوبی پرداخت و مسجد عالی که از تغییرات سلطان علیشاه برادر سلطان زین العابدین منهدم شده بود مجدداً بکمال زینت و متانت آراست طبعی موزون داشت و الا تخلص میکرد (۱) این رباعی ازوست

بی ترشام غم پرورز ما شبیخون میزند
مردم چشمم زگریه غوطه در خون مینخورد
وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش

لشکر آه از دل من نخیمه بیرون میزند (۲)

در زمان استانداری ادب بود که اورنگ زیب بسیر کشمیر آمد ولی زود به دارالسلطنه ۴ دهلی برگشت سپس اسلام نغان تغییر ماموریت پیدا کرد و با ارتقاء مراتب به استانداری اکبر آباد مقرر شد ولی پس از یکماه رسیدن به آنجا فوت کرد^(۳). غنی کشمیری در این قطعه تاریخ فوتش بیان داشته است.

حیف کز فوت قدوده ۶ امراء	به سپرداغ شدنصیب سیاه
تا کند فتح ملک باقی را	رنجت بیرون کشید زین خرگاه
دور از ان آفتاب اوج کمال	مردمك شد زگریه ابر سیاه
جسته از بسکه برق آه از دل	خرمن ماه مانده يك پرگاه
آنکه داغ اند ماه تا ماهی	همه آزاده دل گدا و شاه
شد نفس ناله در گلو مارا	همچونی زین مصیبت جانگاه

(حاشیه از صفحه قبل)

(۱) مآثر الامراء جلد دوم تالیف نواب صمصام الدوله شاهنوازخان چاپ

کلکته سال ۱۸۸۸ ص ۲۱۷

(۱) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۷

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۶۴

(۳) مآثر الامراء ص

همچو اوراق گل بدست صبا	لخت های دل است در کف آه
همیش داشت رتبه عالی	بود والا بنحقت اوزین راه
همه کردند فکر تاریخی	از پی فوت آن مقرب شاه
جست این مصرع از زبان غنی	مرد اسلام خان والا جباه (۱)

سیف خان

نام اصلی او میرزا سیف الدین محمود معروف به فقیرالله بدخشانی بود. پدرش تربیت خان در خدمت شاه جهانی بود (۲) او در مرتبه به استانداری کشمیر گمارده شد. یکی در سال ۱۰۷۵ هجری و بار دوم در سال ۱۰۷۹ هجری - بقول پیر حسن شاه بسیار مهیب و نساق بود جفا پیشگان را همچنان تزلزل انداخت که سرموی بکسی خیانت و آزار نرسید - اعیان شهر و منصبداران دهر از خوف او می لرزید (۳) در آن زمان اختلات کوچکی باعث جنگ و کشتار بین شیعه و سنی در کشمیر گردید و چون قضیه بخرنج شد از سرداران هردو فرقه را بدلهای فرستاد و آنجا قاضی عسکر حسین ملاک ثابت سردار شیعه را مقصر دانسته بقتل او فتوی داد و شیعیان در رشای او این بیت گفتند:

شد از ظلم و بیداد قوم یزید حسین ابن حیدر دوباره شهید

سیف خان در تزئین و آبادانی کشمیر سعی بسیار نمود. محمد طاهر نصر آبادی در تذکره خود نوشته است: "از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را (غنی کشمیری) روانه پایتخت نماید. سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن به هند نمود و او را با نموده گفت که عرض کنید که دیوانه است - خان گفت عاقلی را چون دیوانه بگویم. او فی الفور گریبان خود

(۱) ص ۲۵۰ دیوان غنی

(۲) مآثر الامراء جلد دوم از ص ۴۷۹ تا ۴۸۵

(۳) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۹

را دریده دیوانه دار روانه خانه شد. بعد از سه روز فوت شد (۱)؛ درباره صحت و یا نادرست بودن این حکایت جای دیگر بحث خواهد شد.

سیف خان در سال ۱۰۹۵ فوت کرد. "قابلیت و مساس شعر و سخن داشت. ناصرعلی با همه آزادی و استغنا مدتها به هم صحبتی و شیفتگی داشت. در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود. رساله ۶ مسمی به راگ در پن با فوائد دیگر در تقسیم و فوائد آن تألیف کرد." (۲)

عنایت خان آشنا

نامش میرزا محمد طاهر و پسر احسن است. در ایام استانداری پدر خود در کشمیر بود و با سخن سنجان و سخن گویان صحبتها داشت و خود نیز صاحب طبع موزون بود و آشنا تخلص میکرد. در عهد شاه جهانیه بمناصب مختلف مقرر گشت. گریند شاه جهان عنایت خان را برای تفتیش احوال سرمد شهید که بین مردم به کشف و کرامات شهرت پیدا کرده بود فرستاد چون عنایت خان به سرمد مراجعه کرد آنجا چیزی جز برهنگی ندید و گذارش ماموریت خود را باین بیت پیش پادشاه گزرا نید:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است

کشفی که ظاهراست از و کشف عورت است (۳)

بندرا بن داس درباره او گوید "جوانی دلچسپ و در کمال قابلیت و فهمیدگی بود. غایبانه با نصرآبادی آشنا شده راه خط و کتابت میداشت. وقایع سی ساله شاه جهان در نشر از ملا حمید و دیگران فصیحتر نوشته. صاحب دیوان ضحیم و سه مثنوی است (۴). تذکره مرآة النخیال گوید: عنایت خان پسر

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ - ۴۴۶ (۲) مآثر الامرا جلد دوم ص ۴۷۹ - ۴۸۵

(۳) سفینه خورش گورسنه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر آشنا -

(۴) ایضا

ظفرخان ناظم صوبه کشمیر دعوی کرد که شعری که از يك مرتبه خواندن یا شنیدن بفهم من در نیاید بی معنی است چون غنی شنید این دعوی از وی پسندید و گفت تا حال اعتمادی بر شعر فهمی عنایت خان داشتم امروز آن اعتماد برنخاست و بعد از آن هیچگاه با خان مذکور ملاقات نکرد. (۱) از جمله آخرچین برمیآید که غنی و آشنا قبلًا هم صحبت بودند ولی آشنا طرز کلام و ایهام شاعرانه غنی را نمیپسندید و این اظهار نظر موجب رنجش شاعر ما گردید. دکتر تیکو درباره او چنین نوشته است: "آنچه مسلم است غنی و آشنا با هم رابطه خوبی نداشتند زیرا غنی اهل تسنن و آشنا شیعه بود و علاوه بر آن آشنا روش فکری فانی استاد غنی را نمیپسندید بطوریکه در اشعارش بآن اشاره کرده است

مارا بقا پسند فتاد ست آشنما حظي ز شيخ محسن فاني نميکنيم (۲)

در آخر عمر ترك ملازمت کرده به کشمیر رفت و همانجا در سال ۱۰۷۷ بدرود حیات گفت.

شاعران معاصر غنی در هند و کشمیر

شعرائیکه در عهد شاعر ما در هند و کشمیر میزیسته اند دو دسته میباشند. دسته اول شعرای معروف که عبارتند از صائب تبریزی، قدسی مشهدی، علی قلی سلیم، ابرطالب کلیم و محسن فانی. دسته دوم شعرای که دارای معرفت کمتر هستند و عبارتند از میر الهی - طغرای مشهدی - ملا شیدا - اسام سالم - محمد رفیع منشی - محمد علی ماهر - میر معزموسریخان و محمد افضل سرخوش و غیره. مادر اینها فقط بذکر شعرائی میپردازیم که با شاعر ما رابطه ای و یا مشاعره و مجالستی داشته اند و آنان بدین قرار اند:

میرزا صائب تبریزی

میرزا محمد علی صائب از شعرای معروف قرن یازدهم ایران و هند میباشند.

(۱) مرآة الخيال ص ۱۶۲ (۲) شعرای فارسی زبان کشمیر ص ۴۷

در عهد جوانی بنا بر عللی از وطن خود بسوی هند رهسپار گردید. در راه بشهر کابل رسید و آنجا ظفرخان احسن که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتی ناظم کابل بود ملاقات و شیفته حسن خلق او شده همانجا ماند. سپس در سال ۱۰۳۹ با ظفرخان در رکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید. چون ظفرخان به استانداری کشمیر گمارده شد صائب نیز بسیر این سرزمین جنت نظیر همراه شد و بعد از اقامت کوتاه بایران بازگشت. صائب تبریزی قصایدی در مدح شاه جهان - ظفرخان احسن - ابوالحسن تربتی و امراء دیگر نوشته است. چون به ایران رسید حیثیت و مقام بلندی بدست آورد. در سال ۱۰۸۷ در اصفهان چشم از جهان پوشید. هنگامیکه صائب به کشمیر رسید آن سرزمین مرکز شعر و ادب بود و مشاعره هائیکه به همت ظفرخان احسن ترتیب داده میشد موجب تشویق شعراء میگردد. در اینجا صائب با غنی کشمیری که شهرت او را در هند شنیده بود ملاقات کرد. در مورد این ملاقات تذکره نویسان داستانهای نوشته اند که یاد کردن آن مشکل بنظر میآید: یکی از آن داستانها همان است که آنرا درباره عور بودن غنی قبل از ذکر کرده ایم. داستان دیگر که مولف تذکره حسینی نقل کرده در اینجا آورده میشود:

موی میان تو شده کرااله پن کرد جدا کاسه سرها ز تن

و دریافته پرسید که کراالین مگر نام رشته ایست که کوزه گران کاسه را از چرخ بدر جدا سازند گفت بلی - باز غنی دیوان خود را که از لك (صد هزار) بیت برگزیده و هزار بیت بیانی نگاهداشته و باقی را به آب داد و از پیش میرزا گذاشت میرزا از مطالعه او بغایت محظوظ شد و محصر صا" برای این بیت حسرتها خورد و گفت کاش اینهمه که در تمام عمر خود گفته ام باین کشمیری میدادند این يك بیت بمن میدادند و آن اینست.

حسن سبزی بنخط سبز مرا کرد اسیر دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

صاحب بستان بی خزان داستان ملاقات غنی و صائب را اینطور بیان میکند: "گویند
میرزا صائب بر این بیت اد:

۱

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم
و جد کرد و حظ وافی برداشت و با اراده ۶ آن که این بیت در عوض جمیع اشعار خود
بگیرد و بنام خود مشهور کند بکشمیر رفت - قضا را ارضا کرده بود. حسرت نخورده
گفت. حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده" (۱) صرف نظر از صحت و سقم
این داستانها میتوان گفت که صائب در مدت اقامت کشمیر با غنی ملاقات و صحبتها
داشت و اشعار او را میپسندید - این امر مورد قبول عده زیادی (از تذکره نویسان میباشد
که از جمله میتراوان مولفین مآثر الکرام (۲) - شمع انجمن (۳) - ریاض الشعراء (۴) -
سفینه خوشگو (۵) - مخزن الغرایب (۶) و صحف ابراهیم (۷) را نامبرد - دکتر صوفی
دو مثال بدیهه گوئی غنی را بیان کرده است. یکی اینکه صائب در بیاض خود این
مصرع نوشت: که از لباس تو بوی کباب میآید و چون این مصرع برای غنی خوانده
شد او فی البدیهه گفت:

کدام سوخته جان دست زد بدامانت

که از لباس تو بوی کباب میآید

و دیگری را بقول علامه محمد اقبال بیان میکند. روزی صائب این شعر را گفت:

سیه چوری (۸) بدست آن نگار نازنین دیدم

به شاخ صندلی پیچیده مار عنبرین دیدم

و غنی همین مضمون را چنین گفت:

سیه چوری بدست آن نگاری به شاخ صندلی پیچیده ماری (۹)

(۱) رک به ص ۴۵ دیوان غنی - سرینگر ۱۹۶۴ (۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ۴۸

(۴) ریاض الشعراء ص ۵۲ (۵) سفینه خوشگو ذکر غنی

(۶) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ (۷) صحف ابراهیم صحیفه المغین ذکر غنی

(۸) النکورا بزبان هندی چوری میگویند. (۹) Kashir Vol II p.45I

غلام محي الدين خلوت در مقاله ايکه در مجله هلال منتشر شده است درباره
مسابقه شعري غني و صائب مي نويسد. "روزي به کشتي نشسته سوي نشاط باغ
ميرفتند. زن هندوئي را که به حسن و جمال رقيب مهر و ماه بود کنار درياچهديدند
که به تبعيت از رسوم مذهبي خود دست به گل آورده کرده بود - صائب و غني
هر دو از نظاره جمال آن سرولب جويار بيتاب شدند - صائب بر سبيل
ارتجال گفت :

دست آورده به گل ای ماه همچون آفتاب

غني في البديهه مصرع ثاني آنرا گفت که :

شد مرا درد زبان ياليتني کنت تراب

صائب برخاست و چشم و ريش بوسيد و گفت : "ترگوي سبقت از ايرانيان
برده ای" (۱) از قول تذکره نويسان اين هم برمي آيد که صائب دويست بيت
غني را انتخاب کرده در بياض خود درج نمود (۲) همچنين او غزلي بر غزل غني سرود
چنانکه گرید :

اين جواب آن غزل صائب که ميگويد غني

ياد اياميکه ديگ شوق ما سرپوش داشت (۳)

ولي بايد متذکر گرديد که هيچکدام از ابيات يا غزلي که ذکر آن به بيان آمد
در ديوان غني و يا در ديوان صائب تبريزي پيدا نميشود بايد آنها را از جمله اشعار
گم شده ای پنداشت که فقط در تذکره ها باقي است .

ابو طالب کلیم

ابو طالب اهل کاشان بود. در عهد حکومت جهانگير براي اولين بار وارد
هند گرديد ولي نتوانست موفقيت شاياني بدست آورد - در سال ۱۰۲۸ با سيران

(۱) هلال مرداد ۱۳۳۴ ص ۵۰ - ۵۱ (۲) صحف ابراهيم

(۳) شعر العجم فخر داعي جلد سوم ص ۱۶۳

مراجعت نمود بعد از مدتی به هندوستان بازگشت و بعد از طالب آملی ملک الشعراء
 شاه جهان بوی تفویض گردید. او چندین قصیده خوب در مدح شاه جهان و امراء
 دیگر سروده جایزه ها و صلوات گرانقدر بدست آورد. در سال ۱۰۴۹ در موكب ملركا نه
 رهسپار کشمیر گردید و چون هوای آندیا را موافق دید ۱۰ ماه خود دید با اجازه پادشاه در
 آنجا مسکن گزید و در همانجا بسال ۱۰۶۱ بدرد حیات گفت. شاعر ما با کلیم درابط
 دوستانه و صمیمانه ای داشت. چون چشم از جهان برپست غنی قطعه تاریخ
 در شاعیه برای او سرود و از آن معلوم میشود که غنی تا چه اندازه کلیم را دوست داشت
 و کلام او را میستود و آن قطعه این است (۱)

طالبان بابل باغ نعیم	حیف کز دیوار این گلشن پرید
بی عصا طی کرد این ره را کلیم	رفت و آخر نامه را از دست داد
شد سخن از مردن طالب یتیم	اشک حسرت چون نمیریزد قلم
چون زبان خامه میگردد دو نیم	هر دم از شوقش دل اهل سخن
خاک بر سر کرد قدسی و سلیم	عمرها دریاد او زیر زمین
گشته اند این هر سه در یکجا مقیم	عاقبت از اشتیاق یک دگر

گفت تاریخ وفات او غنی

طور معنی بود روشن از کلیم - ۱۰۶۱ هجری

ملا محسن فانی

مختصری از شرح حال او در ذکر تحصیلات غنی قبلاً بیان کرده ایم - او تنها کسی
 است که تذکره نویسان و مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غنی او را استاد شاعر ما گفته
 اند - ملا محسن فانی از مریدان ملا شاه بدخشی و دوستان دارا شکوه بود. او طرز فکر
 دارا شکوه را میپسندید و مشرب صلح کل را مراعات می نمود کتاب دبستان مذاهب را
 تالیف او دانسته اند و منظور اصلی وی از نگارش این کتاب فهماندن این حقیقت

است که تمام مذاهب دنیا بريك اصل که همان حق و حقیقت باشد استوارند و
 فرقي بين پیروان مذاهب مختلف نیست در صحف ابراهیم آمده که چون اورنگزیب
 در سنه ۱۰۷۵ بکشمیر مسافرت نمود ملا محسن فانی را بحضور خواند و خلعت و مبلغ
 دوهزار روپیه اعطا فرمود (۱). وی در سال ۱۰۸۲ بدرود حیات گفت.

میر الهی

میر الهی از شعرای محدودیست که غنی کشمیری بآنان ارادت میورزید و به
 مرگ آنان قطعه ای سروده است. میر الهی از سادات اسد آباد همدان بود — در
 عهد جهانگیر بهند آمد و مورد عنایات پادشاهی گردید. صاحب واقعات کشمیر گوید:
 ”چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد؛ شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود
 که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راخصی بدارد — میر الهی حاضر
 بود، بدیهه بعرض رسانید؛

صبرح سه: خدا ضامن رسول و چاریارش

پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میر الهی رفیق و امین
 باشد. منظور شد. با ظفرخان در کشمیر آمد. (۲) و همین جا چشم از جهان بر بست.
 غنی قطعه تاریخ وفات او را نوشت که از آن سال وفات او ۱۰۶۴ در میاید. قطعه
 این است (۳):

”نیست دور از اثر صحبت او	که لب گور در آید به سخن
بر سر خاک وی ارباب زمان	جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طا هر	برد الهی ز جهان گوی سخن

(۱) صحف ابراهیم ذکر محسن فانی صحیفه الفاء

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) دیوان غنی ص ۲۴۹

طغرای مشهدی

برخلاف کسانی که مatakنون درباره آنان صحبت کردیم طغرای مشهدی تنها کسی است که شاعرما او را به بدی یاد کرده است قبل از اینکه بقول شاعر خود بپردازیم باید بطور مختصر از احوال و افکار طغرای مشهدی اطلاع حاصل کنیم - نام او علی ابراهیم خان است. گاهی طغرا و گاهی شیفته تخلص میکرد. در عهد جهانگیر از ایران به هندوستان آمد و مدتی در خدمت شاهزاده مراد بخش بسربرد. در سرودن شعر و نوشتن نثر مهارتی داشت و کلمات هندی را زیاد بکار میبرد. او شعرای معاصر خود مثل میرزا صائب و قدسی و کلیم و سلیم را هجو گفته و خود نیز هدف ملامت قرار گرفت این ابیات را برای قدسی و کلیم مولفین شاهنامه جهانی انشاء نمود. (۱)

دو رهن بهم کرده اند اتفاق	یکی از خراسان یکی از عراق
کتابی که از بهر دارای هند	مرتب شد از گفت این دو نثرند
بود لفظ و معینش از دیگران	چو کاتب ندارند حقی در آن

همچنین دو رباعی رکیک یکی برای غنی که در آن اسم کوچکش طاهر استعمال شده زدیگر درباره کشمیر و کشمیریان که هر دو در صفحات ۱۶۰ و ۳۵۱ مصطلحات الشعراء نوشته شده اند انشاء نمود و مابعد استعمال کلمات رکیک و دور از ادب و احترام آنها را در اینجا نقل نمیکنیم.

از این امر پیدا است که هیچکس از طغرا دل خوشی نداشت و بهمین علت است که غنی نیز بزم این مرد شوخ طبع و ظریف که با گفتار خود قلب مردمان را میرنجانید این رباعی را گفته :

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد	با صاف ضمیران شده دشمن رحس
گوید که برند شعرش ارباب سخن	نامش نبرد تا به شعرش چه رسد

(۱) خلاصه الکلام و صحف ابراهیم تحت ذکر طغرا

محمد رفیع منشی

شاعر دیگر معاصر که غنی در یکی از اشعار خود با اشاره ای کرده محمد رفیع اهل کشمیر است و بقول صاحب واقعات کشمیر "در نظم و نثر طبع بلندی داشت" بملازمت حکام تن در داد. "و قتی که تسلی شاعر، هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل کز سردیوان سیف خان ناظم خواند، خواهی عنایت الله که در آنوقت ریاست کشمیر داشت بخیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشی کرد - آن صاحب قدر استطاعت در یک ساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر در مجلس سیف خان خواند و تسلی را ملزم ساخته از مجلس چه از شهر راند." (۱) و این جواب نیز به بحر طویل است. و چنین بنظر میرسد که غنی بسبک شاعری رفیع اشاره لطیفی کرده میگوید:

نگفته ایم عزل در زمین طرح رفیع که میشود سخن مادرین زمین کم سبز (۲)
شاعری دیگری که غنی در یکی از رباعیات خود با اشاره میلند قلندر است. او میگوید:

از اهل سخن کس به قلندر نرسد در شعر به او عرفی و سنجر نرسد
هر مصرع او بسکه بلند افتاد است ترسم که با مصرع دیگر نرسد
ولی هر چه جستجو کردیم شاعری با سم و یا تنخلص قلندر که معاصر غنی و یا معاصر عرفی و سنجر مدح گویان و قصیده سرایان در بار جهانگیر باشد پیدا نشد و خیلی بعید بنظر میآید که منظور شاعر ما شیخ شرف الدین ابو علی عراقی مشهور به قلندر باشد که از عرفای هشتم هجری است و در شهر پانی پت (نزدیک دهلی) در سال ۱۳۲۴ میلادی فوت کرد - ناگفته نماند که عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان مولف گلستان مسرت (حدایق المعانی) این رباعی را به

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۳ (۲) دیوان غنی ص ۱۷۴/۳

شاعری با اسم قاسم منسوب و آنرا هجو ملیح دانسته است ولی این رباعی در بسیاری از نسخه های خطی و همچنین در دیوان های چاپی غنی کشمیری یافت می شود. (۱) از جمله شعرا محمد اسلم سالم را تذکره نویسان کشمیر همشاگردی غنی دانستند. ابتدا از اعیان هند کشمیر بود و بعداً اسلام آورد. از کشمیر به هند رفت و آنجا به ملازمت شاهزاده اعظم شاه درآمد. مثنوی نیل جنگ شاهزاده از او معروف است (۲). علاوه بر او شاعر دیگر کشمیر بنام ناطق و ندیم را هم طرحان غنی گفته اند. (۳) سه شاعر دیگر که تذکره نویسان آنان را در مورد غنی یاد کرده اند عبارتند از محمد علی ماهرو میر معز موسوی خان و حلیم محمد کاظم. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مینویسد (۴): "دیوانش (دیوان غنی) که سرپا انتخاب است مرزا محمد علی ماهر ترتیب داده چنانکه دیوان میر معز و ناصر علی را فقیر تدوین نموده روزی مطلع تازه گفته پیش شاه ماهر خواند. بیت:

بی چراغ است اثر برم خیالم غم نیست
مصرعی ریخته شمعی ست که در عالم نیست

شاه نظر برایشام او شونخی نموده گفت: مصرع ریخته که در عمر گفته باشد همین خواهد بود "و سپس اشعاری را که میر معز موسوی از اشعار غنی برای خود انتخاب کرده یادداشت مینماید. چون به این شعر غنی میرسد:

حسن سبزی بنخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

میگوید "حکیم صاحب از روی این شعر معنی پیدا کرد و فقیر نیز. هر دو نوشته میشود
حکیم: خط سبز آفت جان بود نمیدانستم
دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوش: خوردم ز بنخط فریب جمال عذار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

(۱) دیوان غنی ص ۲۳۳ حاشیه ۳ (۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۸ -

(۳) صحف ابراهیم صحیفه النون (۴) کلمات الشعراء ص ۸۴ - ۸۵

محمد افضل سرخوش

پسر محمد زاهد یکی از منصب داران شاه جهانی بود - سال ۱۰۵۰ در کشمیر متولد شد (۱) در عهد اورنگ زیب ماموریت های مختلف بدست آورد - چون متقاعد شد در شاه جهان آباد (دهلی امروز) سکونت گزید و در سال ۱۱۲۶ بدر رود حیات گفت (۲) - او شاگرد محمد علی ماهرد میر معزموسرینخان است - سرخوش شاعر خوش قریحه و نویسنده خوبی بود - دیوان او ۴۵ هزار بیت دارد از آثار نثری او تذکره ای بنام کلمات الشعراء بسیار معروف و مورد استفاده هست - شاگردان او بندرا بن داس خوشگو - حافظ محمد جمال تلاش - بیغم بیراگی - شیخ الله گلشن و کم گو کشمیری و حکم چند ندرت معروفند - محمد افضل با غنی ارادت غایبانه داشت و اشعار خود را یاد میفرستاد چنانکه در کلمات الشعراء گوید: "فقیر اورا ندیده اما جزوی از اشعار خود پیش وی فرستاده بوده" (۳) از بعضی اشعار غنی تقلید کرده است که نمونه آن در سطور قبل گذشت -

شاگردان غنی

از شاگردان غنی میتوان سه تن را نام برد - یکی برادرش محمد زمان نافع است که ذکر او را قبلاً کرده ایم - دیگری مسلم گرد آورنده اشعار غنی است - ذکر او احوال مسلم در هیچ يك از تذکره ها موجود نیست و تنها از دیباچه ای که او بر دیوان غنی نوشته میتوان به مختصری از حال او مطلع شد از عبارات و ترکیب کلماتی که در دیباچه مذکور بکار برده معلوم میشود که او مرد تحصیل کرده ای بوده و از شعر و ادب بهره وافی داشته است ، چنانکه از قطعه ای که در وفات غنی سروده برمیآید که طبع موزون داشته و بزبان عربی نیز مسلط بوده - قطعه دیگر برای اخذ تاریخ وفات

(۱) و (۲) بزم تیموریه ص ۲۷۵

(۳) کلمات الشعراء ص ۸۴ حاشیه

بعربي گفته است که آن در قطعه این است :

از فوت غني گشته که دمه غمگین هرکس شده در ماتم ارنهانه نشین
تاریخ وفاتش از بپرسند بگو پنهان شده گنج هنری زیر زمین
ایضا

دش بمن گفت قائلې که غني مرد فلت اسلت انت لیس ذکیا
اهل دل ای بینبر بمرگ نمیرند کیف یموت الذی یكون تقیا
نیست وفاتش جز انتقال مکاني کان تقیا رطاها و نقیا
زندگی دیگر است مرگ عزیزان مرد ولي عند من یكون عمیا
دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد قال لنا ان نقول حي غنیا

ازین قطعه معلوم میشود که مسلم برای غني احترام فراوانی قائل بود و ادراجا دید^ن میپنداشته و شاگردی خود را با این کلمات بیان میکند " چون این هیچ مدان کج مج زبان بجانب آن مخفور نسبت شاگردی داشت و از صحبت دایمیش علم مفاخرت میافراشت خواستم باتفاق خادم الفضلاء ملک الشعراء سر حلقه شاگردان رشید ملک شهید به تدوین دیوان سحر بیانش حق شاگردی بتقدیم رسانم و بشاگردی از خود را استاد عالمی گردانم "

از اینجاست که شاگرد دیگر سی آشنا میثویم و او ملک غهید است .

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر (۱) و پیر حسن شاه در جلد چهارم تاریخ حسن (۲) ذکر شاعری بنام لاله ملک را یاد کرده اند ولی نگفته اند که وی شاگرد غني است با وجود این در این امر شکي نیست که این شاعر از معاصران غني و اسلام سالم بوده است - موضوع دیگری که آقای علي جواد زیدی در مقدمه دیوان غني تذکر داده اند این است که نسخه خطی دیوان غني که در انجمن آسیائی بنگال (Bengal Asiatic Society) تحت شماره ۷۷۴ ثبت و در قرن دوازدهم

(۱) واقعات کشمیر ص ۲۰۸

(۲) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۷

نوشته شده دارای این عبارت " باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سر حلقه شاگردان رشید ملك شهید " نیست و از این امر نتیجه گرفته اند که امکان قوی دارد که این عبارت " الحاقی " باشد و یکی از دستداران ملك شهید آنرا اضافه کرده است - ولی بعقیده نگارنده بودن این عبارت نقطه در يك نسخه نمیتواند دلیل قاطع این امر باشد بویژه در صورتیکه نسخه های دیگر که در آن زمان و حتی پیش از آن نوشته شده دارای آن عبارتند .

وفات غنی

ملا طاهر غنی همانطوریکه قبلاً گفته شد بمرطبی رسید و در پیری به امراض گوناگون مبتلا شد که یکی از آنها درد اعضا است . این درد ویرا بسیار آزار میداد و او حتی از نشست و برخاست کاملاً معذور بود . غنی خوب میدانست مرض او را علاج است و بنابه بیماری دایمی از زندگی سیر شده بود و میخواست هرچه زودتر از این جهان فانی رخت سفر ببندد و مرگ را بر حیات ترجیح میداد :

تن بهردن ده غنی چون قامتت گردیدم

بهر این خاتم نگینی نیست جز سنگ مزار ۴ / ۱۷۱

او درباره درد اعضا يك مثنوی کوتاه نیز سروده است و علاوه بر آن در بسیاری از اشعار خود باین موضوع اشاره کرده میگوید :

بسکه مانند کمان پیکرم از پیری کاست

تا نگیرد کمرم کس نتوانم برخاست ۱۲ / ۹۹

امروز منم شهره عالم ز نحیفی

عمریست که از ضعف فتادم بزبانها ۵ / ۶۶

بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس

سیر پای من درون کوچه کفش است و پس ۴ / ۱۷۴

دارم دردی که هست جانکاه مرا
باشدای کاش عمر کوتاه مرا
هر چند که نیست مهلك این کوفت دلی
دایم تا مرگ هست همراه مرا
۱/۲۲۷

خواهد دلم از سوز درون گشت کباب
کمی کم شود از سعی طبیب این تب و تاب
از سوختن ایمن ننشیند هر چند
در پای چنار باغبان ریزد آب
۴/۲۲۷

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمی تب گدانت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرت پهلو دارم
۱/۲۳۹

گودست بشویند طبیبان ز علاجم
چون شمع عرق کردن من دافع تب نیست
۸/۱۱۰
وبالآخره این پیشگوئی شاعر ما درست از آب درآمد و در سال ۱۰۷۹ بمعرض
حناق (۱)، چشم از این دارفانی بر بست.
در باره وفات غنی اختلافاتی هست که بعضی از آنها را اینجا بیان میکنیم.
مولفین سفینه خوشگو (۲) و صحف ابراهیم (۳) درباره وفات غنی نوشته اند:
که او در سال هشتم جلوس عالمگیر مطابق با هزار و هفتاد و هفت هجری بمعرض
حناق مبتلا و ازین دارفانی چشم بر بست.

(۱) و (۲) سفینه خوشگو نسخه عکسی ذکر غنی (۳) صحف ابراهیم ذکر غنی

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر مینگارد (۱) "در کمال جوانی بعد واقعه
 شیخ محسن فانی بهشت ماه قضا کرد در سال هزار و هفتاد و نه" و تاریخ حسن نیز
 آنرا تأیید میکند (۲) ولی چون دقت میکنیم معلوم میشود که قسمت اول این جمله
 یعنی "در کمال جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی بهشت ماه قضا کرد" و قسمت دوم
 یعنی "در سال هزار و هفتاد و نه" با هم متناقض اند زیرا فانی در سال ۱۰۸۲ فوت کرده
 و اگر غنی هشت ماه بعد مرده باشد نمیتوان سال ۱۰۷۹ را صحیح دانست و چون
 میدانیم که سال وفات غنی همان ۱۰۷۹ هست و فانی در ۱۰۸۲ جان سپرد بنا بر
 این صحیح نیست گفته شود غنی بعد از فانی مرد.

از جمله دیگران ارمغان پاک (۳) سال ۱۰۷۲ - فهرست کتابهای چاپی
 فارسی سال ۹۵۹ (۴) تاریخ ادبیات ایران نگارش سید رضا دای جواد ۱۰۷۷ (۵)
 را سال وفات غنی دانسته اند و بدون تردید این همه نادرست است و صحیح ترین
 تاریخ وفات غنی کشمیری همان است که از دو قطعه ای که شاگردش مسلم گفته برمیآید
 و هر دو قطعه مذکور ضمن ذکر مسلم نوشته شده است. اضافه بر این سه تن دیگر
 تاریخ وفات او را گفته اند که یکی از آنان محمد علی ماهراست که این قطعه را
 گفت (۶):

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی
 غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد
 تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش
 که آگاهی سوی داریقا از دار فانی شد

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ (۲) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۲۱

(۳) ارمغان پاک - اکرام - لاهور ص ۱۳۸ (۴) فهرست کتابهای چاپی فارسی جلد

اول خان بابا مشار - تهران ۱۳۳۷ ص ۷۴۷

(۵) تاریخ ادبیات ایران - سید رضا دای جواد - جلد اول - ۱ صفهان ۱۳۰۹ ص ۲۶۸،

۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ (۶) مرآة النخیال ص ۱۶۲

و این دو مصرع که نویسنده آن معلوم نیست بطور تعبیه گفته شد.

۱- بی سخن داد سخن داد غنی (۱)

۲- افتاد بر زمین سخن از رفتن غنی (۲)

مدفن غنی

درباره مدفن غنی نیز عقاید مختلفی اظهار شده است. محشی واقعات کشمیر در حاشیه این کتاب نوشته است: "در مقبره ملا محسن فانی آرمید" (۳) صاحب سفینه خوشگو مینویسد: "در تحت سلیمان کشمیر جنت نظیر بچبوتره کلاهی پهلوی قدسی و سلیم مدفون است و آن سیرگاه صاحب طبعان آنجا" و در ذکر سلیم گوید (۴) "پهلوی کلیم و قدسی و غنی آسوده است" از این برمیآید که قدسی و کلیم و غنی در یک جا مدفون اند. خلاصه الکلام طی ذکر طغرای مشهدی میگوید (۵) "آخر کار سکنه در کشمیر دلیذر اختیار نموده بروظیفه پادشاهی قانع بود تا آنکه در همان خطه جنت نظیر بجوار رحمت کردگار پیوسته متصل مزار کلیم مدفون گشت" پس یک اسم دیگر بجمع چهار نفر مذکوره فوق اضافه شد. ولی آقای علی اصغر حکمت سفیر کبیر اسبق دولت شاهنشاهی ایران بهند در کتاب "نقش پارسی بر احجار هند" در ذکر مزار الشعراى کشمیر نوشته اند (۶) "در شهر سری نگر پایتخت کشمیر در محله موسوم به دُرگجن در مشرق دریاچه تال بر سر تپه ای مرتفعی که متجاور از یکصد پا ارتفاع دارد محلیست محصور و اطراف آن سبزه و گل فراوان و در وسط پنج قبر نمایان است که بعضی بکلی ساده و بدون خط و کتیبه است و یک قبر که اندکی نقوش بر آن باقی مانده ولی بکلی غیر مقروء است و این قبر هم اکنون بمزار الشعراء معروف است و در سری نگر مشهور است که بعضی شعراى

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۲ (۲) صفح ابراهیم ذکر غنی (۳) واقعات کشمیر ۱۷۱

(۴) سفینه خوشگو نسخه عکسی (۵) خلاصه الکلام ذکر طغرای مشهدی

(۶) نقش پارسی بر احجار هند - علی اصغر حکمت - کلکته ۱۹۵۷ - ص ۶۷

عهد جهانگیری و شاهجهانی در اینجا مدفون شده اند — این پنج قبر متعلق است به :

الف — کلیم همدانی

ب — محمد قلی سلیم

ج — طغرای مشهدی

د — قدسی مشهدی

ه — يك نفر دیگر غیر معلوم که ممکنست شاه ابوالفتح گیلانی باشد .

پس میبینیم که اختلاف فقط در مورد نفر پنجم باقی است و اکنون به سند دیگر میپردازیم . دکتر صوفی در کشیر عکس قبر غنی را چاپ کرده و نوشته است که آن قبر در زیناکدل سری نگر واقع است (۱) . ولی دکتر تیکو در کتاب "پارسی سرایان کشمیر" عکس قبر غنی را چاپ کرده توضیح داده است که آن قبر در گورستان خانوادگی اشائی ها قرار دارد (۲) اداره تحقیقات و کتابخانه و موزه حکومت استان جمو و کشمیر عقیده دکتر تیکو را تأیید و نظر دکتر صوفی را تکذیب کرده است چنانکه در نامه ای که با اسم نگارنده تحریر نموده گفته شده است که مقبره غنی — بطوریکه امروز شهرت دارد ، در مقبره خانوادگی اشائی ها واقع در محله سید صاحب راجوری کدل موجود است (۳) . بادر دست داشتن این سند رسمی و تاریخی تردیدی باقی

است : (۱) Kashir Vol II p.364 (۲) پارسی سرایان کشمیر ص ۴۰ (۳) عین عبارت نامه مذکور این

"The photo of the grave of Gani published by Sufi in Kashir is doubtful but according to the local tradition there is a grave in Ashai grave yard situated at Mohalla Syed Sahib Rajwari Kadal, Srinagar, just a few chains from Gani's house which is called Gani's grave but there is no inscription on the grave stone. Dr. G.L.Tikku has published the photo of that grave in his book پارسی سرایان کشمیر published in Tehran."

نمیانند که غنی بعد از وفات در گورستان اشائی هادر شهر سری نگر مدفون گردید.

حکایاتی درباره غنی

بطوریکه در آغاز این فصل متذکره شدیم تذکره نویسان حکایاتی و داستانهای درباره شاعرمان نوشته اند که اینک بذكر آنها میپردازیم. بعضی ازین داستانها کاملاً بی اساس است که بآن اشاره خواهد شد و برخی از آنها محتاج بحث و بررسی که درباره آن مشروحاً ذکر خواهیم کرد.

(۱) محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء طی ذکر غنی این حکایت را نقل نموده است که خواننده بمحض خواندن آن متوجه میشود که هیچ اثری از صداقت و درستی در آن موجود نیست و آن داستان این است: (۱) " هنگام فکر شعرا از جمع مردم انزوا اختیار میکرد. یکی از متعلقانش در هنگامیکه مضمون تازه دست داده بود آواز کرد که حضور دلش بهم خورد (و) آن معنی از خاطرش رفت. از این امر خیلی مضطرب گشت. به غضب تمام برخواست و بیک ضربت تیغ سرش از تن برداشت."

اما براسخا صیکه از احوال و اخلاق غنی آگاه اند پوشیده نیست که مرد سلیم الطبع و گوشه نشین و صلح پسند مانند غنی که آزارش بهیچ کس نرسیده چطور ممکن است جان آدمیزاد را بگیرد.

(۲) حکایاتی درباره ملاقات صائب تبریزی و غنی کشمیری را مشروحاً در ذکر صائب و نیز در بحث نابینائی چشم غنی بیان کرده ایم. در اینجا فقط متذکر میشویم که علت مسافرت صائب بکشمیر که در تذکره حسینی (۲) و بستان بینخزان (۳) بیان شده بسیار بعید از قیاس بنظر میآید و ممکن نیست صائب فقط برای پرسیدن

(۱) کلمات الشعراء ص ۸۵ حاشیه ۱

(۲) تذکره حسینی ص ۲۲۸ - ۲۲۹

(۳) بستان بینخزان ص ۱۵۰

معني يك كامه خارجي ويا محض تقدير و تعریف يك بيت شاعر از وطن بپا خاسته
اینهمه زحمت و رنج سفر طولانی را بر خود هموار سازد. ما میدانیم که صائب با
ظفرخان احسن در کابل آشنا شد و سپس با نقاط مختلف هند را دیده بکشمیر
آمد و یقین حاصل است که او این فرصت را برای ملاقات با غنی مناسب دانسته
بمجالست و معاشرت میپرداخت. ذکر بدیهه گوئی و حاضر جوابی غنی و مشاعره
او با صائب را در بیان موخر الذکر گفته ایم و فقط اضافه میکنیم که هیچکدام از اشعاریکه
در این ضمن به غنی و صائب نسبت داده شده و نه غزلیکه صائب به شعر غنی
تضمین کرده و در آن میگوید:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غنی
یاد ایا میکه دیگ شوق ما سرپوش داشت

در دیوان غنی و نه در کلیات صائب که امروز بدست ما رسیده موجود است و فقط
در تذکره ها باقی مانده است.

(۳) حکایت دیگر که در باره غنی در تمام کشمیر شهرت بسیار دارد و نشانه ای
از منتهای فقر و گوشه نشینی و استغنائی اوست این است که غنی برای سکونت خود
اطاق کوچك و محقری برگزیده بود و هنگامیکه از خانه خارج میشد در را باز میگذاشت
و چون بر میگشت در خانه را بر روی خود میبست. چون از او علت این کار غیر عادی را
سؤال کردند پاسخ داد که بستن در برای نگهداری مال و متاع خانه است و چون
متاع آن کلبه اش جز خود او چیزی نیست در هنگام رفتن خانه خالی را باز میگذارد و
چون بر میگردد در را میبندد تا در امان باشد. این داستان را بعضی از نویسندگان
معاصر ما چون صوفی در کشمیر (۱) و شیخ اکرام الحق در شعر العجم فی الهند (۲) بحواله
مشاهیر کشمیر نگاشته اند. از همه مهمتر اینکه این حکایت که نشاندهنده استغنائی
کامل است موجب گردید شاعر شهیر مشرق زمین علامه محمد اقبال که هموطن

(۱) Kashir, II p 463

(۲) شعر العجم فی الهند ص ۷۵ (بزبان اردو)

شا عرماست از آن الهام بگیرد و این واقعه را در قطعه ای ریبا بسراید: (۱)

غنی آن سمنگویی بلبیل صفیر
نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت
چو رفت از سرا تخته را گذاشت
یکی گفتش ای شاعر دل رسی
عجب دارد از کار تو هر کسی
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر
فقیر ربه اقلیم معنی امیر
زمن آنچه دیدند یاران راست
در این خانه جز من متاعی کجاست
غنی تا نشیند به کاشانه اش
متاعی گرانی است در خانه اش

چو آن محفل افروز در خانه نیست
تهی تراز این هیچ کاشانه نیست

(۴) حکایت دیگری که محمد طاهر نصر آبادی در تذکره خود درباره غنی نوشته است این است (۱):

”از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه پایتخت نماید. سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن بهمند نمود و او را با نموده گفت عرض کنید که دیوانه است. خان گفت عاقلی را چون دیوانه بگوئیم. او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت شد.“

تذکره نویسان دیگر چون بندرا بن داس (۲) و ابراهیم خلیل (۳) در بیان نصر آبادی تصرفی نموده بجای کلمه ”پادشاه والا جاه“ اسم شاه جهان را نوشته اند و چون این تحریف موجب ایجاد تناقضات میشود و از لحاظ واقعیات تاریخی درست نمیآید بنا بر این خود محرفان و نیز نویسندگان عصر ما در قبول آن تردید دارند. دکتر امیر حسن عابدی در مقاله ای بعنوان غنی کشمیری (۴) مینویسند ”اما این حکایت ساختگی بنظر میرسد زیرا عالمگیر بشعراء و صوفیه علاقه ای نداشت و ممکن است

(۱) تذکره نصر آبادی ص ۴۴۵ (۲) سفینه خوشگو

(۳) صحف ابراهیم (۴) مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹ ص ۱۵

شاه جهان غني را طلب کرده باشد. دلي نامبرده هنگام اظهار نظر متوجه نشدند که سيف خان در عهد حکومت شاه جهان استاندار کشمير نبود و او در دوران حکمراني اورنگ زیب در بار باستانداری کشمير مقرر شد و هنگامیکه غني جان سپرداستانداری کشمير با سيف خان بود. ديگر اينکه در قبول کردن اين امر که اورنگ زیب غني را طلبیده باشد نبايد ترديد داشت و اينکه ميگویند اورنگ زیب با شعراء خوب نبود صحيح نيست. او فقط شعرائي را درست نداشت که مديحه گوئي و قصيده سرائي را وسيله معاش خود ساخته بودند و گر نه او از شعراي ديگر تمجيد و تقدير ميکرد و خودش نيز طبع موزوني داشت. براي اثبات اين ادعا ميتوان قول ابراهيم خليل را دابر برايکه عالمگير هنگام مسافرت بکشمير محسن ناني را طلبيد و از او قدر داني نموده مبلغی و خلعتی به او اعطا کرد و ماهيانه براي او مقرر فرمود دليل آورد. پس ميتوان به يقين گفت که نرشته محمد طاهر نصرآبادی بر حقيقت مبني است و اورنگ زیب غني را بحضور طلبيد ولي رقتیکه امر پادشاه رسيد غني آخرين ايام زندگي خود را که در آن بدرد اعضاء مبتلا بود و ازین مرض شکنجه میکشيد بسر ميبرد و حاضر نشد به اين مسافرت طولاني و زحمت افزا تن در دهد و عذري براي نرفتن پيش آورد و بعد از مدت کوتاه جان بجان آفرين سپرد.

سیرت غني و افکار و عقايد او

تمام تذکره نريسان چه معاصر غني و چه متاخر متفق اند که غني مردی قانع - فقير منش - ديندار گوشه نشين دوست دار استغنا و عزت نفس بود. او بر خلایق عموم شعراي عهد خود شاعری و مديحه گوئي را وسيله کسب معاش و ساختن بلکه قصيده گوئي و ستودن امراء و رؤسا را موجب ننگ و گرفتن صله شعرا باعث بدنامي و درون شان و مرتبت يك شاعر واقعي ميپنداشت و بنا بر اين هيچ وقت بدر بار پادشاهان و امراي وقت متوسل نشد چنانکه گوید:

بچشم آب و رنگي نيست خوان پادشاهان را

که دارد کاسه درویش نعمتهاي روان را

۹/۷۲

د از شعرای که زبان خود را با سرودن مدح دیگران آلوده میکردند و به تروت و بخشش و عطایای آنان چشم دوخته بودند انتقاد میکند:

سمنوران قلمزن چه سحر پردازند
که صد پرند بیلک تیربی پراندازند
ز راه حرص عجب نیست گربنھاك نتند
سبکروان که چو شاهین بلند پروازند
۵/۱۴۳
ادعودش نیز بر شاهان و نعمت آنان فریفته نشد.

فرب نعت شاهان منحور که از فغفور
صدای کاسه خالی بگوش میآید
۶/۱۵۴
داز آنان چشم کرم نداشت.

چشم کرم مدار ز شاهان که جز نمد
آئینه خلعتی ز سکندر نیانسته است
۴/۱۲۲
غنی نه تنها بسلاطین و امرا بی اعتنا بود او صله و انعامی از کس نگرفت
غنی چرا صله شعر از کسی گیرد
همین بس است که شعرش گرفت عالم را
۲/ ۸۰
بلکه از هیچکس چشم داشتی نداشت.

مرا ز کس نبود چشم التفات غنی
ز پشت آئینه پیدا است صورت عالم
۷/۱۹۷
اد از هیچکس سؤال نکرد و دست تکی پیش کس دراز ننمود:

لب سؤال غنی پیش ممسکان مگشای
که ترسم از دھنت لقمه زبان گیرند
۵/۱۶
ممنون دست کوتاه خویشم که پیش کس
۷/۲۱۵
بیرون نکرد سرزگر یبان آستین

غنی در اشعار خود اشاراتی بسیار بفقرو مسکنت خود دارد ولی هیچگاه شاعر از این جهت نتالیده و فغان بر نیآورده است و آنچه گفته است از طریق حکایت بوده و

نه از راه شکایت و در بسی از مواضع دیوانش فقر و خاکساری و خالی نشینی را ستوده
و بنا به حدیث نبوی "الفقر نهری" بدولت فقر فتنه کرده است :

خوش دولتی است فقر که در کنج انزوا

فرش نی است سایه و فراش آفتاب ۵ / ۹۱

سرمایه من در آستین دست تهی است

بر خاتم دولت منگین دست تهی است

اصل زرو سیم تنگ دستند غنی

دستی که فراخ است همین دست تهی است ۲ / ۲۳۰

غنی بوجود فقر و تنگدستی هیچوقت حاضر نبود دست طلب پیش کسی دراز
نشد و از آبروی خویش بگذرد :

کاسه خود پر مکن از خوان کسی

داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را ۱۰ / ۷۶

تا فقر شده مقیم کاشانه ما

از گرد امل تهی است ویرانه ما

رفتن بدرخانه مردم عیب است

امروز که فاقه هست در خانه ما ۳ / ۲۲۵

او به مال و خواسته این دنیا هیچ رقت نمیگذاشت و حتی آخر باعث خرابی و
دوری از خدا میدانست :

میکند ویران تمول خانه معمور را

انگبین سیلاب باشد خانه زنبور را ۷ / ۷۸

و بترك آن نصیحت میکرد :

خانه خالی کن ز اسباب تعلق چون حباب

تا نیا بد راه در کاشانه ات سیل بلا ۱۱ / ۷۴

او هیچگاه از بهر دو تان منت دو تان نکشیده و استقلال فکری و استغنائی ذاتی خود را فدای درم و دیناری چند نکرده است و شاید کمتر شاعری بتوان یافت که ازین جهت بدین درجه از علو همت رسیده باشد.

آزاده ام ز قید زمین چون نهال شمع
بردم فرد به آب گل خویش ریشه را

۵/۸۰

مرا بنخانه سفالی ز بینوائی نیست
خوشم که در کف من کاسه گدائی نیست

۸/۱۱۲

بدست خود چنان بستم حنای بی نیازی را
که همچون پنجه مرجان دراز دریا نمیگیرد

۵/۱۴۱

ارجوی حرص بیش ننخوردم ز قطره ای
آن نیز عاقبت عرق انفعال شد

۵/۱۶۳

هرگز غمی ز کاسه ۶ نحالی نمیخوریم
نرگس صفت زدیم گره بر گلوی خویش

۲/۱۷۷

آبروی خویش را در مطبخ دو تان مریز
چوب نتوان خورد چون آتش بوی آب و نان

۸/۲۰۵

اگر چه او میدانست که دست از اسباب جهان کشیدن آنقدر آسان نیست
باستغنا گذشتن از جهان آسان نمیشد

بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن

۹/۲۰۶

ولی با وجود فقر و تنگدستی با علو همت و مناعت طبع زندگی میکرد
غنی اگر چه فقیر است هستی دارد

نشانده است بکونین دست نحالی را

۳/۶۸

غنی از ننگ نام زر نگیرد که نام زر گرفتن هم گدائی است

۱۲/۹۷

علو همت کنی آتش از همسایه مینخواهد
بنان خویش سازد گرم چون گردون تنور خود

۱/۱۶۳

استغفار بی نیازی جزء ذاتی غنی بوده است و الحق تخلص او اسمی است که
با مسمای خود تطابق و صدق کلی دارد
او درویشی بود توکل پیشه و عقیده داشت

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسیا

دائم خموش دار زبان سوال را ۱۱/۷۰

توکل پیشه را روزی بدست خویش مییابد

مکد انگشت خود کودک چو نبود شیرپستان را ۲/۷۳

ولی سعی و کوشش و جهاد را برای زندگی و موفقیت لازم میدانست و حدیثی را
که مولانای روم در این شعر بآن اشاره میکند

گفت پیغمبر با آواز بلند با تو کل زانوی اشتر ببند

غنی نیز پیروی میکند و میگوید

بی تعب در منزل مقصود کس را بار نیست

نردبان این سرا جز راه ناهموار نیست ۵/۱۰۳

هر کسی گوهر مقصود بیابد از سعی

پای من بسکه درید آبله ای پیدا کرد ۶/۱۶۲

ادبه مقدرات و قضا و قدر نیز معتقد است و گوید هر چه مقدر است پیش آید و بیش از
مقسوم کس چیزی نیابد

از دکانداری نیارد هیچکس روزی بدست

کی بشاهین ترازو میتوان کردن شکار ۱۱/۱۶۸

از قلمرو تقدیر پای نتوان بیرون نهاد آدمی را از طاعت آن چاره نیست

گذار از قلمرو تقدیر یا برون

سرمشق خویش ساز خط سرنوشت را ۶/۸۷

ولی این اعتقاد با کار و کوشش و جدوجهد در طلب منافات ندارد و روزی هر چند
مقسوم و مقدر است ولی بر حسب همت آدمیان است

میرسد روزی بهر کس در خور همت ز غیب

کي بدام عنکبوت افتد شکاری جزمگس ۸/۱۷۴

باید در طلب کوشید که بمصداق آیه کریمه لیس للانسان الا ما سعی بدون کوشش
آدمی به هیچ مقصود نمیرسد و از خود نیز میکوشیده و هیچگاه به بطالت
نمیگذرانید

من از قدم سعی بمقصود رسیدم

هر آبله پای مرا قبله نما شد ۵/۱۳۲

نیستم بیکار گا هی دست و پای میزنم

پا بفرق روزگار و دست در دامان یار ۳/۱۷۱

سعی روزی بر نمیدارد مرا از پای خویش

آبرو چون شمع میریزم ولی در پای خویش ۷/۱۷۸

و آنانیکه در زندگی کار و کوشش نمیکنند به هیچ جای نمیرسند

کاروان بگذشت و من از کاهلی مانده براه

بهر خواب پایم آواز جرس افسانه شد ۳/۱۶۲

رفیق اهل غفلت هر که شد از کار میماند

چو يك پا بخت پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

زندگی با ظاهر زنده بودن نیست بلکه باید در پی کسب و کمال بود و حیات ظاهری

بدون پیشرفت معنوی در حقیقت توقف و مرگ تدریجی است

کسیکه زنده با ظاهر زندگی باشد

دمیکه گشت زد عوی خموش گویا نیست ۶/۱۱۸

باید در کسب هنر بود و با شرافت و بزرگی بسر برد. ولی شرافت ذاتی بتقلید حاصل نشود

شرف ذات بتقلید نگردد حاصل گاو و خر را نکند خوردن گندم آدم

اگر آدمی را هنری نباشد نباید بلند پروازی کند

هنر چونیست چه حاجت بلند پروازی

که کار شیر ز شیر علم نمی آید ۳/۱۴۷

بلکه سکوت باید گزید و مهر نموشی بر لب زد که صمت و سکوت گشایش بس کارها
است و مفتاح ره یافتن به عوالم معنوی و عرفانی است

مهر خاموشی بلب نه تا برد عیشت بکام

بی زبانی پسته را درخنده میدارد مدام ۱۰/۱۸۸

خواهی دلت کشاده شود و سکوت جوی

غیر از دهن دگر چه گشاید ز گفتگوی ۴/۲۱۶

ار با تمام کمالات و با مراتب و مقامات علمی و معنوی سکوت را ترجیح داد و قلت
اشعارش نیز حاکی ازین معنی است

ترك گویائی ز دخیل نکتہ گیران رستن است

بستن لب خوشتر از مضمون رنگین بستن است ۲/۱۱۵

بر لب چو آستین زده ام بنحیه سکوت

انگشت گرزنی بلبم را نمیشود ۵/۱۹۷

ولی حاضر نبود همیشه ساکت باشد. باید بهنگام لب گشود که سکوت برای اهل
زبان چون مرگ است

شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان

خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ۳/۷۱

غنی تمام زندگی در گوشه نشینی و عزلت گزینی بسر برد زیرا میدانست

هر کس که بکنج انزوا بنشیند

کی بردر کس چو نقش پا بنشیند

در خانه خویشت هر که پیوسته نشست

نقشش چو نگین در همه جا بنشیند ۳/۲۳۱

و گوشه نشینی را موجب تعلق خاطر و رجوع بنحدا میپنداشت

در گوشه بی تعلقی جای دل است

دارسته همیشه در تماشای دل است

کشتی چو قلندران به پهلوی بندد

آنرا که هوای سیر دریای دل است ۲/۲۲۹

و اختلاط بیشتر با مردم را موجب کدورت و رنجش خاطر میدانست

مکن با دوستان از آشنائی اختلاط افزون

در آید چون درون دیده مژگان خار میگرد

مکدر میشود دل از سنجگوییان بی معنی

برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگرد

بچشم کم بین گرد کدورت را که در آخر

برای اختلاط دوستان دیوار میگرد
۳۰/۱۴۰۱ و ۳

و از رفتار ناشایسته مردم آنقدر دلگیر شده بود که میگفت

غبار خاطر از اهل عالم جمع شد چندان

که میخواهم پیش روی خود دیوار بردارم
۱۸۶/۳

از اهل دنیا شکوه بسیار دارد و از نفاق دوستان منافق مینالد

هر چند که برگرد جهان برگردیدم

از کس سخن ملائیم نشنیدم

شد پرده چشم من چون عینک سنلین

از بسکه ز خلق ستم روئی دیدم
۸/۲۳۴

کردم هر چند جستجو در عالم

یاران موافق بجهان دیدم کم

افسوس که همچو مهره های شطرنج

یک رنگ نیند هم نشینان با هم
۹/۲۳۴

شاید علم مقام و درجات علمی و عرفانی سبب گردیده که او محسور خلایق باشد

نیستم گردون دلی دارند مردم کینه ام

هست چشم عالمی روشن ز داغ سینه ام
۳/۱۹۷

بسیب همین بیزاری از مردم دنیا و گرفتگی از آنان است که بخلوت و عزلت روی کرده

و عالم تجرد را ستوده است

باشد نشاط دیگر در عالم تجرد

هرکس که گشت عریان در پیرهن نگنجد ۱/۱۵۸

غنی نه تنها از مال و منال مستغنی بود بلکه از زخارت دنیوی چون زیور و زینت نیز
بری بوده است

از خود آرائی غنی در بند زینت نیستم

میگرد چون رنگ در از دست من رنگ حنا ۱۳/۷۴

اد از شهرت نیز بی نیاز بود و کمال او ویرا از شهرت طلبی مستغنی نموده بود
نیست شهرت طلب آنکس که کمالی دارد

هرگز انگشت نهادر نباشد چو هلال ۳/۱۸۵

شعر غنی بنا به پیش بینی خودش بمانند دیگران بعد از او شهرت بیشتری گرفت
نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد

که بعد از مرگ آهوانا فیه بگردن میدهد بورا ۸/۵۹

و اگر چه در عهد خود نیز غیر معروف نبود

مشهور در سواد جهان از سخن شدیم

همچون قلم سفر بزبان میکنیم ما ۶/۶۷

ولی او را از آن ثمرتی نبود

ز شعر من دگران کامیاب و من محروم

زبان ز گوش کجا لذت سخن یابد ۷/۱۶۲

او را بمانند هنردوران با غم الفتی است چنانکه گوید

هرکس که هنرمند زید در عالم

هست از هنر خویش دلش را صد غم ۱/۲۴۰

و میدانست که سخنوران در فنون همواره همدم رنج و درد اند و قرین محنت و
فقر بود بنمت سیه را اختلاطی با سمنگویان

بود گرمسکن طوطی سواد هند جا دارد ۱۲/۱۳۵

و رنج و محن و فکر و اندیشه از روز ازل مقوم هوشمندان است و کاملاً

هوش است که سرمایه صد درد سراسر است

فارغبال آنکه از جهان بی خبر است

در بیضه نمیکنند مرغان فریاد

هر چند که بیضه از قفس تنگتر است ۵/۲۲۸

بود در اضطراب از اهل عالم هر که کامل شد

طپیدن در میان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

غنی به تاثیر افلاك و آباء علوی در امهات سفلی معتقد است و گوید نباید از

نابسامانیهای کار فلک شکوه کرد و استقلال خود را از دست داد

گر فلک کار ترا بر هم زند از جا سرور

جامه را خیاط سازد قطع بهر دوختن ۴/۲۰۶

ولی گاه خود نیز از جفای سپهر گردون و اختران دون بستوه آمده آواز بر آورده است

شکل گردون گره و صورت گردون گره است

کارم از انجم و افلاك گره در گره است ۲/۱۱۲

هر چند جفای روزگار غدار بسیار است در دنیاها ای عالم خاک بیشمار ولی باید در

دوران حیات کشاده روی و خندان بود

چون تفل اگر گرفتگی گیری پیش

آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش

دادند چه صورت کلید ابرو را

پیوسته کشاده دار پیشانی خویش ۲/۲۳۶

باید ایام زندگانی گذران را بعیش و شادکامی گذرانید خاصه روزگار جوانی را که

چون شب تاریست بطرب و شادمانی طی کرد

در جوانی بطرب کوش که این موی سیاه

شب تار است با فسانه بشر باید کرد ۸/۱۵۹

در بهاران که گل و سنبل دامن صحرا را فرا گرفته باید "گل عیشی" چید و از

لذائذ طبیعت و عیش و عشرت بهره ور گردید

عني فصل بهار آمد گل عيشي توان چیدن

۶/۲۰۸ برن آور چو برگس زر ز خالك و صرغ ساغر لن

بر خيز غني هواي سرور دين است

۵/۲۲۹ مي نوش كه وقت باده اين است

بايد از شراب يا قوت كرن مدد طلبـ تارنج گيتي فراموش شرد و مصائب دهر از ياد رود

خوشا روزي كه اسباب طرب را بنيم آماده

۱/۲۱۸ نباشد جز كدوي ساز ظرفي خالي از باده

اگر باده نباشد بايد از نغمه و آواز دل بست

گر نباشد باده دل بر نشئه آواز بند

۵/۱۵۲ چون ز صهبا مي شود خالي كدو بر ساز بند

در اينجا لازم مي دانيم ياد آور شويم كه غني را اشعاريست در باره باده نوشي و ساغر

كشي و از آن جمله يكتعداد اشعار برگزيده را در زير نقل مي كنيم

توبه از مي كنم در پيري

۳/۱۰۹ ميكشي در شب مهتاب خوش است

از كنارم دختر رز كرد تا پهلوتهي

۲/۱۱۱ كار من اكنون غني با طفل اشك افتاده است

چنان ز سير چمن دل شكسته ام بي مي

۶/۱۲۰ كه سبزه در ته پايم چو ريزه منا است

همچو مينا زور بازوي كه دارم از مي است

۲/۱۳۵ گر نباشد باده دستم آستيني ميكند

معطر است دماغم ز خوردن صهبا

۳/۱۵۹ مگر پياله ام امشب سفال ريحان بود

دو ختم از بسكه چشم خويش را بر جام مي

۴/۲۲۲ مينمايد در نظر چون كاسه سر جام مي

از بس لباس خود را رهن شراب كردم

۷/۲۲۲ چون شيشه نيست ما را جز دست و آستيني

طفلیم بجای شیر نوشیم شراب
 پستان بلب ما است حباب می ناب
 ما را نبود بغیر می نوشی خواب
 گهواره ما است کشتی عالم آب

۱/۲۲۸

امیدانست که بهترین نوع شراب شراب پرتگال است در باره ۴ آن چنان می‌گوید:

ساقی بجام ریز می پرتگال را

۱۰/۷۰ ماه تمام ساز بیک شب هلال را

ممکن است مطالعه اشعار فوق را شعاری دیگری چون

محنت کجای سردی ری می کشیم ما

۶/۸۳

از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما

چند در موسم سرما شرار از سنگ کشیم

۳/۱۹۰

گر دهد دست زمینا می گلرنگ کشیم

می نیست چو در کاسه مرار عشه در اعضا است

۴/۹۹

دستم بنظر پنجه طنبور نواز است

در نظر بعضی دلالتی بیاده نوشی شاعر ما نکند. ولی با در نظر گرفتن مقام علمی و اخلاقی این شاعر بزرگ که بشهادت شاگردش مسلم "تارک مرا غبت دنیا ی دنی و مظهر کمالات سنی" بود نمی‌توان او را محض خاطر سرودن اشعاری چند که بیش از همه دلالت بر استادی و چیره دستی شاعری کند مرد شرابخواره و رند بدست معرفی کرد. در این امر تردیدی نیست که اشعار که در بالا نقل کردیم قابل تأویل و تفسیر صوفیانه نیست (البته بسیاری از اشعار دیگر عرفانی در دیوان غنی موجود است) ولی نباید فراموش کرد که این اشعار جزء غزلیات است و شاعر ما سرودن این اشعار تقلید از متقدمین را در نظر داشته و با اقتضای سخن چون شعرای دیگر که همواره دم از می و مل زده اند او نیز سرودن این ابیات پرداخته است و اینگونه شعرا در تاریخ ادب فارسی بسیار اند

غنی هیچگاه شادی و شادکامی را با تردامنی و نابکاری نمی‌آمیزد و به مبانی

شریعت پای بند است و خواهان سعادت دنیا و عقبی . او عقیده دارد باید غبار بنساز
را باب سوره شست و بدرگاه حضرت باری تعالی سجده برد و نیاز آورد تا مقبول حریمش
گشت و منظور نظرش

از در سیاهی پاک نگر دی هرگز
تا سر نهدی بسجده مانند نگین ۸ / ۲۴۰

غنی را بهماز توجهی بوده است و بادهای این فریضه دینی میپرداخته است و بی غرض
و از ادای صلوٰه نه رجای بهشت بوده است و نه خوف دوزخ بل دفع وسوس خاطر
دفع شد و سراسر خاطر از نماز با حضور
مابدست بسته را کردیم قفل بسته را ۴ / ۶۵
و عشق به دوست و حب و شوق بدو

از نماز نیست مطلب غیر جستجوی دوست
میروم از اشتیاق افتان و خیزان سری دوست ۶ / ۱۰۲
او به حضور رسول اکرم و خاندان نبوت عقیدت و ارادت بسیار داشت و عشق و محبت
بدانان را وسیله نجات اخروی میدانست

ای جامه فقر زیب پیرایه ۶
دی شاه و گدا توانگر از مایه ۶ تر
در خاتم صنع سر نزد نقش دو کون
تا صرف نشد سیاهی سایه ۶ تر ۱ / ۲۴۲

تادین تو را کرد بر امت در خیر
بر روی زمین نیست نشانی از دیر
چون سایه ذلیل گشت آن نامه سیاه
کز پیردیت گزشت و شد تابع دیر ۲ / ۲۳۵
کسی بروز جزا سر نهد تو اند شد
که خاک پای شهیدان کربلا باشد ۲ / ۱۳۶

شود براه یقین پیر دستگیر ترا

امام سبحه گراز خالك كربلا باشد ۳/۱۳۶

غنی در مکتب عرفانی ملا محسن فانی درس خوانده بود و از مجلس و صمیمت‌های عرفای عصر خود استفاده کامل برد. او برای اینکه دل از زنگار تعلقات و تعقالات زدوده شود و جسم و جان را صفایی پیدا گردد و مرغ روح را رهی بکوی جانان انتر لازم میدانست که سالک مسالک ربانی در هر دو طریقت عرفانی بریاضت پردازد و تن و جسم را بفرساید تا روح در روان قوت گیرد (۱).

بی ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل

تا کدو خشک نگردید می ناب نیافت ۳/۱۲۳

و خود نیز عمری بریاضت بسر برده و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بمجاهداتی

(۱) در اینجا باید متذکر گردید که صرفیه در رویشان کشمیر این دوره مانند ریشی‌ها و یوگیها بریاضت و مشقتها می‌پرداختند تا تزکیه نفس بشود. یوگ در اصطلاح فلسفه نام یکی از شش مکتب فلسفه هندو است که اصول آن مبتنی بر آداب ریاضت و ورزش بدنی میباشد و جوگی بمعنی مرتاض استعمال گردیده و مقصود از آن آماده شدن فرد برای انجام دادن کار سخت و تحمل مشقات و یا خود داری از خواهش‌ها و لذات است. جوگی با ضبط حواس جسمانی و دماغی درون خود را از جمیع خواهشها و آرزوهای خالی میکند و به عالیت‌ترین حالت که حالت بینخواهشی است میرسد. چون شخص بینخواهش شد پرده از جلوه چشمانش برداشته میشود. در این حالت او بغیر از ذات مطلق بچیزی توجه نمیکند و با جمعیت خاطر بریاضت می‌پردازد تا در مراقبت و مشغولی او خللی وارد نیاید جوگی بهرچه نصیبتش میشود مسازد و مهربان درم. دل است او با آزادگی و بی‌تعلقی و بی‌نسبیتی جمیع حواس خود را مضبوط میگرداند و سپس میتواند به پیروی از طریق ششگانه بذات مطلق راه پیدا کند.

برای اطلاعات بیشتر درباره یوگ و فلسفه‌های هندو رجوع شود به مقدمه سر

اکبر بقلم دانشمند محترم سید محمد رضا جلالی نائینی - تهران - ۱۹۴۰

چند خون دل تران خوردن زدست نفس خویش

سنگ بستم بر شکم بهر شکست نفس خویش ۸/۱۷۸

چنانکه در آداب سلوك و طریقت است باید بحکم اذکرد الله ذکر اکثر از ذکر حق
غافل نبود

غافل از ذکر مشوگر نبود سبحه بدست

رشته بند بر انگشت مکرر بستند ۱۰/۱۴۴

شبانگاهان که پرده ظلمت جهان و جهانیان را پوشانیده است فیضی خاصی دارد که
روز فاقد آنست

نه بیند فیض شب را روز در خواب

بیاض دیده را کی در شنائی است ۱۱/۹۷

در دل شب سالک عاشق راست که بر خیزد و عبادت باری تعالی بایستد و بر ازو نیاز
با معشوق و محبوب ازلی یردازد و از خواب غفلت بپرهیزد

ای دل آگاه شبها پاسبان خویش باش

یک نفس، غافل مشو از خود که خوابت میبرد ۷/۱۵۹

هم، زاهدان ریا کار و سالوس پیشه مخالف است و عقیده دارد آنان دام مکر گسترده
اند و عوام کالانعام را گرد خود فرا آورده اند و در بسیاری جاها شاعر مابدانان حمله کرده
است و از اعمالشان انتقاد نموده

زاهد بی آبرو گر بر لب دریا رود

میشود موج حصیر از زهد خشکش موج آب ۳/۹۲

معذور بود زاهد گر حام نگیرد

کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۲/۱۰۸

سزد گر زاهد خشک است رهبر بی تمیزان را

که نابینا عصا را رهنمای خویش میسازد ۶/۱۵۷

هرگز سخن زاهد دل مرده نگویم
ترسم که لبم همچو لب گور بود خشک
زاهد برد از باغ که چون مهره تسبیح
از چشم بدت دانه انگور شود خشک

۳۵۲/۱۸۳

بود کلید در رزق پارسا مسواک
کجا زدست دهد همچو آسیا مسواک

۶/۱۸۳

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضی نبرد هیچکس از زاهد خشک
سیراب ز موج بوریا نتوان شد

۲/۲۳۲

ای بانته از ذکر خفی دام هوس
مرغ نفست گشته گرفتار تفس
خواهی که دلت گشاده گردد چو حباب
در ترک هوا کوش نه در حبس نفس

۴/۲۳۵

بازار نمد پرشی ارباب ریا
گرم است گرامروز نبا شد فردا
خواهد که ز بوریا بد عوی برخاست
چون شعله خص زود نشیند از پا

۴/۲۲۶

زبزم می بردای محتسب که دستارت
چو پنبه ۶ سرمیناست بار نحا طرها

۳/۶۶

پیرشد زاهد و از راز درون بینبراست
قدخم گشته او حلقه بیرون در است ۱۲/ ۹۵

نماز پارا بی مطلبی نیست
سلام او سلام دوستایی است ۳/ ۹۷

در هر نماز دست بزانو چرا زند؟
زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته است ۲/ ۱۱۶
و بالاخره او از زاهدان ریا کار و محتسبان کنه جو کناره میگیرد و صحبت رندان پاک
سرشت را بر آنان ترجیح میدهد

محتسب خواهی کنی بیکار گر خمار را
ششه های دانه انگور میباید شکست ۳/ ۱۱۸

با مرده دلان چند نشینی به مساجد
خمخانه نشین باش که خم زنده بگور است ۹/ ۱۰۴
او مرد وسیع المشرب و پیرو صلح کل بود. حق و حقیقت را در هر حایمی که باشد
یکی میدانست و فرق دیر و حرم را روا نمیداشت

رشته را از پنبه توحید تا منصور یافت
اختلافی در میان سبزه دزنار نیست ۷/ ۱۰۳
چشم هر کس که شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور زهر سنگ تواند دیدن ۱۰/ ۲۱۱

او عقیده دارد که سالک در سلوک محتاج پیرو رهنما است و بدون راهنمایی نمیتوان
مراحل را بخوبی پیبرد

سالک نرسد بی مدد پیر بجای
بی جور کمان ره نبرد تیر بجای ۹/ ۲۲۱

دلي باوجود اين آنكه در راه طلب "دستگير" طلبد از پيشرفت باز ميمانند و نميتوانند
نبوغ خود را چنانكه بايد و شايد بظهور رسانند و مثال آنان كه بكسان ديگر متكي اند
چون آسيا سنگ است كه همراهه بگردد قطب و محور بگردد و بجايي نرسد

- دستگير آنكه طلب كرد رهي پيش نرفت
آسيا گرد عصا گشت بجاي نرسيد ۸/۱۳۹
در راه فنا حاجت همراهه دگر نيست
چون شمع پس قافله اشك روان باش ۴/۱۷۷
او مرد آزاده اي بود و براه قناعت و آزادگي قدم برميداشت
روشن بقناعت شود آئينه باطن
ماهي كه دل افروز بود نان جوين است ۵/۹۸
كاري بفلك مردم آزاده ندارند
هر سرو كهديديم غني نھاك نشين است ۱۰/۹۸
مرا جمع است اسباب تعلق ليك آزادم
سراپا پنجه ام چون سرو داماني نميگيرم ۶/۱۹۶

و بالاخره

- آزاده ام زتيد زمين چون نهال شمع
بردم فرو به آب دگل خویش ريشه را ۵/۸۰

فصل پنجم

بررسی اشعار غنی و سبک آن

۱- تعداد اشعار و ذکر نسخ مطبوعه و منخطوطه دیوان غنی

شاعر ما بشهادت شاگردش مسلم به جمع آوری اشعار خود پرداخت و بقول او
”سخنی چند که از ذات شریفش یادگار مانده بود و جز بصفحه روزگار ثبت نمی نمود
و خلفی چند که طبع لطیفش بجای خود نشانده چون یتیمان بی پانمان در سفینه های
مردم کوچه بکوچه میگردید پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد و سخنان بیاضش
صورت دیوان گیرد رشته حیات از هم گسینمت“ (۱) سپس مسلم که بشاگردی غنی ”علم
مفاهرت میافراخت“ در همان سال وفات شاعر (۲) اشعارش را جمع کرده بصورت دیوانی
ترتیب داد. دلی تذکره نویسان در این مورد نیز اختلاف دارند و نظریات داستانهای
متعدد بیان داشته اند. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء منویس (۳) - ”دیوانش
که سراپا انتخاب است مرزا محمد علی ماهر ترتیب داده چنانکه دیوان میر معز و ناصر علی
را فقیر تدوین نموده“ و سپس اشعاری را که میر معزالدین موسوی (احتمالاً برای بیاض
خود) انتخاب نموده درج میکند. دیگر میر حسین درست سنبهلی است که ضمن ذکر
داستان ملاقات صائب با غنی و پرسیدن معنی کلمه کراپن اضافه میکند (۴) ”غنی
دیوان خود را که از لك (۵) بیت برگزیده و هزار بیت بیافتی نگه داشته و باقی را

(۱) و (۲) دیباچه دیوان غنی - سرینگر - ص ۵۵ (۳) کلمات الشعراء ص ۸۴

(۴) تذکره حسینی ص ۲۲۸ - ۲۲۹ (۵) لك یعنی صد هزار

بآب داد و او پیش میرزا گذاشت. در قول این سه تن سه نظریه مختلف درباره ترتیب
دهنده دیوان ابراز شده است.

۱- غنی اشعاری از دیوان خود انتخاب و سپس بقیه اشعار را از بین برد

۲- محمد علی ماهر دیوان غنی را ترتیب داد

۳- مسلم شاگرد غنی بکملک همشاگردی بنام ملک شهید دیوانش را ترتیب داده است
تذکره نویسان بعدی هر یکی نظریه ای را تأیید کرده اند (۱). از مطالعه این اقوال
چنین برمیآید که غنی در اواخر زندگی بترتیب اشعار خود توجهی داشته ولی مرگ با و
فرصت این کار را نداد و بعد از وفاتش شاگرد او مسلم بترتیب و تدوین دیوان پرداخته
و در همان سال وفات غنی آنرا تکمیل نمود. ولی بیشتر تذکره نویسان که از همه مهمتر
محمد افضل سرخوش معاصر غنی است ترتیب و جمع آوری اشعار را به محمد علی ماهر
نسبت داده اند و فهرست نگاران نسخ خطی کتابخانه های معروف دنیا نیز قول
سرخوش را پذیرفته اند ولی آنرا در این مورد اشتباه دست داده است مثلاً والدیمیر

(۱) صاحب سفینه خورشکو مینویسد — "چنانچه از کشمیریان کهنسال شنیده ایم مسلم
شاگرد غنی دیباچه دیوانش نوشته گویند شش ماه صاحب فراش مانده در این
ایام تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه تازه و کارآمدگی بردنگهداشت و باقی
بحضور خود مطالعه و ضایع ساخت. " مولف واقعات کشمیر مینویسد — "دیوانش که
سراپا انتخاب است میرزا محمد علی ماهر ترتیب داد" در مخزن الغرایب آمده — "از
تمام دیوان خود دو هزار بیت چید و باقی را شست" و علی ابراهیم خان در صحف ابراهیم
نوشته است "دیوانش میر محمد علی ماهر ترتیب داده و بقولی در حالت استیلاي مرض
تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه لایق دانست نگاه داشت و باقی را بآب
انداخت از اینجاست که غزلش اکثریک بیت و دوزبیت و بعضی بی مطلع و بی مقطع است"
و صاحب تاریخ حسن گوید — "دیوان اشعارش که میرزا محمد
علی انتخاب کرده است شاهد کمالات اوست"

م تاریخ حسن جلد ۴ ص ۱۹

ایوانف در فهرست نسخه های خطی مربوط به انجمن آسیائی بنگال دیباچه دیوان غنی را که نسخه ای از آن تحت شماره ۷۷۴ (۱) مندرج است به ماهر نسبت داده است ولی نگاهی به نسخه مذکور اشتباه ایوانف را آشکار میسازد که این دیباچه تحریر مسلم شاگرد غنی است. همچنین چارلز ریور در فهرست نسخه های خطی موزه بریتانیا این اشتباه را تکرار کرده است و دیباچه ای را که باین رباعی

ای ذات تو سر دفتر افراد وجود
هر بود و نبود را از بود تو نمود

تا در صف جمیل تو نیامد بمیان
حرفی بجهان نبود از گفت و شنود

شروع میشود دیباچه ماهر میداند در حالیکه همین دیباچه در تمام نسخ چاپی موجود و بدون تردید تحریر مسلم است واد تقریباً پس از ۱۶ سطر بنام خود تصریح میکند و میگوید "اما بعد مسلم مجرم بعرض میرساند" علاوه بر این تاکنون نسخه ای بدست ما نرسیده است که ازان بتوان استنباط کرد که مرتب و محرر آن محمد علی ماهر است.

اشعار غنی بطوریکه گفته شد در همان سال وفات شاعر جمع و بشکل دیوان درآمد. این دیوان که در سال ۱۰۸۰ هجری یعنی فقط یکسال بعد از وفات غنی آماده شد در اکادمی فرهنگ و هنر زبانها متعلق به استان جمو و کشمیر موجود و بدون تردید قدیمترین نسخه دیوان غنی میباشد. آقای علی جواد زیدی در مقدمه ای که بر دیوان غنی چاپ سرینگر اضافه کرده اند شرح ۱۹ نسخه خطی را که در کتابخانه های معروف هند و انگلیس موجود است و در هنگام ترتیب و چاپ دیوان از آنها استفاده شده ذکر کرده اند (۲). از آنجمله ۷ نسخه از کتابخانه عمومی خدای بخش واقع در شهر پاتنا (هندوستان) و سه نسخه از هر یکی از کتابخانه های کشمیر و انجمن آسیائی بنگال در کلکته و کتابخانه رضا در شهر رامپور (هند) و یک نسخه از هر یکی از کتابخانه شخصی قاضی عبدالودود در پاتنا و

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the
Collection of the Asiatic Society of Bengal by W. Ivanow
page 351

(۱) دیوان غنی سرینگر ص ۴۹ - ۵۲

مسجد جامع بمبئی و موزه بریتانیا لندن میباشد. علاوه بر این کتابخانه های دیگر دنیا نیز دارای نسخ این دیوان میباشد و ما اینجا از دو نسخه دیگر ذکر میکنیم. نخست نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس که در جلد سوم فهرست بلرشه (۱) (E. Blochet) صفحه ۳۹۵ تحت شماره ۱۹۰۶ ذکر شده ولی فهرست نگار تخلص شاعر را غنی لاهیجانی نوشته است در صورتیکه از مطالعه مشخصات شاعرمانند اسم (محمد طاهر) رسال وفات (۱۰۷۹ هجری) و همچنین توضیح مطالب دیوان که در فهرست نگاشته شده چنین برمیآید که منظور او غنی کشمیری است و نسبت لاهیجانی یا اشتباه بلرشه است یا سهو کاتب نسخه. این نسخه در آخر قرن هفدهم یا آغاز قرن هیجدهم میلادی بنحط نستعلیق نوشته شده است. دیگر نسخه ایست که ذکر از آن در کتاب "الذریعه الي تصانیف الشیعه" (۲) آمده. این نسخه متعلق بآقای سید جعفر الشیرازی الرانگونی مقیم سامراء میباشد و در آخر آن رباعی که مسلم بروفات غنی سروده و از مصرع پنهان شده گنج هنری زیر زمین

تاریخ وفات برمیآید نوشته شده است. علاوه بر این خانبهادر شیخ عبدالقادر سرفراز (۳) در فهرست نسخ خطی کتابهای عربی و فارسی دارد و دانشگاه بمبئی دیوان غنی را تحت شماره های ۳۸ صفحه ۱۱۰ و شماره ۹۱ صفحه ۱۶۹ ذکر میکند و مثنوی را بنام "جنگ نامه" تحت شماره ۱۲۵ صفحه ۲۰۸ به غنی نسبت داده متذکر میگردد

Bibliothèque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans (۱)
 par E. Blochet, Bibliothèque caire a la Bibliothèque Nationale.
 Tome Troisième. Nos.

(۲) الذریعه الي تصانیف الشیعه تالیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهرانی القسم الثالث
 من الجزء التاسع - چاپ تهران ص ۷۹۳

A descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdu (۳)
 Manuscripts in the Library of the University of Bombay,
 by K.B. Sheikh Abdul Qadir-e-Sarfraz - 1935.

که این مثنوی را غنی درباره جنگ میان ادرنگزیب عالمگیر و برادرش دارا شکوه نظم کرده است (۱) در برای اثبات مدعای خود این شعر را بعنوان دلیل نقل میکند -

غنی چون بر صف آن جهان برتر است بمقصود باز آمدن بهتر است
آقای علی جواد زیدی در مقدمه دیوان غنی (۲) این شعر را اینطور نوشته اند -
غنی چون زو صف آن جهان پرور است بمقصود باز آمدن بهتر است

ربنا بر این میبینیم که اینجا کلمه غنی بعنوان تخلص نیامده بلکه بمعنای "بی نیاز" و بعنوان صفت "جهان پرور" استعمال شده است. ربنا بر این دلیل فهرست نگار صحیح نیست و نمیتوان قبول کرد که جنگ نامه مزبور مربوط به غنی است. همچنین نسخه شماره ۶۸ / ۲۴۱۹ کتابخانه خدا بنمش در پاتنا دارای اشعار و غزلیات در باغیات الحاقی است که بعضی از آنها از ابر طالب کلیم میباشند و در دیوان او موجود است
قدیمترین نسخه چاپی دیوان غنی چاپ مطبع مصطفائی در شهر لکنئو (هندوستان) است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری طبع گردید و آخرین نسخه آن تا سال گذشته چاپ مطبع نو لکشور لکنئو بود که در سال ۱۹۳۱ میلادی برای نهمین بار چاپ شد. تازه ترین نسخه چاپی دیوان غنی کتابی است که اکادمی هنر و فرهنگ دزبانهای هندو کشمیر بعد از مقابله و تطبیق با نسخه های خطی و چاپی و بیاضهای شخصی با مقدمه ای از علی جواد زیدی در سال ۱۹۶۴ از سرینگر چاپ کرده است

This is a poem by Ghani describing the war between (۱)
Alamgir and his elder brother Dara Shokouh. It occupies
ff 42-58 and begins with

خدایا همه ملک عالم تراست جهان پادشاهی مسلم تراست
On ff. 143 b, there occurs the takhlilus of the poet in the
following couplet

غنی چون بر صف آن جهان برتر است بمقصود باز آمدن بهتر است

(۲) دیوان غنی ص ۱۹ - ۲۰

دیوان غنی دارای غزلیات - قطعات - مثنویها - قصاید - رباعیات - و مفردات است. از اقوال تذکره نویسان و اظهارات مسلم چنین برمیآید که اشعار غنی تمام و کمال بما نرسیده است و موید این مطلب آنست که غزلیات غنی که بهمارسیده بیشتر ناقص و چنانکه پیشتر هم اشارت شد غزلیات دو بیتی و سه بیتی و چهار بیتی در دیوانش بسیار است و از اینجا معلوم میشود که جامع دیوان به هر بیتی که دسترسی پیدا کرده آن را در دیوان جا داده است و بنا برین شمارش تعداد صحیح غزلیات با شرحیکه فوقاً گذشت برای ما میسر نیست ولی میتوان تعداد ابیاتی را که بشکل غزلیات و یا غزل پاره ها در دیوان موجود است ۱۱۶۸ بیت دانست. غزلیات غنی اغلب به اوزان مانوس است و بهر هزج و مضارع و رمل بکار برده است.

تعداد رباعیات موجود در دیوان غنی چاپ سرینگر ۹۲ است ولی دو رباعی از آن ناقص است. از جمله ۹۰ رباعی دو در نعت حضرت رسول اکرم یکی در مدح اورنگ زیب پادشاه یکی در هجو طغرای مشهدی - یکی در تعریف قلندر شاعر و سه رباعی در رثاء نوشته شده است. موضوع بقیه آنها تقبیح زاهدان ریاکار - شکوه از مردم در روزگار - شکایت از بیماری در رنجهای بدنی توصیف بهار در وصف شراب و نیز موضوعات اخلاقی - عرفانی و فقر و استغناء است.

در دیوان غنی سه مثنوی کوتاه هم به چشم میخورد. یکی از آنها در هجو پسر حجام مشتمل است بر ۲۸ بیت. مثنوی دوم شتائیه است مشتمل بر ۳۹ بیت که در وصف زمستان نوشته شده. این مثنوی در دیوان چاپ نرگشور موجود نیست فقط بیت اول آن جزرتك بیتها نوشته شده است. این مثنوی در دیوان غنی چاپ سرینگر از نسخه خطی متعلق به قاضی عبدالودود در شهر پاتا نقل و چاپ شده است و غیر از آن در نسخه های دیگر بطور کامل موجود نیست. مثنوی سوم مثنوی است سه بیتی که در پایان آن شاعربیت حافظ شیراز را تضمین میکند و آن اینست

هندوی دیدم که مست از عشق بود	گفتهش زین جستجویت چیست سود
در جوابم گفت آن زنار دار	نیست در دستم عنان اختیار
”رشته در گردنم افکنده دوست	میبرد هر جا که خاطر خواه ارست“

از قطعات موجود در دیوان غنی سه قطعه در تاریخ وفات ابرو طالب کلیم - میر
الهی و اسلامخان است و دو قطعه در ذکر درد اعضا و هجر اسپ . این قطعات کوتاه
است و مجموعه ابیات آنها ۳۱ میباشند .

همانطوریکه که در ذکر سیرت غنی گفته شد او شاعر مدیحه سرا نبود و تصاید یک
او سروده در مطالب اخلاقی و صفت زمستان و یاد در وصف بیماری خود است و تعداد
ابیات این تصاید ۷۷ میرسد .

دیوان غنی دارای مفردات بسیار است بطوریکه در ردیف الف ۶۷ و ردیف ت
۱۰۲ و ردیف دال ۱۴۴ - ردیف ش ۲۰ و ردیف میم ۷۵ و ردیف نون ۳۲ و ردیف یا ۶۵
نرد است . ردیفهای جیم و حای و خای و غای و طای هر یک یک فرد در ردیفهای و او و
راء و غین و گات سه بیت و ردیف کاف و لام چهار بیت و ردیف باء و قاف ۵ و ردیف
زاء و های هر ۶ بیت دارد که مجموعه این مفردات به ۵۱۱ میرسد .

چون تمام ابیات دیوان غنی را جمع کنیم تعداد آن به ۲۰۳۹ بیت میرسد ولی مطمئناً
شاعر ما خیلی بیش از این شعر سروده است که جامع دیوان به بقیه آنها دسترسی پیدا
نکرد و یا آنها را نه پسندید و در دیوان جا نداد . این حدس از قول خود غنی تأیید میشود
و در بعضی مواضع دیوانش بکثرت شعر گوئی خود اشاره کرده چنانکه گفته است -

مارا چو شمع مرگ برد جا مشی غنی

اظهار زندگی بزبان میکنیم ما ۸/۶۸

ما بصد معنی باریک نگر دیم همروش

گهر است اینکه بیک رشته دهن میبندد ۵/۱۶۱

و نیز چنانکه گویند در اثر اشتغال بشعر و استغراق در نظم اشعار گوشه نشینی گزیده بود .

کرده ز جهان شغل سخن گوشه گزینم

تا خامه مسافر شده من بمانه نشینم ۲/۱۹۴

گرفته از اشعار یک قطعه منثور نیز از غنی بجای مانده است که بدیوان غنی چاپ
سرینگر ملحق شده است و این قطعه را غنی بطوریکه از مطالب آن برمیآید برای
دفاع از اتهام سرقه شعر و خطاب به « نغمه پردازان بزم سخن آرائی » نوشته است

حکایت این سرقت بدین منوال است . کاتبی این بیت غنی را

نی جای درون رفتن و نی پای برون شد در مانده این دایره ام همچو جلاجل

به منتصب التواریخ بدایونی الحاق نمود و چون بیت مذکور قبل ازین بنام غنی شهرت یافته بود بعضی دشمنان شاعران را متهم بسرقت کردند . شاعر حساس ما از این اتهام بی اساس رنج بسیار برد و تا وقتیکه موضوع بعد از تحقیق آشکار ، اتهام بر طرف و خیانت کاتب ظاهر نشد غنی به سنجگویی و شعر سرایی دهن نگشود و این نشر را بعدا بعنوان دفاع از خود نگاشت و در پایان آن " از سخن پردازان انصاف پیشه و معنی طرازان عدالت اندیشه " تقاضا نمود " که اگر این بیت را در نسخه ای از نسخ تاریخ بدایونی مرقوم یا بند حمل برالحاق مضمون دزدی را بنحاطر راه داده گناه کاتب برگردن شاعر نبیندند " (۱) .
و این قطعه نشر را به این بیت بانجام میرساند —

برنداریم ز اشعار کسی مضمون را طبع نازک سخن کس نتواند برداشت

۲- تحلیل مضامین اشعار

قسمت اعظم اشعار غنی در مضامین غنائی است و این اشعار را میتوان بچند دسته تقسیم کرد . قسمتی از اشعار در توصیف بهار مناظر طبیعی و گل و ریحان و سنبیل و ضیهران و نرگس و شمشاد و سرو آزاد سروده شده است چون —

دامن مطرب منده از دست در فصل بهار	
رشته ۶ گلدسته ۶ عیشت بود تار رباب	۴/ ۹۲
از بهجالت بر نمیدارد چو نرگس سرز پیش	
هر کرا فصل بهاران نیست در ساغر شراب	۲/ ۹۲
نوبهار است چمن رونق دیگر گون یافت	
شاه انجم بجهان دولت روز افزون یافت	۳/ ۱۱۳

(۱) دیوان غنی چاپ سرینگر ص ۲۵۹

تا فصل بهار روی به گلشن آورد

هنگامه افسرده دلی بر هم خورد

از حیرت عشق و شوخی حسن بباغ

۴/۲۳۲

بلبل به سبد گل به تفس باید برد

سبزه دشت اگر هو شر با نیست چرا

۳/۱۹۳

هر که دیوانه شود دامن صحرا گیرد

بیا بلبل ببین در پرده گل آفتابی را

۷/۸۳

چرا از سادگی محبوب خورد کردی نقابی را

آشیانش گره خاطر گلبن باشد

۴/۱۲۸

عندلیبی که ز گل میل بنحا شاک کند

ای عندلیب بهر تماشای عکس گل

۴/۱۲۷

بر روی آب همچون حباب آغیانه بند

موسم گل میرود تا چشم بر هم میزنی

۶/۱۷۱

همچو نرگس جامه ها بر سرمکش در نو بهار

غنی در وصف زمستان و سرما نیز اشعاری سروده است که یکی از آنها این رباعی است

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشم

گرده دست زمینا می گلرنگ کشم

رشته شد تن من از توجداکی باشد

۲/۱۹۰

که چو گلدسته ترا در بر خود تنگ کشم

دیگر تصیده ایست بمطلع

موسم سردی شده سرگرم یخ بندیست آب

۳/۲۵۴

بط اسیر بیضه فولاد گردید از حباب

و نیز مثنوی کوتاهی است بعنوان شتائیه که مطلع اش اینست

در این موسم از بسکه یخ بسته آب

۱/۲۳۶

شد آئینه خانه سرای حباب

اصولا این اشعار نسبت به اقسام دیگر کمتر است. قسمتی در معاشقات و
مغازلات و وصف مهروریان سیمین پیکر و شاهدان دلبر است و بیان زیبایی اندام
و اعضای آنان مانند

- آن چشم مست باده کشی را چو عام کرد
۵/۱۳۳ نرگس زریکه داشت همه صفت جام کرد
رخ زرد من آن چشم سیاه را در نظر باشد
۶/۱۳۱ محک را هر کجا بینی سر و کارش به زرباشد
مگر در وصف چشمش نسخه ای خواهد که بنویسد
۲/۱۹۸ که نرگس را دوات رخساره و کاغذ بکف دیدم
ز دراز دستی حسن شب و روز داد خواهم
۳/۱۹۵ بزمین رسیده زلفت ز فلک گذشت آهم
کمان چو پیش ابرویش بدعوی رفت از خجلت
۷/۱۷۹ تهی کرد آنچنان قالب که آردند بر درخشش
هر کس شراب آن لب جان بخش خورده است
۳/۱۰۷ آب حیات در نظرش خون مرده است
مژه ام بر مژه از جوش حلاوت چسپید
۳/۹۴ دیدم از بسکه بنحواب آن لب شیرین امشب
زنده نتوان بود بی لعلت که مشتاق ترا
۲/۱۰۵ یال شیرین تر یا جان شیرین بر لب است

از رنج فراق و شوق وصال و رشک رقیب در عشق به حبیب و جور روزگار غدار و در
جدایی از یار نیز فراداد یاد شده است

- ز بیم هجر و امید وصال آن محبوب
۲/۹۳ گدانت خامه و بالید در کفم مکتوب
خاک از تیغ فراقم بجگر زخمی داشت
۶/۱۰۱ کفم مرهم کافور بران زخم گذاشت

د صف مي يا قوت رنگ د شراب چون زنگ و مجالس باده گساري و باده پيمائي که اصطلاحاً
نهمريات گويند نيز فرادان آمده است

به بزم مي پرستان سرکشي بر طاق نه زاهد
۴ / ۵۸ که ميريزند مستان بي محابا خون مينا را
بعد مردن هم نگردم سيرا از صهباء کشي
۹ / ۶۲ مي به خم نوشم چو گردم خالك در مينخانه ها
به مجلسي که برد باده از لب دلدار
۷ / ۱۷۰ مي دو آتشف باشد بجای آب نهمار
در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ريا نتوان شد
فيضي نبرد هيچکس از زاهد خشک
سیراب ز موج بوريا نتوان شد
۳ / ۲۳۲

ديوان غني از فرائد تاريخي خالي نيست و برخي اشارات و دلالتها بوقايع و حوادث
تاريخي در آن مي يابيم مانند مراغي که در حق شعراء و معاريف عهد هود سروده است
که ضمناً ماده تاريخ آن حادثه را نيز در بردارد و از آن جمله قطعاتيست که در وفات
کليم و مرگ ميرالهي شاعر و وفات اميرالامراء اسلام خان سروده است. در بعضي موارد اوضاع
کشمير را نمايانده است مانند بيت زير -

گلشن کشمير را امسال شادابي کم است
۶ / ۹۴ گر گل ابری نمايان است آنهم بي نم است

و اين بيت

خلق سرگردان همه از قحط آب و دانه اند
۴ / ۱۲۰ هرکرا ديديم غير از آسيا در گردش است

له اشارت به قحط و غلا در ديار کشمير کند. همچنين اشعار يکه دال بر خصوصيات
فردی و حيات شخصي شاعر باشد نيز در ديوان او يافت ميشود و نمونه هاي ازان را در
حين ترجمه احوال او ياد کرديم

اعلام تاريخي و جغرافيايي و اسماء كتب و بلاد و رجال و معارف و انبياء و اولياء و شعراء و عرفا و غيره آنچه در ديوان غني آمده است ذيل با ذكر صفحه ياد ميكنيم

آدم	۱/۹۵ و ۴/۹۴	شيرين	۳/۱۳۷ و ۱/۱۶۱
	۳/۱۳۴ و		۷/۲۱۶
اسلام خان	۸/۲۵۰	ضحاک	۳/۱۶۸ و ۴/۱۶۴
الهي	۱۰/۲۴۱		۱۱/۲۵۱
ايران	۲/۱۵۲	طغرا شاعر	۱/۲۳۴
برتراب	۶/۲۲۴	طور	۱۴/۲۵۵
بولهب	۶/۲۲۴	عرفي	۷/۲۳۳
بيستون	۷/۲۱۶ و ۹/۱۳۷	عيسي	۱۰/۱۶۷ و ۱۰/۱۰۷
جام جم	۵/۷۰	نرهاد	۲/۱۲۰ و ۱۱/۱۰۴
جم	۹/۲۵۱ و ۱/۸۰		۳/۱۵۵ و ۴/۱۴۸
جمشيد	۶/۵۹		۷/۲۱۶ و ۱/۱۶۱
نصرو	۱/۱۶۱ و ۳/۱۳۷	نغفور	۶/۱۵۴ و ۸/۷۸
نخضر	۶/۱۵۹ و ۲/۱۰۶	فلاطون	۶/۲۵۱
	۶/۲۲۲ و ۳/۱۷۷	قارون	۱۰/۲۴۲
رفيع شاعر	۳/۱۷۴	تدسي	۵/۲۴۹
زليخا	۴/۱۳۷ و ۳/۹۳	قلندر	۷/۲۳۳
	۷/۱۴۶	کربلا	۳ و ۲ و ۲/۱۳۶
سکندر	۱۲/۱۳۳ و ۴/۱۲۲		۱۴/۲۵۱
	۷/۱۴۰	کشمير	۴/۲۲۵ و ۳/۱۱۴
سليم	۵/۲۴۹	کعبه	۱۲/۶۴
سليمان	۳/۲۳۵ و ۱/۱۷۲	کليم	۱۴/۲۵۵ و ۷/۲۴۹
سنجر شاعر	۷/۲۳۳	کنعان	۱۲/۷۲ و ۷/۵۸
شيرين	۲/۱۰۵ و ۱۱/۱۰۴		۱/۲۲۳ و ۹/۷۳

۸/۶۹	وادی ایمن	۳/۱۳۷ و ۵/۱۷۱	کرهکن
۲/۱۵۸ و ۴/۹۴	هندوستان	۵/۲۰۶	
۴/۲۲۵ و ۷/۲۲۴		۳/۱۱۴	لسیلی
۳/۱۴۸	یدبیضا	۹/۱۳۷ و ۹/۱۰۵	سجانون
۴/۱۳۷ و ۳/۹۳	یعقوب	۲/۲۰۶ و ۹/۱۴۴	
۷/۲۴۷ و ۱/۱۵۱		۱۰/۲۱۹ و ۹/۲۱۲	
۵/۱۱۳ و ۳/۹۳	یوسف	۱۲/۹۸ و ۳/۵۹	مسیحا
۴/۱۳۷ و ۳/۱۲۱		۳/۱۲۱ و ۱۲/۷۲	مصر
۴/۱۶۲ و ۷/۱۴۶		۳/۲۲۰	
۳/۲۲۰ و ۲/۱۶۶		۱۲/۲۵۳	مطفی
۱/۲۲۳ و		۱/۱۸۶ و ۷/۱۰۳	منصور علاج
.....		۷/۲۱	موسی

چنانکه قبلا نیز اشارت شد غنی بسبب استغناء ذاتی و مناعت طبع و علوهیت بستایش جابره ۴ ستمگر یا سلاطین دادگر و وزراء و امراء پندارنده و زبان به مدح نیالوده و چون برخی شاعران درون همت چنین لفظ "در دری" را بهمانند حکیم قبادیان "در پای خوکان" نریخته و تنها مدیح و ستایش که میتوانیم در دیوانش بیابیم در رباعی در نعت حضرت محمد رسول اکرم صلعم (ص ۲۳۵ و ۲۴۲) و در بیت در مدح شهدای کربلا (ص ۱۳۶) و یک رباعی احتمالا در ستایش اورنگزیب عالمگیر (ص ۲۳۶) و یکی در تعریف قلندر (ص ۲۳۳) میباشد. غنی را مثنوی است که در ذکر حجام سروده است و یا این بیت آغاز میشود.

مرا بر تن زیبائی گشت هر مر

شوم در وصف حجامی سخننگو ۱/۲۴۴

و نیز در ضمن مفردات بیتی در وصف او دارد

ز نقد بی نیازی کیسه ۴ او آنچنان پر شد

که از دست کسی چیزی بجز ناخن نمیگیرد

غنی همچنانکه به مدیح لب نیالوده از هجا نیز بری بوده و از رکاکت الفاظ و

بذات لسان دور بوده . هیچگاه در بیان مقاصد و احساسات خود حتی در مضامین عاشقانه
 و امثال آن عفت کلام را از دست نداد و شعر را که " لطیفه الهی " اش خوانند بدستخانی یاره
 و بیپرده بی ارج نساخته است . تنها در ضمن رباعیات او با عیبی می بینیم که در دم
 حاسدی " طغرا " نام سروده است

طغرا که بود روح کشیفش چو جسد

با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد

گوید که برند شعرش ارباب سخن

نامش نبرند تا به شعرش چه رسد ۱/۲۳۴

میل به تجرد و نحوی عزلت گزین گوشه نشین غنی و محیط پرورش و نشأت او با
 روح حماسی و رزم جریانه منافات کلی داشت و لهذا غنی هیچ شعر رزمی نسروده و
 شاید اگر هم میسروده دارای اهمیت و لطیفی نبود . در جزء مفردات بیتی می بینیم که
 وصف رزمگاه است

رزمگاه از تیرها گشته نیستان قلم

همچو شیر بیشه آید در نظر شیر علم ۵/۱۹۵

و این یگانه شعر رزمی شاعر ما میباشد .

قسمتی از اشعار نیز وصف الحال شاعر است و بیان آلام و مصایبی است که از جور
 گیتی بدو روی نهوده و تنش را فرسوده و ضعف قوای او را عارض گشته و دیده اش از
 نیرو افتاده مانند قصیده ای که به مطلع

روز و شب از بسکه زمین گیرم ز درد دست و پا

پیکر من میزند پهلوی بنقش جوریا ۱۱/۲۵۲

و قبلا نیز قسمتی از اینگونه اشعار را یاد کردیم و ذیلا برخی از آنها را مینگاریم

گشتم چنان ضعیف که چون نور مهر و ماه

پشتم ز بار سایه دیوار بسکند ۹/۱۴۴

بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس

سیر پای من درون کوچه کفش است و بس ۴/۱۷۴

حبان بلب از ضعف نتواند رسید

۳/۱۹۸ ما بجزور ناتوانی زنده ایم

نماند از ضعف تن آخر بجز نامی زمن باقی

۷/۱۹۹ نگینی مینماید گر نهند آئینه در پیشم

از ضعف دست بامن گیرائی نماند دست

۱/۲۰۸ آخر چسان توانم راه عدم گرفتن

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم

از گرمی تب گداحت جسم زارم

جز نام نشان نماند از پهلوی من

۱/۲۳۹ اکنون گویا چو حرف پهلر دارم

در امور اخلاقی و تربیتی و حکمی نیز اشعار بسیار در ضمن غزلیات و قطعات و

مفردات غنی آمده است و شاعر با هنرمندی خاص مطالب تربیتی و فلسفی و نکته‌های

اخلاقی را در ضمن تمثیلات زیبا بیان داشته است مانند

روشن بقناعت شود آئینه باطن

۵/۹۸ ماهی که دل افروز بود نان جوین است

تربیت را چه اثر گر نبود استعداد

۵/۱۶۸ آسیا صاف چو آئینه نگردد ز غبار

ای صاحب هوش عیب می نوش بپوش

بیهوشی مردم بته هوش بپوش

بینی ز کسی اگر بدی یا شنوی

۱/۲۳۶ در پرده چشم و پرده گوش بپوش

ای دل نهمری فریب ارباب دغا

۲/۲۲۶ غافل نشوی ز دشمن دوست نما

بدگر چه دمی چند به نیکان بنشست

سر رشته نیکیش نیفتاد بدست

از تیره دلی پاك نشد خاکستر
هرچند که با آتش و آینه نشست

۲/۲۳۰

هر کس که بنحیشتن گمانی دارد
چون در نگری عیب نهانی دارد
عریست که در باغ جهان گردیدم

۲/۲۳۳

هرمیوه که دیدم استخوانی دارد
گرنیل شری پای منه بر سر مور
غافل مشو از جوهر تیغ پر مور
عالم شده در چشم سلیمان تاریک

۱/۲۳۵

تا گشته عیان سیاهی لشکر مور
ز نهار مکن تکیه بر افتادن سرکش

۵/۱۷۸

افتادن سرکش بود افتادن آتش
از نم احسان کس دست طلب را تر مکن

۹/۱۷۴

آبرو خواهی بنان خشک چون آینه ساز
بر تواضع های دشمن تکیه کردن ابله‌ایست

۱۰/۷۱

پای برس سیل از پا افگند دیوار را

مضامین عرفانی نیز در اشعار غنی آمده و ادصافیکه از عزلت و خلوت و فقر کرده
است خود از معانی صوفیانه و عارفانه بشمار میرود. مصطلحات عرفانی مانند تجرد
و تجرید و سالک و پیر و فنا در اشعارش دیده میشود مانند

یوسف مصر تجرد (۱) دانند

۳/۱۲۱

پیرهن هیچ کم از زندان نیست

(۱) "تجرد بضم برهنه کردن و شمشیر از نیام بدر کشیدن و بریدن شاخهای درخت تا
آزاد شود در اصطلاح درویشان تجرید از حلاقی و علایق و تفرید از خود" دیوان
غنی چاپ نولکشور سال ۱۹۳۱ میلادی ص ۴۹ حاشیه ۱

- سالک نرسد بي ملد پير بجای
 ۹/۲۲۱ بي جور کمان ره نبرد تير بجای
 عاشق بفنا سير ز معشوق نگرده
 ماهي طلب آب کند گرچه غذا شد
 عنان نفس کشیدن جهاد مردان است
 ۸/۱۰۳ نفس شمرده زدن کار اهل عرفان است
 بي رياضت نشود نشئه عرفان حاصل
 ۳/۱۲۳ تا کدر خشک نگرديد مي ناب نيافت
 از سلوک صاحب باطن کسی آگاه نيست
 ۷/۱۱۱ ميرود بر آب و نقش پای او در راه نيست
 ۳- نقد اشعار و سبک آن

در عهد شاعر ما چنانکه از تذاکر و تواریخ و قرائن شعری شعراء و تصریح برخی از آنان برمیآید شعر گفتن به ابتذال کشیده بود زیرا هر نااهلي با انگیزه ۶ حسن شهرت طلبی با عدم مایه علمی و ادبی به شعر گوشتی میپرداخته است و بدین سبب است که برخی شاعران نیکو سخن و مایه در مجبور به صمت و سکوت میشدند و آنانکه میدان را در دست نااهلان میدیدند بگوشه عزلت میخیزدند و در تنهایی و خلوت سکونت میگزیدند چنانکه غنی نیز باین امر اشاره میکند

- آنرا که بود در همه فن دست تمام
 نامش نبرد ز بی تمیزی ایام
 طفلی که ز بوستان بنحواند در قی
 ۵/۲۳۸ چون سرو بر آورد ز موزونی نام
 لاف موزونی زند مانند سرو
 ۷/۲۱۴ هر که خوانده صفحه ۶ از بوستان
 از بسکه شعر گفتن شد مبتذل درین عهد
 ۶/۲۱۵ لب بستن است اکنون مضمون تازه بستن

این متشاعران بی مایه با سرقت اشعار دیگران میخواستند نام "شاعر" بر خود گذارند و گفته تاج الحلاوی "از مجموع صنایع شعرا این صنعت را انتخاب کرده اند و در آن باب بغایت چالاک دماهرند" (۱)، و اشعار غنی نیز از سرقت یغماگران ادبی مضمون نبوده است چنانکه در اشعاری چند به سرقت اشعار خود اشارت کرده می گوید:

یاران بردند شعر ما را

افسوس که نام ما نبردند ۵/۱۶۵

ز مضمون دزدی یاران نمیباشد غمی ما را

چنان بستیم مضمون را که نتواند کسی بردن ۶/۲۱۰

به بزم نکته سنجان سرخروئی از سخن دارم

پرد رنگم چو دزدی معنی رنگین برد از من ۸/۲۱۰

اگرچه هیچ شاعری را نمیتوان یافت که از اسلاف خود متأثر نشده باشد و بنحوی از انحاء از جهة استعمال الفاظ و قوالب یا مضامین و معانی، اوزان و قوافی تحت تاثیر متقدمین خود قرار نگرفته باشد ولی این امر شدت و ضعف و کثرت و قلت دارد و بستگی دارد بقوه ابتکار و ابداع از طرفی و نیروی تقلید شاعر از طرفی دیگر. هر چند غنی از پیشینیان خود متأثر شده است ولی بهمانند برخی متشاعران اندک مایه که مضامین دیگران را اخذ کرده و در قالب دیگری می نمایند یا همان الفاظ و معانی را بتقدیم و تاخیر بنام خود جلوه میدهند ارباب اخذ مضمون دیگران نپرداخته

بر نداریم ز اشعار کسی مضمون را

طبع نازک سخن کس نتواند برداشت ۷/۱۰۱

از نزاکت اوفتد مضمون من

گر بمضمون کسی پهلو رند ۶/۱۴۰

اصولا غنی معتقد است که باید ذهن شاعر خلاق باشد و خود طرح سخن کند

(۱) دقایق الشعر مصحح سید محمد کاظم امام تهران ۱۳۴۱ ص ۹۷

غني طرح سخن خود کن اگر ميل سخن داری
چرا بايد تصرف در زمین ديگران کردن
۲/ ۲۱۲
وگر نه آن به که دهان بر بندد و لب نگشاید

تر سخن از خود نداری به که بر بندی زبان
تا بکي چون خامه را ني حرف مردم بر زبان
۲/ ۲۰۵
غني خود به داشت و تازگي اشعار خود اشارت کند و گوید

بود گویا طفل نورفتار شعر تازه ام
کز لبم تارفت بیرون بر زبانها اونتاد
۱/ ۱۶۰

اشعار غني محتوی معاني باريك و خیال تازه و مضامين بکر میباشند و این از خصایص
بارزه اشعار است . او همواره در پی جستن معاني و مضامين بدیع بوده است و در
اندیشه خیال تازه

خیال نازکم را نیست تاب ناخن دخلي
غني هرگز نباشد طاقت نشتر رگ گل را
۱۰/ ۹۴

جامم بغیر کاسه زانوی فکر نیست
باشد خیال تازه شراب کهن مرا
۱/ ۹۰

جلوه حسن تو آورد مرا بر سر فکر
تو حنا بستی و من معني رنگین بستم
۳/ ۱۹۷

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گاشني
هست هر بیتی در و عشرتسرای عندلیب
۱۴/ ۹۲

از این رو دقت در موجودات و حوادث عالم و باريك بيني در اشیاء طبیعت که
اصولا باید از خصایص ذاتي يك شاعر واقعی باشد ذات او را لازم و مقارن بوده است.
معاني دقیق و مضامين لطیف او نتیجه همین دقت نظر و مولود این باريك بيني
است که او در اشیاء عالم داشته و با دیده محققانه در آنها مینگریسته و با تحلیل
شاعرانه و اندیشه حکیمانه از آنها نتیجه ای گرفته است و تا در دریای تفکر دری شاهوار
نیافته است و لولویی نایاب بشست نمی انداخته از پای نهي نشست و به

خزت بسنده نمیکرد و به جلوه آن نمیپرداخت.

از فکر تا سخن نشود قابل رقبم

مانند خامه سرز گریبان نمیکشم ۴/۱۹۷

شاعربه نرگس میگرد و "جام خالی" آن جلب نظر او را میکند و يك معني عالي عرفاني استنتاج مي نمايد و ميگويد

نشاني نيست در مخانه خاك از مي عسرت

ز جام خالي نرگس همين آواز مي آيد ۸/۱۲۶

يا چون سنگ آسپا را از نظر ميگزارد چنين مضموني در خاطر و قافا شاعر نقش مييابد

فتد چون رخنه در کار تو بکشايد در روزی

ز سنگ آسپا در گوشم اين آواز مي آيد ۱۰/۱۲۶

دامثال و نظاير اين افرادان است و از حد شمار بيرون

يکي از خصوصيات شعراء دقت در استعمال کلمات و الفاظ در عايت تناسب درميان

آنهاست مثلاً در اين بيت

بیمار عشق در خم محراب ابرو ييش

خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ۱۰/۱۳۴

تناسب و مراعات النظير بنحو عالي مشهود است و نيز اشاره بدین مطلب دارد که چون

بیمار را در نماز طاقت قیام و قعود نیست میتراند باشارت نماز بگذارد (و در ~~در بیان~~ صنایع

اشعار غني در ضمن مراعات النظير شراهدی براي معني خواهيم آورد) و همين موضوع

است که با شعار اول لطفی بخشیده

چه عجب طبعم اگر دعوی اعجاز کند

که بلطف سخنم نيست کسي را سحني ۲/۲۲

يکي از خصايص شعر غني و همچنين ديگر شعراي سبك هندی چنانکه اشاره کرديم

ايراد معاني دقيق و باريك است در قالب الفاظي ساده و مانوس و گاهي عاميانه و

همين موضوع صفت ممیزه سبك هندی از بعض اشعار متقدمين که مرصوف به

داشتن معانی و مصامین دقیقه است می باشد زیرا در اشعار آنان الفاظ و عبارات نیز خود دارای غلاقت و عدم استیناس برای مردم این زمان می باشد و حال آنکه سادگی در الفاظ و عبارت یکی از خصوصیات سبک غنی و شعرای همسبک اوست چنانکه خود گوید

می نماید سخنم ساده ولی بی ته نیست

از ته چشمه آینه کسی آگاه نیست ۹/۱۰۶

و شاید سبب همین سادگی و عوام فهمی است که اشعار شعرای سبک هندی در نزد عامه مردم مقبولیت دارد و بسیاری از آنها را مردم در صحبت های عادی و علمی بنحوی مثل و شاهد میخوانند و از خواندنش لذت میبرند.

اگرچه غنی در جایی تمام اشعار خود را منتج پنداشته و سرتا سر دیوانش را "بیاضی" و قابل نقل دانسته است و گوید

طلب از من چه کنی دیوان را

که بیاضی است همه اشعارم ۴/۱۹۹

ولی این امریست غیر قابل قبول و هیچ شاعری را نمیتوان یافت که جمیع اشعارش در لطف و دقت و رقت یکسان باشد حتی اساتذہ متقدم و بگفته غنی شعر اگر اعجاز باشد بی بلند و پست نیست

درید بیضا همه انگشتهای یک دست نیست ۱/۱۰۱/۱۰۱

خاصه این بلندی و پستی در اشعار شعرای سبک هندی بیشتر مشهود است زیرا آنان همراه در پی کشف "خیالی تازه" و ابداع معانی بکرمی بوده و هرگاه بدان میرسیدند آن را در بیتهای بیان میکردند و سپس این بیت که ماده ساختن غزل یا قطعه ای میگشت که با اصطلاح برخی آنرا بیت الغزل گویند و چون غرض از انشاء ابیات دیگر تکمیل شعر بوده است لهذا اغلب دیده میشود که غزلیات این گروه از شعراء بالتمام دارای معانی بدیع و لطافت و جزالت نیست و انتخاب از غزلیات آنها و تنظیم منتخبات متعدد از شعرای این دوره علت این معنی است. بهر حال پستی و بلندی در شعر "موشگافان" این عهد فرادان دیده میشود و اینکه غنی گوید

نبود بلند و پستی در شعر مرشگافان

یکدست باشد آری انگشتهای شانه ۶/۲۱۸

سخنی است گزاف و اگر در حق خود نیز گفت است

بسکه پستی و بلندی شد ز شعرم بر طرف

میشود هر مصرع با مصرع دیگر طرف ۴/۱۸۱

راه مبالغه پیموده است زیرا هر صاحب ذوقی با مراجعه بدیوان او درمیابد که تمام ابیات از لحاظ فصاحت و بلاغت و جزالت و حتی "تازگی خیال" که منظور نظرات بوده است یکسان نیستند.

در میان غزلیات غنی تعداد ابیات برخی از حد متعارف کمتر است مثلاً غزلهای سه

بیتی و چهار بیتی بسیار است مانند این غزل بمطلع زیر

نشئه پابوس خود زین بیش مگذار آب را

ای نهال باغ حسن از خاک بردار آب را ۲/۸۳

که چهار بیت دارد و این غزل که عده ابیات آن سه بیت است

بروز هجر کی سیر گلستانم هوس باشد

که گلبن بی گل روی تو در چشمم قفس باشد ۴/۱۳۹

و علی هذا القیاس. و چنانکه میدانیم اینها خارج از قیاس و بیرون از حد درسمی است

که برای غزل تعیین کرده اند و هر چند در آثار استادان پیشین مانند مولانا و صایب و

دیگران نیز دیده میشود ولی میتوان اینگونه اشعار را اصولاً غزل محسوب نداشت (هر چند

معنا اطلاق غزل بر آنها صادقست) و در شمار قطعه دانست با آنکه مطلع آنها مصرع

و مضامین آنها در مغازلات است زیرا قطعه هم میتواند دارای این خصوصیات باشد (۱)

غنی در بیتی تکرار مضامین را بی لطف شمرده و میگوید:

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کی دهد رنگ از کسی بند دهنای بسته را ۳/۶۵

(۱) رجوع کنید به تحول شعر پارسی - زین العابدین مزین ص ۴۲ و ۵۱

ولي در ديوان او با شعاری بر ميخوريم که آنها مکرر در ديوان آمده است و برخي تشبيهات
و تمثيلات با الفاظ مختلف در مواضع متعدد تکرار شده است ، حتي گاهي بيتي عينا
با نقاط جزئي مکرر گرديده است چنانکه در ردیف تاء اين بيت -

تکمه نبود که سراز جيب برون آورد است

جامه ات گوی ز پيراهن يوسف برد است ۵/۱۱۳

آمده است و سپس با اسقاط " است " بعينه در ردیف هاء بدینگونه نقل شده است

تکمه نبود که سراز جيب برون آورده

جامه ات گوی ز پيراهن يوسف برده ۳/۲۱۸

اما مضامين تکراری ديوان غني را در اين ابیات مي بينيم

توانگران نرسانند نفع مفلس را

که هست زاغ کمان بي نصيب از پر تير ۵/۱۶۷

مفلس نبرد بهره ز پهلوی توانگر

کي تير پر خويش دهد زاغ کمان را ۵/۷۱

ايضا

خار از سخت جاني فرهاد ساخت رو

بر سنگ خارا صورت شيرين بهانه ايست ۱۱/۱۰۴

پيدا نبود صورت شيرين و بيستون

خارا ز سخت جاني فرهاد ساخت رو ۷/۲۱۶

ايضا

نيست موج جوی شيراز سنگ خارا آشکار

کوهکن را شد سفيد از گريه چشم انتظار ۵/۱۷۱

چشمش سفيد شد بر انتظار دوست

حرفيست اينکه کوهکن آورد جوی شير ۹/۱۷۱

ايضا

تا رقم زد خامه و صف قامت محبوب ما

جزالف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما ۵/۷۹

تارصف قد نازك او پيش گرفته
 حرفي بزبان غيرالف نيست قلم را ۷/ ۸۹
 از تمثيلات تكراري ميتوان ابیات ذیل را برای نمونه یاد کرد
 روشن زمن جهان دمن از بخت تیره داغ
 کي تايه چراغ شود محو از چراغ ۱/ ۱۸۱
 هر جا بود روشن دلي باشد ز بخت تیره داغ
 تاریکي پای چراغ زاعل نگردد از چراغ ۲/ ۱۸۱
 مضامین ابیات زیر نیز مکرر آمده است

آب چون نيست گذارد بدهن تشنه عقيق
 دیده ام لخت جگر دارد اگر شد بي نم ۶/ ۲۵۱
 لخت جگر بدیده ام از قحط گریه است
 چون آب نيست تشنه نهد در دهن عقيق ۷/ ۱۸۲

ايضا

نفس ما شده از سوختگي خاکستر
 سزد آيينه اگر صاف شود از دم ما ۶/ ۷۸
 نفس من شده از سوختگي خاکستر
 گر شود آيينه روشن زدم من چه عجب ۱۲/ ۹۴

بايد توجه داشت که اينگونه تکرارها خاص غني نيست و در دوازين شعرای سبك
 هندي چون صائب و حتي متقدمين خاصه مولانا بکثرت ديده ميشود.

۴- برنهي نکات دستوري در اشعار غني

در سيرديوان غني ببرنهي از نکات صرف و نحوی باز خوردیم که ذیلاً آنها را
 ذکر میکنیم و این را نیز یاد آوریم که آنچه ذکر میکنیم تماماً از مشخصات خاصه اشعار
 اونیست بلکه آنچه از قواعد و ضوابط دستوري و خلاف قیاسهای نحوی در اشعار
 اودیته ایم متذکر میشویم.

۱- در مقام تمني و ترجي گاهي افعال بسياق قدمات با ياء تمني آمده است مانند

تا بچشم آن تغافل پيشه ميشد آشنا

۶/ ۷۹ کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما

دختر از نگاه گرم افتد در حجاب

۱۰/ ۹۱ کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب

دیده در رخسار خوبان دوختن خوش دولت است

۱۸/ ۲۲۳ کاش هر مژگان من چشمتی چو سوزن داشتی

میکشیدیم انتقام درد خویش از آسمان

۹/ ۲۵۳ کاش بودی دست و پا مانند فکر من رسا

در برخی موارد نیز بدون ياء استعمال شده است

باریست گران بر رخم از ضعف بدن رنگ

۸/ ۱۸۳ ای کاش پرد زود ز رخساره؟ من رنگ

میالیدند تا مرا استادان

۱۰/ ۲۲۶ ای کاش که گوش میشدم سرتا پا

در علاج درد اعضاء سخت حیران مانده ام

۴/ ۲۵۳ کاش میکردم زحیرت يك نفس گم دست و پا

حلقه های دام ماهی همچو عینک شد زخ

۶/ ۲۵۴ کاش بیند چشم از خط شعاع آفتاب

آخر دلم شکسته شد از درد استخوان

۱۲/ ۲۵۶ ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد

۲- در مورد شرط گاهي افعال با ياء استعمال شده است مانند

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

۵/ ۲۵۴ گر نبودى سنت روز شرم میگردید آب

۳- در بعضي اشعار در دیوان غني بضمایری بر مینخوریم که قبل از مرجع آمده

است و با اصطلاح اضمار قبل الذکر است مثلاً در بیت زیر

گر چنین از سنگ طفلان رخنه ها افتد درد

آشیان بلبل ما میشود آخر قفس ۵/۱۷۴

که مرجع ضمیر "او" "آشیان بلبل" است و قبل از آن یاد گردیده است. در بیتی دیگر گوید

آینه شد از عکس رخسار محمل لیلی

حق بر طرف اوست که دیوانه خویش است ۳/۱۱۶

که اگر مرجع ضمیر "ش" را "لیلی" بگیریم ضمیر قبل الذکر است و شارح و محشی دیوان نیز متذکر این معنی گردیده است و در معنی بیت چنین آورده است — (۱) "یعنی محمل لیلی از عکس رخ لیلی بمنزله آینه رونما شده است. اگر لیلی روی خود را در آن دیده دیوانه حسن و صفای خویش گردد حق بجانب ای سزاوار دیوانه شدن است" ولی چنانچه بتوانیم مرجع "ش" را محبوب ذهنی شاعر بدانیم دیگر این امر خلاف قیاس پیش نخواهد آمد.

۴ — گاهی فاعل یا مسند الیه در جمله بقرینه جمله ثانی در جمله اول حذف

گردیده است و نمونه های از آن در ابیات زیر می بینیم

خبر می آورد گاهی ز کوی دوست مجنون را

سگ لیلی ازین ره خوشتر از آهوست مجنون ۳/۷۸

شده چشم سگان کوی جانان چار از شرقتش

بچشم کم نه بینید ای رقیبان استخوانم را ۱/۸۸

تا نسوزد نکند میل بلند ی چو سپند

چشم بد دور ازین اختر طالع که مراست ۲/۱۱۰

هر دم از گوشه خاطر سر جستن دارد

معنی تازه غزالیست که بستن دارد ۲/۱۳۳

در دهان ماگره گردید چون دندان غنی

دانه ۶ گرشد نصیب ما ز کشت روزگار ۱۱/۱۶۹

از عمر دمي بیش نصیبش نبود

هر چند حباب سرزد از آب‌حیات ۶/۲۲۰

۵- در هنگام عطف در مصدر گاه یکی بصورت مصدر مرخم (أ) استعمال

شده است مانند این بیت

ني جای درون رفتن دني پای برون شد

در مانده این دایره ام همچو جلاجل ۴/۱۸۵

۶- شارح و محشی دیوان در این بیت

شام عم کز چشم من دور آن مه پر نور بود

چون لگن يك ميل نور از دیده ما دور بود ۷/۱۴۸

قائل بتقدیر حرف 'در' گردیده است و اصل کلام محضف را "در شام" دانسته است و

گوید (۲) "تقدیر حروف بحرف و غیره اکثر در کلام اساتذہ میشود. صائب راست

تشفه معنی تازه است مرا ساغر گوش نتوان کرد مرا خواب با فسانه خط

یعنی "بنحو اب" ولی باید دانست در کلماتی که خود ظرف زمان یا مکان هستند هیچ

احتیاجی بتقدیر حرفی مانند "در" و "ب" (که افاده ظرفیت کنند) نیست و در واژه های

چون "بمهرگان" و "در زمستان" و "در بهاران" تاکید ظرفیت منظور بوده است و

کلماتی چون شام و صبح و بهار و مهرگان و غیره خود بخود مفید معنی ظرفیت هستند

۷- حذف حرف اضافه از مفعول غیر صریح (۳) در این بیت

پروانه گو بمیرز غیرت که شمع را

روشن کنند خلق بنحاک مزار ما ۴/۸۸

(۱) البته بمعنای مصدری زیرا مصدر مرخم گاه بمعنای حاصل مصدر و گاه بمعنای

مصدر بکار میرود (رك بدستور زبان فارسی تألیف پنچ استاد ۱۳۳۴ - ص ۱۳۵ - ۱۳۶

(۲) دیوان غنی نولکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ۹۸ (۳) یا حذف علامت مفعولی صریح زیرا

"ا" مفعول صریح گاهی جانشین برخی حروف اضافه میشود (رك دستور زبان

فارسی غلام حسین کاشف اسلامبول ۱۳۲۹ ه ق ص ۴۵ - ۴۶

که در اصل "به پرزانه گو" یا "پرزانه را بگو" برده است

۸- گاهی شاعر به تشبیه وجودش پرداخته بدین معنی که گاه بدو شخصیت در خود قایل شده است و از خویش به صیغه غایب تعبیر کرده است چنانکه گوید

بسکه در گوشه عزلت چو غنی دل بستم
هر که شد گوشه نشین در دل ما جا دارد ۸/ ۱۴۶
و این نزد متقدمین نیز معمول بوده است چنانکه حافظ فرماید
گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست
گفت حافظ گله از دل شیدا میگرد (۱)

۹- "را" ی فك اضافه گاه بدون تقدیم و تاخیر مضاف و مضاف الیه استعمال شده است مانند این ابیات

مگر زرد خنده دندان نها بروی سگ لیلی
که از شادی نلگن جداستخوان در پوست مجنون را ۴/ ۷۸
ز شوق گوشه دستار او از بسکه بیتاب است
پرد مانند شبنم هر نفس چشم هوس گل را ۸/ ۸۰
آدمی در عهد پیری بیخورد گردد غنی
میشمام طفل خود را ریخت دندان مرا ۷/ ۹۰

در صورتیکه استعمال "را" فا که اغلب و اکثر در هنگام تاخیر مضاف و تقدیم مضاف الیه است (۲)

۱۰- در بیت ذیل

تا بر نیامدست ز کامم زبان غنی
چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸/ ۹۱

(۱) دیوان حافظ طبع میرزا محمد قدسی شیرازی بمبئی ۱۳۲۲ ص ۱۷۲

(۲) در جمله ای که فعل متعدی یا یکی از مشتقات آن بصورت مضاف بکار رود برای فك اضافه پس از مضاف الیه علامت مفعول صریح (مستقیم) "را" آورده علامت

اضافه را حذف کنند- رك اضافه دكتر معین ص ۲۰۳

فعل ماضی نقلی (نیامد است) بجای ماضی مطلق استعمال شده است و در این
موضوع باید "نیامد" گفت - بقرینه فعل بعد (نداد)

۱۱- مصدر "نمودن" بصورت معین فعل نیز بکار رفته است چنانکه در این

بیت

کلاه از نخوت شاهان ر بوده
سران را زیر دست خود نموده

۲/۲۴۴

۵- توانی اشعار

هرچند بصیرت و آگاهی و دقت نظر در وجود شاعر ما فراهم بوده است ولی
گاهی توجه بسیار به انشاء مضامین و معانی و ابداع خیالات تازه سبب گردیده است
که سخن پرداز کشمیر از بعض قواعد و قوانین علم توانی دور افتد و خطایی به توانی
اشعار برسد مثلاً در قطعه (غزل چهار بیتی) زیر -

قوت بازو نیاید بی صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست
آتش از سوز دلم چون دود میپیچد به خویش
شعله دوزخ بچشمم برگ کاهی بیش نیست
زور بازو مرد را وابسته مشّت زر است
دست خالی در حقیقت آستینی بیش نیست
کم ز حیوانات باشد پیش ارباب تمیز

آدمی کز انفعال جرم سر در پیش نیست (صفحه ۱۰۲)

خطاهای رخ داده است. نخست آنکه درین قطعه "بیش نیست" ردیف
میشد و در بیت آخر از این معنی غفلت شده است و اصلاً روی
دقانیه ای وجود ندارد. ثانیاً شاعر "بیری" را با کاهی "و"
"آستینی" قانیه کرده است و این نادرست است. نیز در
قطعه زیر

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
 جزالف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما
 تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
 کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما

۷۹ / ۵ و ۶

«کاغذ مکتوب ما» بعینه تکرار شده است و فساد کلي در قافیه رخ نموده است .
 همچنین در قطعه زیر (۱)

در چشم اهل بینش آخر سبك در آئي
 گر چون حباب خواهی بر روی آب رفتن
 جای که باده باشد گرمحتسب نباشد
 شبگرد را نزیبد بر روی آب رفتن
 جای که نفع نبود اندیشه ضرر نیست
 کي از سراب باشد بیم در آب رفتن

«بر روی آب رفتن» یا «آب رفتن» مکرر بدون اختلاف معنی آمده است و این خلط
 است (۲) در تک بیتي زیر

ازان در دلبرها طاق می بینم دو ابرویش

که از پیوستگی باهم یکی گشته دو ابرویش ۱۷۸ / ۶

چنانچه غرض شاعر تصریح دو مصرع باشد چنانکه گاه در مفردات معمول است
 تصریحی نادرست و قافیه ای نابسامان است . از اینگونه مسامحات و تکرارات در
 قوافی اشعار فراوان دیده میشود و برای نمونه برخی از آنها را یاد میکنیم . مثلاً در
 غزلی در صفحه ۹۱ «آفتاب» با «ناب» و «سراب» و «خواب» و «کتاب» و «آب» هم قافیه
 است ولی چهار مرتبه تکرار شده است و همچنین کلمه «آب» در غزلی که با این

(۱) دیوان غنی لکنو ص ۱۰۹ سطر آخر و ص ۱۱۰ سطر ۲ و ۱

(۲) در نسخه طبع سرینگر ص ۲۱۰ قافیه بیت دوم «در آفتاب رفتن» آمده است و
 در اینصورت اشکالی پیش نمیآید .

مطلع شروع میشود

آدم خاكي زخامي دارد از مي اجتناب
کوزه گل پنخته چون گردد نمیترسد ز آب
چهار بار آمده در غزلي که مطلعش

سرنامه مکتوب تو سر رشته کین است
سطریکه در این نامه بود چین جبین است

۱۳/۸۷

”زین است“ در دو بیت آخر غزل که دنبال هم اند تکرار شده است. و ”گوهر“ در این
ابیات از غزل نه بیتی در صفحه ۹۵

کس ز فیض بحر جودش در جهان محروم نیست
پشت ماهی پر درم مشتب صدف پرگوهر است
بسته شد هر چند دریك بحر معنی های تر
معنی مردم حباب و معنی من گوهر است
باتر شیرین رانسنجد کوهکن در دلبری
در ترازو گرچه یکسو سنگ یکسو گوهر است

که ضمنا دنبال هم نیز آمده است. و ”دامان را“ در ابیات اول و دوم از این غزل
هفت بیتی که دنبال هم نیز می باشد

بریش زیر بار خود در آور ساده لوحان را
بیفشان سیم و زر چندانکه بردارند دامان را
زدست انداز دشمن نیست غم خلوت گزینان را

که بیم آستین نبود چراغ زیر دامان را

۵۷۳/۷۴

و ”دهان ما“ و ”آسیای ما“ و ”رقم پیدا“ و ”قلم پیدا“ نیز در غزلیاتی بر صفحه ۶۴ و
۶۹ و ۷۰ و ۷۲ تکرار شده است و امثال این بسیار است و ذکر همه آنها در اینجا میسر
نیست

از عیوب ملقبه قوافی چون شایگان در غزل زیر در صفحه ۲۱۰

هموار گردد از فقر هر جا درشت خوئیست
 نقش حصیر باشد بهتر ز موج سرهان
 دیدم که نکته سنجان دزدند شعر مردم
 من نیز شعر خود را دزدیدم از حریفان
 گشتیم زنده در گور از بس درین غم آباد
 کردیم خاک بر سر در ماتم عزیزان

که "حریفان" یا "عزیزان" تانیه شده است و نیز در قصیده ای که بدین مطلع سروده است

از دم سرد زمستان بسته شد در آشیان

بیضه های عندلیبان همچو دندان در دهان ۷/۲۵۵

"رهروان" را با "بلبلان" تانیه کرده است و علاوه "بلبلان" و "دهان" نیز مکرر آمده است. نیز در غزلی بدین مطلع

بچشم آب و رنگی نیست خوان پادشاهان را

که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را ۹/۷۲

"پادشاهان را" را با "بیدماغان" در این بیت

نباشد بی سر زلفت سر بوییدن مشکم

که بوی نافه باشد موی بینی بیدماغان را ۱۳/۷۲

تانیه کرده است.

ایطاء خفی را در غزلی در دو بیت زیر

روشن به قناعت شود آئینه باطن

ماهی که دلا فرزند بود نان جوین است

ساغر زدن سبز خطان بی مزه ای نیست

صها کشی ریش سفیدان نمکین است ۶۹۵/۹۸

در دو لفظ "جوین" و "نمکین" می یابیم

اغلب و اکثر اشعار در دیوان غنی مردف اند. بردیفهای اسمی و فعلی و حرفی

و غیره. در میان آنها ردیفهای جمله ای دشوار و طویل نیز دیده میشود که اینک
اشاره ای به آنها میکنیم

دست و بس

قسمت مازین گلستان خار حرمانست و بس
دست ما برگ گلی گر چید دامان است و بس ۴/۱۷۵

بر روی آب رفتن

در چشم اهل بینش آخر سبک در آئی
گر چون حباب خواهی بر روی آب رفتن ۲/۲۱۰

بیش نیست

قوت بازو نیاید بی صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست ۱۱/۱۰۲

تازه است

چهره اش از سبزه خط گلستانی تازه ایست
در ریاض حسن گلرویان خزانیه تازه ایست ۵/۱۰۶

چون آستین

بسکه میپیچد بیاد آن سرین چون آستین
شد پراز چین عاقبت دامان زین چون آستین ۶/۲۰۳

خویش مرا

ز روی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰

در خواب رفته است

نی چشم مست او بشکر خواب رفته است
بخت سیاه ماست که در خواب رفته است ۹/۱۰۱

راما نم

در سفر هر هم غم وطن است
گل با خار چیده راما نم ۱۲/۱۸۷

سفید شده است

ز گریه ام نه همین چشم تر سفید شده است
کز آب دیده مرا مری سر سفید شده است ۴/۱۰۴

شد چشمش

ز خواب ناز نتواند رمی بیدار شد چشمش
مگر با سرمه بنعت سیاهم یار شد چشمش ۵/۱۷۷

که دارد

آن سرور دان جای در آغوش که دارد
دستی به نوازش بسرودش کی دارد ۵/۱۳۴

نسازد صیاد

بلبل شوخ مرا رام نسازد صیاد
تاز تارک گل دام نسازد صیاد ۴/۱۳۵

۴- صنایع بدیعی

چنانکه پیشتر اشارت کردیم غنی و اقرا نش بگاه استعمال کلمات در انتخاب و تلفیق آنها توجه و دقت خاصی داشتند و همین التفات و توجه به خصوصیات الفاظ و در نظر گرفتن خصایصی برای آنها سبب میگردید که شاعر صنایع مختلف را مد نظر داشته باشد همواره بتناسب لفظی و معنوی بین کلمات توجه کند و بسبب این امر است که در اشعار غنی صنایع بدیعی را بعد و فور می بینیم و حتی گاه در یک بیت چندین صنعت مشاهده میشود که این نیز خود صنعتی است بنام "ابداع" یا "سلامة الاختراع".

از صنایعی که در اشعار غنی بیشتر بچشم مینمورد تمثیل و جناس و ایهام و مراعات النظیر است که تقریباً هیچ بیتی را از آن خالی نتوان یافت. صنایع دیگر نیز - خواه لفظی یا معنوی - در اشعار آمده است که ذیل آنها را با ذکر نمونه

چند یاد میکنیم.

(الف) ارسال المثل یا تمثیل

”مثالیه“ بطوریکه مولانا شبلی نعمانی گوید ”ادعائی کردن ر برای اشیات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن است.“ (۱) و بقول او ”بانی این طرز کلیم — علی قلی سلیم — میرزا صائب و غنی هستند. طرز مزبور منتها درجه حسن قبول پیدا کرده و تاخاتمه شاعری هم رواج داشته است.“ (۲) و جای دیگر گوید ”مضامین مثالیه ابتدا هم معدود و انگشت شمار یافت میشد. قصیده مشهور امیر خسرو سرتاسر در همین صنعت یعنی صنعت مثالیه است. لیکن کلیم — میرزا صائب — و غنی آنرا گرئی یک فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و با هم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است.“ (۳) و صاحب تذکره نتایج الافکار اظهار عقیده میکند که غنی ”در مراتب نظم ب فکر رنگین شانی عظیم پیدا کرد و از معدن طبع متین جواهر نازک خیالی بکف آورد. کلامش در تمثیل گرئی بی نظیر است و اشعار آبدارش یکسر دلپذیر“ (۴). استاد بی غنی در صنعت تمثیل حتی امروز هم که سه قرن از فوت او میگذرد مورد قبول شعرای هند است چنانکه شاعری بنام غلام قادر گرامی از حیدرآباد هندوستان در وصف شاعر دیگری گوید (۵)

چنان تمثیل را داده روا جی که از فکر غنی گیرد خراجی

غنی گاهی تمثیل را در مصراع نخست میآورد مانند —

جای بینائی سواد دیده باشد نی بیاض

هیچکس در روز فیض شب نمی بیند بنحو اب

۱/۹۲

(۱) و (۲) شعر العجم جلد سوم مولانا شبلی نعمانی ترجمه فنر داعی گیلانی - تهران ص ۱۷

(۳) ایضا ص ۱۸۲ (۴) تذکره نتایج الافکار - بمبئی ص ۵۱۲

(۵) کشمیر جلد دوم ص ۴۵۲

- ابر نتواند شدن از کثرت باران سفید
 ۶/۱۵۱ حیرتی دارم که چون شد دیده گریان سفید
 دندان مار گرچه با فسون توان کشید
 ۳/۶۳ از زلف او جدا نتوان کرد شانه را
 چون مه نو که نگردد ز شفق هرگز سرخ
 ۳/۷۴ ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا
 ز روی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
 ۱۲/۶۰ نیامدست بکاری کمال خویش مرا
 دید چون پروانه را در محلوت فانوس رفت
 ۲/۱۶۰ شمع در بازار خوبان خوش دکانی گرم کرد
 نور کم میدهد از روغن ناصات چراغ
 ۶/۱۷۶ کلفت از دل نبرد می چو نباشد بیغش
 مری چون از سر جدا گردد نمیگردد سفید
 ۴/۲۰۵ عیش غربت مرد را پیوسته میدارد جوان

و گاه در مصراع ثانی

- بجودوری زهمجنسان نشاطی گر طمع داری
 ۳/۷۳ چون میبینی جدا از یکدیگر لبهای خندان را
 نمیباشد مخالف قول و فعل راستان با هم
 ۳/۷۰ که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیرا
 نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
 ۱۳/۹۱ بی نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب
 خرمن عمرش تلف شد هر که از کس زر گرفت
 ۱/۱۱۲ داد سر بر باد چون در شمع آتش در گرفت
 روشندان ندارند از هم غبار کلفت
 ۲/۱۲۵ کی تیرگی پذیرد آئینه از دم صبح

بود در اضطراب از اهل عالم هر که کامل شد

طپیدن در میان جمله اعضا فسمت دل شد ۲/۱۵۱

ربود دل زمن و شد رقیب زین بیدل

چه خوش بود که بر آید زیک کرشمه در کار ۹/۱۷۰

حسن سبزی بنخط سبز مرا کرد اسیر

دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم ۱۰/۱۹۱

چاره سازان هم زدرد خود غنی بیچاره اند

کمی تواند بنصیه زد سوزن بزخم خویشتن ۱۲/۲۰۸

شاعر مادر اشعار فوق بیشتر دلایل و تمثیلهای شاعرانه بکار برده ولی اصولاً

شاعر تمثیل گوی دارای قدرت مشاهده قوی میباشد و آنچه را که در اطراف او روی

میدهد با دقت مطالعه و با چشم گشوده مینگرد و حتی حوادث کوچکی که در نظر عموم

بی اهمیت است برای شاعر دراک و حساس موضوعی قرار میگیرد و از جهت اثبات

ادعای خود در اشعار از آنها استفاده میکند و در کلام شاعرمان نیز اینگونه تمثیلات فراوان

است مانند -

بی ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل

تا کرد خشک نگر دید می ناب نیافت ۳/۱۲۳

زند ربط بهم پیوستگان را گفتگر بر هم

سخن چون در میان آمد دلب از هم جدا گردد ۷/۱۳۸

رفیق اهل غفلت هر که شد از کار میماند

چوپای خفته پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد

مکد انگشت خود کردی چون بود شیر پستان را ۱/۷۳

با تو نزدیکم ولی دورم ز فیض عام تو

موم در زیر نگین خالی است از نقش نگین ۱/۲۰۴

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کم دهد رنگ ارکسی بندهای بسته را ۳/۶۵

(ب) صنعت ایهام

صنعت ایهام یا تحلیل و توریه (۱) یکی از صنایع بدیعی است که در کلام غنی فراوان است و شعرای همعصر و همچنین تذکره نویسان و سخن سنجان متأخر ادبیاتی را در این فن قبول کرده اند چنانکه بندر ابن داس خوشگو را « سرخیل ایهام بنده » خطاب کرده است (۲). غنی این صنعت را به مرحله کمال رسانید و سپس این صنعت بدیعی طوری مورد پسند شعرای متأخر واقع گردید که شاعری با سم گور بنفش حضوری در جواب هر بیت غنی شعری سروده دیوانی فراهم آورد (۳) اینک نمونه های از آنرا در ابیات ذیل می بینیم -

- مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود
مانند نی بدیده فغان می کشیم ما ۵/۶۷
نتوان چو زاهد از ره خشکی بکعبه رفت
کشتی بیحریباده روان میکنیم ما ۷/۶۷
کس وقت تزع بر سرم از بیکسی نبود
شرمنده ام ز عمر که آمد بر سرم ۳/۷۶
آزده ام ز دیدن مردم عجب مدار
گرادفتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۶
زبان نی با آواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا ۱۰/۶۳
اشعار آبدارم تا شد محیط عالم
انداختند در آب یا ران سفینه ها را ۳/۸۸

(۱) رک به المعجم ص ۲۳۶ - ۲۶۴ و حقائق المداق ۵۶ - ۵۹ و دقائق الشعر ص ۴۰ - ۴۲ و دره نجفی ص ۱۸۹ - ۱۹۰

(۲) و (۳) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

- هر که چون من زد قدم در راه استغنا غني
 ۴/۱۰۳ اطلس گردون بیای همتش پاتا به ایست
 مدام از حباب است ساغر بدست
 ۴/۱۱۳ شده می بدور لب می پرست
 نی زپای هم خبر دارم نه از دست سبزو
 ۵/۱۱۸ دست و پا گم کرده چون من در این میخانه نیست
 کسی که زنده با ظها رزندگی باشد
 ۶/۱۱۸ دمیکه گشت زد عوی خموش گریا نیست
 بکام دل رسانیدست می از دوستی ما را
 ۵/۱۲۹ الهی تادم آخر بکام درستان باشد
 نمیکند بمن ناتوان نگه آن شروخ
 ۷/۱۱۵ ز بیم آنکه بگریند ناتوان بین است
 غني زترك محبت بسی پشیمانم
 ۱/۱۶۸ ز زلف یار گرفتم دل و شدم دلگیر

(ج) مراعات النظیر

صنعت مراعات النظیر که نامهای دیگر آن تناسب (یا متناسب) و مواخاه و
 ایترات است (۱) مستعمل ترین صنعت در اشعار غنی است که ذیلا نمونه های از آن
 ذکر میشود

به بیداری خیال زلف خروبان میکند شبها
 ۶/۷۳ ز بس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را

(۱) المعجم ص ۲۸۳ - ۲۸۴ و حقائق الحقایق ص ۴۶ - ۵۰ دقائق الشعر ص ۵۲-۵۳
 و ترجمان البلاغه ۷۵ - ۷۶

- مگر زد پرتو خورشید حسنت در جهان آتش
- ۸/۷۳ که برج آبی چاه است منزل ماه کنعان را
سعی بهر راحت همسایگان کردن خوشست
- ۴/۶۲ بشنود گوش از برای خواب چشم افسانها
تر همچو آسیا نشد از آب نان ما
- ۱/۶۴ از تشنگی است خشك زبان در دهان ما
از بسکه وصف چشم سیاه تو کرده ایم
- ۴/۶۴ گردید میل سرمه زبان در دهان ما
تا کرده ایم در ره شوق قدم ز سر
- ۷/۷۲ آتش بود ز داغ جنون زیر پای ما
چاره کار بدست من و من بیچاره
- ۴/۷۴ بند انگشت به ناخن نتوان کردن وا
شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان
- ۳/۷۱ خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را
کرد سربا نامه آن ماه قاصد راه را
- ۸/۷۶ ای کبوتر پر مکن از اشک حسرت چاه را
رشته را از پنبه ترحید تا منصور یافت
- ۷/۱۰۳ اختلافی در میان سبزه و زنار نیست
سالکان راه عشق آسان ز خود بگذشته اند
- ۴/۱۱۵ تا کمانش پل بروی آب پیکان بسته است
بیمار عشق در خم محراب ابرویش
- ۱۰/۱۳۴ خواهد چو چشم او با شارت نماز کرد
بر زبان قانع اگر حرف لب نان گیرد
- ۱۰/۱۳۹ زود از شرم زبان در ته دندان گیرد
جوی شیراز بر فرهاد مگر میآید
- ۱/۶۱ که بهم خسرو شیرین شکر آبی دارند

(د) تشبیهات

تشبیهات لطیف و بدیع در دیوان غنی بسیار است و در اینجا بمصادق
”القلیل تدل علی الکثیر“ نمونه های از آنها را یاد میکنیم
تشبیه ”حروف مکتوبه“ به ”زنجیر قلم“ (ص ۷۰/۴)
بدست از زلف او تا سر خط دیوانگی دارم
چو کلکم شکل زنجیر است از نقش قدم پیدا
و تشبیه ”ابر“ به ”مصرع“ (ص ۹۶/۱۱)
یک مری فرق نیست میان دو ابرویت
خوش مصرعی به مصرع دیگر رسیده است
”آبله پا“ به ”قبله نما“ (ص ۱۳۲/۵)
من از قدم سعی بمقصود رسیدم
هر آبله پای مرا قبله نما شد
تشبیه ”زبان“ به ”بال“ (ص ۱۲۶/۱۱)
ز تحریک زبان دائم بهر سو میرود شعرم
چه مرغ است اینکه از یک بال در پرواز میآید
و ”زخم“ به ”گرداب“ و ”بنخیه“ به ”موج“ (ص ۱۵۰/۶)
در هوای آب تیغش بسکه دل بیتاب بود
بنخیه بر زخم تو گویی موج در گرداب بود
”درم“ به ”چنار“ (ص ۱۷۰/۱۱)
گلی نچید ازین باغ جز تهیدستی
کسیکه تکیه کند بر درم بسان چنار (۱)
”دندان“ به ”ژاله“ (ص ۱۲۸/۱۰)

(۱) زیرا در چوب چنار نقش مدوری بسان درم میباشد

ریخت دندان ز دهن رفت جوانی برباد

آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد

و "مژگان" به "سیاه لشکر" (ص ۲۱۶/۲)

به پیش چشم ترنگس سپرز برگ انداخت

چو دید جمع سیاهی لشکر از مژگان

و "مژگان" به "نبض بیمار" (ص ۱۰۷/۷)

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار کشت

عالمی را اضطراب نبض این بیمار کشت

برخی از تشبیهات که غنی در اشعار خود بکار برده چندان خوب نیست که نمونه

از آن نیز که به چشم خورد در زیرنگاشته میشود مانند "میل سرمه" به "مار

غبار آلود" (ص ۱۹۵/۶)

زند بی دوست ز نورنگه صد نیش بر چشم

بود مار غبار آلوده میل سرمه در چشم

و "گره زلف" به "مهره مار" (ص ۶۳/۵)

سامان دل خیال گره های زلف بست

گوهر بود ز مهره مار این خزانه را

و نیز "زلف یار" به "مهره مار" (ص ۶۰/۱۰)

دل از خیال گره های زلف یار پر است

گهر ز مهره مار است در خزانه ما

قسمتی از تشبیهات بصورت اضافه آمده است و آنها را بملاحظه علم دستور

بدو قسمت اضافات تشبیهی و اضافات استعاری یاد میکنیم

آتش صهبا (ص ۶۳/۸)

ندارد در هوای گرم لطیفی آتش صهبا
هلال عید دامنم گررگ ابری شود پیدا

آیینہ آب (ص ۸۷/۷)

وضع ملاغم بود تیغ زبان را سپر
تیره نسازد نفس آیینہ آب را

آیینہ آفتاب (ص ۹۳/۷)

گر نه صفای تنت هر شر با باشد چیرا
پیش دم صبح هست آیینہ آفتاب

آیینہ باطن (ص ۹۸/۵)

روشن بقناعت شود آیینہ باطن
ماهی که دلا فروز بود نان جوین است

آیینہ زانو (ص ۸۶/۱)

بسکه بی زلف بتان دست زدم بر زانو
صورت شانه گرفت آیینہ زانوی ما

آیینہ ماه (۱۳۳/۳)

زنگ از دل نبرد در شب هجرت مهتاب
بی رخت آیینہ ۶ ماه شکستن دارد

ابر دیده (ص ۲۱۸/۷)

بگلشن بی تو ابر دیده ۶ مارینمت بارانی
که گردید آشیان عندلیبان چشم گریانی

ابر طالع (ص ۱۲۹/۱۲)

ابر طالع را تماشا کن که در فصل بهار
بیضه ۶ بلبل برای گلشن ما ژاله شد

بادهٔ عتاب (ص ۳/۹۰)

ما باده عتاب زلعل تو میکشیم
باشد می در آتشف آب خمار را

بحر باده (ص ۷/۶۷)

نتوان چرخاها از ره خشکی بکعبه رفت
کشتی ببحر باده روان میکنیم ما

بنحیه سکوت (ص ۵/۱۹۷)

بر لب چو آستین زده ایم بنحیه سکوت
انگشت گرزنی بلبم را نمیشود

برق آه (ص ۲/۲۵۰)

جسته از بسکه برق آه از دل
خرمن ماه ماند یک — پر کاه

بیایان توکل (ص ۶/۱۷۴)

در بیایان توکل توشه در کار نیست
زاد این ره دانه دل بس بود همچون جرس

پرکاه هلال (ص ۱۳/۷۰)

چشم فلک که میپرد از شوق ابرویت
بردیده مینهد پرکاه هلال را

پنبه صبح (ص ۹/۱۸۰)

در شب وصلت چو خواهد بزم ما روشن کند
پنبه صبح آورد گردون برای تار شمع

پنبه غفلت (ص ۴/۱۹۶)

تکیه گوش پر از پنبه غفلت کردم
چشم پرشیدم و خوابی بفراموشی کردم

تنور فلک (ص ۶۴/۳)

گرعی که در تنور فلک قحط هیزم است
تا اشتها نسوخت نشد پنخته نان ما

تیر مژگان (ص ۹۶/۵)

ناوک ناز تو در دیدن من جا دارد
تیر مژگان ترا مردم چشم سپر است

تیر فراق (ص ۲۵۰/۱۰)

بسر رفتی و از تیغ فراق پیهم
زخم چندان بمن آمد که نیاید بقلم

تیغ گریبان (ص ۸۳/۱)

ز درد عشق ضعیف است بسکه پیکر ما
شود به تیغ گریبان جدا ز تن سرما

جام نحالی نرگس (ص ۱۲۶/۸)

نشانی نیست در خمخانه خاک از می عشرت
ز جام نحالی نرگس همین آواز میآید

جامه دیوانگی (ص ۲۰۰/۶)

جامه دیوانگی چون بر قد خود دوختم
بنحیه ها از خار پا بردامن صحرا زدم

چراغ آینه (ص ۲۳۲/۴)

نتوان نفس گم شده را پیدا کرد
افروختن چراغ آینه چه سود

چراغ لاله (ص ۱۲۹/۱۱)

تا بصحرا هر طرف روشن چراغ لاله شد
گرد باد از پرتو آن شعله جواله شد

چرخ حلاج (ص ۲۵۵/۱۰)

آسمان چون چرخ حلاج است کز گردش بنحاک
پنبه ودانه زبرت دژاله ریزد هر زمان

حصار جام جم (ص ۷۰/۵)

غنی تا چند پرسی دستگاه اهل دنیا را
که باشد وسعت آن از حصار جام جم پیدا

حصار خط (ص ۶۳/۱۲)

رهد کی در حصار خط ز دزدان معنی روشن
کجا مهر از کلف محفوظ دارد خرمن مه را

نخامه ایجاد (ص ۱۳۸/۵)

چون نباشم در ندامت کز پی تصویر من
رنگ نخلت بر جبین نخامه ایجاد بود

نخانه زنجیر (ص ۷۷/۱)

چنان بیاد سر زلف از گرفتار بیم
که غیر نخانه زنجیر نیست منزل ما

نحم افلاک (ص ۱۲۸/۳)

باده عیش نشوید ز دلم گرد ملال
نخویش را اگر نحم افلاک ته خاک کند

نخواب مرگ (ص ۱۰۴/۱۲)

غافل مشوز عاقبت کار خود غنی
دل نه بنخواب مرگ که دنیا فسانه ایست

در اشک (ص ۱۰۹/۵)

چشم سفید زد در اشک مرا بنحاک
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گره است

ریگ شیشه ساعت (ص ۱۴۹ / ۵)

کسی آواره تاکی در دیار خویشتن باشد
چو ریگ شیشه ساعت مسافر در وطن باشد

رشته حب الوطن (ص ۷۴ / ۹)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

زال چرخ (ص ۱۱۰ / ۵)

چنان بروی زمین نقش حسن ناپیدا است
که زال چرخ به چشمم بت هلال ابروست

زبان شیشه (ص ۱۳۸ / ۱۰)

گوید زبان شیشه نهانی بگوش حیا
هر کس که سرکشد بجهان سرنگون شود

زمین شعر (ص ۹۲ / ۱۴)

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشنی
هست هر بیتی در و عشرتسرای عندلیب

زمین طرح (ص ۱۷۴ / ۳)

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع
که میشود سخن ما درین طرح کم سبز

سنگ شیشه (ص ۸۳ / ۶)

محنت کجاست از سردی دی میکشیم ما
از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما

شاخ تنزل (ص ۱۶۵ / ۷)

توان ز شاخ تنزل گل ترقی چید
نفس به نی چو فرو شد بلند میگردد

شعله آواز قلقل و شمع مینا (ص ۲/۵۹)

بود از شعله آواز قلقل بزم می روشن
سرت گرم مکن خاموش ساقی شمع مینا را

صبح ابد (ص ۹/۵۹)

ز آسب صبا آسوده تا صبح ابد باشد
کند شمع از پر پروانه گرتعوید بازو را

صبح بنا گوش (ص ۱۰/۱۰)

تا دیده ایم صبح بنا گوش یار را
از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است

صیدگاه دهر (ص ۵/۶۴)

از صیدگاه دهر نگشتیم نا امید
زاغ کمان ماست شکار کمان ما

طائر معنی (۸/۱۴۳)

آید از تار نفس طائر معنی در دام
ای حریفان قفس گوش مهیا دارید

طفل هوس (ص ۲/۲۰۷)

شد بسته به پستان صد شیر که هرگز
طفل هوس من ندهد تن بیکیدن

طفل اشک (ص ۲/۱۱۱)

از کنارم دختر رز کرد تا پهلوی تهی
کار من اکنون غنی با طفل اشک افتاده است

ظلمت آباد بدن (ص ۲/۱۰۵)

زنده نتوان بود بی لعنت که مشتاق ترا
یالب شیرین تو یا جان شیرین برب است

غنچه خا طر (ص ۱۴۲ / ۱)

در لحد غنچه خاطر کفن بگشاید
دل غربت زده از صبح وطن بگشاید

فانوس حباب (ص ۹۱ / ۱۳)

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود
بی نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

قید نبرد (ص ۵۸ / ۱)

جنونی کو که از قید نبرد بیرون کشم پا را
کنم زنجیر پای خویشتن دامن صحرا را

د سه نرگس (ص ۱۶۵ / ۳)

نیست حسن بی بقا شایسته دل بستگی
با چراغ برق یک پروانه همراهی نکرد

کلاه حباب (ص ۱۱۷ / ۷)

تا دید سر برهنگی طفل اشک ما
دریا بدست موج کلاه حباب دوخت

گل آتش (ص ۹۶ / ۸)

سوز دلم چو شمع بجای رسیده است
کز تنم اشک من گل آتش دمیده است

گل شمع (ص ۱۱۶ / ۷)

سنبل زلف که در گلشن بزم است امشب
که گل شمع ز بوییش گل شبوشده است

گلیم بنمت (ص ۱۹۴ / ۷)

شبی بمجلس آن مه چو شمع جا کردم
گلیم بنمت سیه را بزیر پا کردم

مصرع ابرو (ص ۱۶۴ / ۱)

گردون ز شوق مصرع ابروی آن نگار
با آب زر رقم زده نامش هلال کرد

نہال شمع (ص ۸۰ / ۵)

آزاده ام ز قید زمین چون نہال شمع
بردم فرو به آب رگل خرویش ریشه را

اضافات استعاری

آستین انقلاب (ص ۷۸ / ۸)

چون بر آرد دست چرخ از آستین انقلاب
کاسه دریوزه سازد چینی فغفور را

انگشت حیرت (ص ۷۳ / ۱۰)

غنی تا نقش خط گشت از نگین لعل او پیدا
دهن شد خاتم انگشت حیرت ساده لوحان را

پای خم و دست سبو (ص ۱۱۸ / ۵)

نی ز پای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست و پا گم کرده چون من درین میخانه نیست

پنجه خورشید (ص ۲۵۵ / ۳)

پنجه خورشید را از دست بردی نماند
آنقدر قوت که اندازد ز روی خود نقاب

چشم چاه (ص ۱۶۲ / ۴)

فنی مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بی چشم چاه می آید

دست رد (ص ۱۰۲ / ۴)

تا شد انگشت نما طره ات از حسن قبول
شانه برگیسوی خوبان دگر دست رد است

هیچکه دم نرد از دوختن چاک دلم
رشته هر چند زیان در دهن سوزن کرد

رنسار شمع (ص ۱۸۰/۸)

چشم دلسوزی نمیاید زد شمن داشتن
آستین کی پاک سازد اشک از رنسار شمع

زانوی فکر (ص ۹۰/۱)

جام بغیر کاسه زانوی فکر نیست
باشد خیال تازه شراب کهن مرا

زنخم نی (ص ۹۹/۹)

هر زنخم نی زنغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که از انگبین پراست

گوش جام (ص ۱۳۸/۱۰)

گوید زبان شیشه نهانی بگوش جام
هر کس که سرکشد بجهان سرنگون شود

گلری شیشه (ص ۹۰/۵)

بسکه بر لب جانش از رنج خمار می رسید
در گلری شیشه آب از پنبه میریزیم ما

ناخن بیداد (ص ۲۰۹/۶)

خسته از ناخن بیداد نسازم جگری
نخون لعل از رگ خارا نکند تیشه من

ناخن همت (ص ۷۴/۳)

چون مه نوکه نگرده ز شفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا

(هـ) تلمیحات

- صورت معشوق هر جا جلوه گر گردد خوش است
کوهکن داند به از آینه سنگ خاره را ۴/۸۹
از گریه آب تیشه فرهاد ریختم
چشمی که شد سفید کم از جوی شیر نیست ۲/۲۰
غنی مشکل بود دل کردن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه می آید ۴/۱۶۲
گندم از بهر طمع خنده بر آدم دارد
یارب این در بجهان برخ کس باز مباد ۳/۱۳۴
غنی تا چند پر سی دستگاه اهل دنیا را
که باشد وسعت آن از حصار جام جم پیدا ۵/۷۰
حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو
مگر میل حنا بندی ز خون کوهکن دارد ۳/۱۳۷
مرید حاضر توان شد که با حیات ابد
تن از حجاب با ظاهر زندگی نهد ۶/۱۵۹
چون قبله نما خضره اهل جهان باش
سرگشته خود در راهنمای دگران باش ۳/۱۷۷
چاک پیراهن یوسف نبود بی معنی
خنده بر پاکی دامان زلینما دارد ۷/۱۴۶
چشم کرم مدار شاهان که جز نمید
آینه خلعتی ز سکندر نیافت است ۴/۱۲۲
ای که خواهی رخنه در ملک سلیمان افگنی
در زمین خاکساری خانه چون مور گیر ۱/۱۷۲
تن ضحاک کشید از رگ گردن آزار
قصه مار که مشهور شد افسانه شمار ۳/۱۶۸

- میزند پهلوه به نخل طور از آتش چنار
- ۱/۲۵۵ زیبدار خور را کلیم وقت دادند باغبان
دم بریدن سر شمع میکند رو شن
- ۱۰/۱۶۷ که خوشتر از دم عیسی بود دم شمشیر
فریب نعمت شاهان منخور که از فغفور
- ۶/۱۵۴ صدای کاسه خالی بگوش میآید
دولت ظاهر باطن شود از می حاصل
- ۹/۲۵۱ خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم
قارون ته خاک رفت از طول امل
- ۱۰/۲۴۲ تا بردارد درم ز پشت ماهی
مگر آن شاه خویان کرد مصر حسن را غارت
- ۱۳/۷۲ که باشد برجین داغ غلامی ماه کنعان را
نمی بینم نهالی سایه افکن بر سرمجنون
- ۱۰/۲۱۹ مگر گاهی که بنشینند بزیر شاخ آهوی
نه دار آخرت نی دار دنیا در نظر دارم
- ۱/۱۸۴ ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم
سراه جستجوی او قدم نه میده نه سالک
- ۷/۲۱۰ که مرسی بی عصا این راه نتوانست طی کردن
چشم عاشق روشن است از پرتو دیدار دوست
- ۸/۶۹ شمع نخل وادی ایمن بود پروانه را
کس ز همرنگی ما مدعی ما نشود
- ۳/۱۴۸ که کف بحر حریف ید بیضا نشود
غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
- ۷/۵۸ که نور دیده اش روشن کند چشم زلینخا را
خضاب موی زلینخا مگر کند یوسف
- ۳/۹۳ که برده است سیاهی ز دیده یعقوب

زبوی جامه مینا زرد بنخود یعقوب زین غافل
که یوسف با زلیخا عشق در یک پیرهن دارد ۴/۱۳۷

(د) تضاد

صنعت تضاد که آنرا با نامهای متضاد — تطبیق — مطابقه — طباق و تکافو نیز نامند (۱) از صنایع کثیرالاستعمال در دیوان غنی است و نمونه های از آنرا در ابیات زیر می بینیم

به بیداری خیال زلف خوابان میکند شبها
ز بس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ۶/۷۳
خون بجوش آمده از ذوق شهادت ما را
به که آبی بزند تیغ تو بر آتش ما ۱۳/۷۳
تونونهای و ما همچو ریشه ایم ترا
بود ترقی حسنت گل تنزل ما ۲/۹۰
آدم خاکی زخامی دارد از می اجتناب
کوزه گل پخته چون گردد نمی ترسد ز آب ۹/۹۱
بحث کج در طبع شاعر میخلدنی دخل راست
طاقت خار است ماهی را و تاب شست نیست ۲/۱۰۱
حساب روز و شب هجر را چه میپرسی
که روزنامه ما چون سیاه شب بود ۵/۱۵۸
هست رویش گل روی سبد باغ وجود
گرچه باشد دهندش غنچه گلزار عدم ۱۴/۲۵۰

(۱) المعجم ص ۲۵۶ — ۲۵۷ حدائق الحقایق ص ۲۷ — ۲۸ و دقائق الشعر ص ۲۹ و درة نجفی ص ۲۹ و ترجمان البلاغه ص ۳۱ — ۳۶

(ز) تکرار

- صنعت تکریر یا تکرار (۱) نیز در ابیات غنی ملاحظه میشود.
- شکل گردون گره و صورت اختر گره است
- ۲/۱۱۲ کارم از انجم و افلاک گره در گره است
- کشمیر از صباحت روشن گر جمال است
- ۳/۱۱۴ حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است
- پیرهن گل تن گل عارض گل لب دلدار گل
- ۶/۱۸۴ باغبان صنع بسته دسته زین چار گل
- پیکر ساقی سراپا گوئی از گل ساختند
- دست گل پا گل بدن گل چهره گل رخسار گل
- ۸/۱۸۴

(ح) جناس

جناس یا تجنیس یا مجانشه را اقسامی بسیار است و در کتب علوم بدیعی شرح مفصل و مبسوطی درباره آن بیان شده است. ذیلا اقسام تجنیسات را که در دیوان غنی یافته میشود با مثال ذکر میکنیم.

تجنیس تام

- بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
- ۷/۱۰۵ مردم دیده اگر از نظرم افتا دست
- دم بریدن سر شمع میکند روشن
- ۱۰/۱۶۷ که خوشتر از دم عیسی بود دم شمشیر

(۱) المعجم ص ۲۵۴ - ۲۵۵ ردقائق الشعر ص ۱۷ - ۱۹ و دره نجفی ص ۱۳۲

- گرد خود گرد غنی چند کنی طوف حرم
۶/۷۴ رهبری نیست در این راه به از قبله نما
شدیم خاک زبس در خیال عارض او
۲/۷۷ سزد اگر گل خورشید روید از گل ما
ترك خواب آن ترك خوریز از پی ننچیر کرد
۵/۱۴۲ پر برون آورد از بالین و صرف تیر کرد

تجنیس زائد

- زنقش پای تو گلها شگفت قالی را
۱۳/۶۷ نهال ساخته سرو قدت نهالی را
ز روی ماه سیاهی بنور ماه خرفت
۱۲/۶۰ نیامدست بکاری کمال خویش مرا
آتش می تیز سازد شعله آواز را
۳/۸۴ برکدوی باده باید بست تار ساز را
یکتن در این زمانه بی داغ ماثمی نیست
۲/۲۲۱ کردیم سیر عالم از ماه تا به ماهی

تجنیس مرکب

- شد شکر آب ز شرم سخن شیرینم
۱/۱۰۰ گرمیان من و طوطی شکر آب است بجاست

تجنیس مطرف

- نخاره ز سمنت جانی فرهاد ساخت در
۱۱/۱۰۴ بر سنگ نخاره صورت شیرین بهانه ایست

نگاه تیز می بینم بسوی او غزالان را
نگه دارد خدا از چشم بدان تیرمژگان را
۱۰/۷۲

تجنیس نخط

جزشکار دل شیران نبود پیشه عشق
کز پرتیر بود برگ سنی پیشه عشق
دولت ظاهر و باطن شود از می حاصل
نعم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم
۳/۱۸۲
۹/۲۵۱

تجنیس مردوف

ز غنچه تکیه چو شبنم بزییر سر نهم
که به زبالش پرهست بال خویش مرا
۱/۶۱

از صنایع دیگری که در ابیات غنی ملاحظه میشود نمونه چند مینگاریم

قلب یا مقلوب

دل از خیال گره های زلف یار پراست
گهر زمهره ماراست در خزانه ما
بشدرشته گلدسته زیادش دل زارم
آن دسته گل جای در آغوش که دارد
۱۰/۶۰
۷/۱۳۴

لف و نشر

عشق را دامیست در پست و بلند روزگار
کوهکن در بیستون و مجنون بصحرا بندشد
۹/۱۳۷

مبالغه و اغراق

در موج خیز گریه من میکند شنا
دریا به پخت خویش کدوی حباب بست
۵/۱۱۶

اشتقاق

بسکه پر آب است چون چشم ترم هر آبله
رفته ام در گل فرد هر جا که پا افشوده ام
۸/۱۹۹

محرم است آینه و آب ز عکست محروم
آب خواهد که به آینه رساند خود را
۸/۷۹
بحر قتل من روزی زیانت گشت میترسم
که از تاخیر بخت من دم شمشیر برگردد
۵/۱۵۷
کي زند پهلر بمن مجنون که در خاک جنون
سنگ طفلان شد مرا چون استخوان جزو بدن
۲/۲۰۶

(۷) تصرفات شعری

ایراد مضامین در قالب شعر و تقییداتی چون وزن و قافیه شاعر را دامیدارد که در جملات و عبارات دخل و تصرفی کند. تقدیم و تاخیر ارکان جمل و بعضی حذفها و اسقاطها در عبارات از اینگونه است. در کلمات و الفاظ نیز بمقتضای همان قیودی که وزن و قافیه برای شاعر پیش میآورد تصرفاتی چون تخفیف و تسکین و تصحیف و غیره نیز بوجود میآورد و بهمین جهت گفته اند "یجوز للشاعر ما لا یجوز لغيره" و در کلام غنی نیز بدینگونه تصرفات و حذفها بر میخوریم مانند اماله الف عیسی به یای در بیت زیر—

اهل دل از ترک خواب سیر فلک میکنند

عیسی وقت خود است هر که شبی زنده است
۱۰/۱۰۷

و همچنین تصرف و تغیر در حرکات کلمه "خورد" در رباعی زیر— (۱)

(۱) دیوان غنی چاپ نولکشور لکنو ص ۱۲۳ و لی دیوان چاپ سرینگر ص ۲۳۲

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تا فصل بهار رو به گلشن آورد
 هنگامه افسرده دلی بر هم خورد
 از حیرت عشق و شوخی حسن بباغ
 بلبل به سبد گل به قفس باید کرد

تخفیف کلمات یکی از تصرفات شایع شعراست و هیچ دیوان فارسی را تهی از آن نتوان یافت. اما کلمات منخففه از شمار "محذوفات مستحسنه" است که کلمه فصیحتر و ملایمتر گردد یا حذفی مشهور و متداول باشد" (۱) و از محذوفات مستکره و حذفهای نا روا در اشعار وی دیده نمیشود و اگر قاعده ای را که صاحب لسان القلم در مورد استکراه محذوفات بیان داشته و آنرا تخفیف مشدد دانسته (۲) در نظر بگیریم باید تخفیف "دکان" (۳) را در شعر زیر

دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت

شمع در بازار خوبان خوش دکانی گرم کرد ۲/۱۶۰

حذفی مستکره بدانیم. ولی باید گفت که تخفیف مشدد همواره مستکره نیست چه بسیار مشدداتی که پارسی زبانان به تخفیف استعمال کنند و فصیحان متقدم نیز بکار برده اند چنانکه همین کلمه "دکان" را مولانا منخفا استعمال کرده است و میفرماید —

بر دکان بودی نگهبان دکان نکته گفתי با همه سوداگران

جست از سوی دکان سویی گریخت شیشه های روغن گل را برینخت (۴)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بجای "باید کرد" "باید برد" نوشته و در دو نسخه خطی دیگر نیز "باید برد" آمده است و در اینصورت تصرفی و تغییری در حرکات کلمه "خورد" لازم نیست.

(۱) لسان القلم فی شرح الفاظ العجم تألیف عبدالقهار بن اسحق شریف مصحح ادیب

هروی تهران ۱۳۳۶ ص ۳۸۰ (۲) ایضا ص ۳۸

(۳) به تشدید تانب رجوع کنید المنجد چاپ بیروت

(۴) مثنوی معنوی مصحح رینولد نیکلسون طبع لندن ۱۹۲۵ جلد اول ص ۱۷

و آنند راج متذکر این استعمال مخففات گزیده است و در ذیل ماده دکان گوید —
 « فارسیان بتخفیف استعمال نمایند » (۱) بنا بر این در کلمه « دکان » حذفی مستکره
 نیافتادست و عرفت مستعمل و مصطلح فارسی زبانان است . مادر زیر مخففات دیوان
 غنی را اعم از اسم یا فعل یا حرف استخراج کرده ذیلاً بترتیب حروف تهجی می نویسیم (۲)

آگهی	ص ۱۵	دگران	ص ۶۶ و ۸۱ و ۸۷
آینه	ص ۱۴		د ۱۱۵
ار	ص ۱۰۸ و ۱۲۸	دهن	ص ۱۰ و ۱۱ و ۴۷ و
استادگی	ص ۱۰ و ۸۴		د ۱۳ و ۵۱ و ۶۰ و ۶۳
استادن	ص ۹۴		د ۷۷ و ۹۱
استاده	ص ۸۷	ره	ص ۱۳ و ۲۸ و ۴۷ و
اگه	ص ۳۴ و ۴۰ و ۱۲		د ۵۱ و ۵۲ و ۵۷ و ۶۱
بستان	ص ۵۴ و ۸۹ و ۱۳۱		د ۶۵ و ۶۶ و ۷۰ و
بیهده	ص ۵۵		د ۸۳ و ۸۵ و ۸۶ و
پیرهن	ص ۸ و ۱۸ و ۵۰ و		د ۹۵ و ۹۶ و ۱۰۲ و
	۷۴ و ۸۰ و ۹۲		د ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۹ و
چار	ص ۸۱ و ۹۲		د ۱۱۱ و ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۲۷
چر	ص ۱۳ و ۱۱۰ و ۱۰۳		د ۱۲۸ و ۱۳۴ و ۱۳۶
خامشی	ص ۱۳ و ۵۷		د ۱۳۷ و ۱۳۹
خانقه	ص ۴۵ و ۸۰	رهبر	ص ۱۴
خمرش	ص ۱۲ و ۱۶ و ۷۷	رهنما	ص ۶۵
خموشی	ص ۳۹ و ۱۰۸ و ۱۱۱	ز	ص ۱۳ و ۱۴ و ۳۰ و ۶۲ و ۶۸
دگر	ص ۱۰۴ و ۱۳۰ و ۱۳۵		د ۷۲ و ۱۰۸ و ۱۱۶ و ۱۲۵

(۱) فرهنگ آنند راج طبع دبیر سیاقی تهران ۱۳۳۶

(۲) شماره صفحه از روی دیوان غنی چاپ نرگشور لکهنر سال ۱۹۳۱ می باشد

ص ۱۰ و ۴۰ و ۵۶	گهر	ص ۱۵ و ۲۹ و ۳۱ و	سیه
۷۷ و ۹۳ و ۱۳۶		۳۵ و ۴۰ و ۵۲ و ۵۶	
و ۱۰۷		۵۸ و ۶۲ و ۷۱ و ۷۴	
ص ۸ و ۱۲۷	گهراره	۷۵ و ۹۰ و ۹۹ و ۱۰۱ و	
ص ۵۰ و ۵۴ و ۶۷	لیک	۱۱۳ و ۱۲۳	
و ۹۹ و ۱۰۱ و ۱۰۵		ص ۹۶ و ۱۰۰	فتادان
و ۱۱۶		ص ۶۲	فتد
ص ۳۹ و ۶۰	ملائک	ص ۳۱ و ۳۹	فسانه
ص ۸ و ۱۴ و ۲۶ و	مه	ص ۵۸ و ۶۸ و ۹۱ و	کزر
۲۷ و ۳۴ و ۶۰ و		۹۴ و	
۶۵ و ۶۸ و ۷۳ و		ص ۸۹ و ۱۱۲ و ۱۳۸	کنون
۸۵ و ۸۹ و ۱۰۱ و		ص ۵۰ و ۱۱۳	کوته
۱۱۶ و ۱۳۳ و ۱۹۹		ص ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳	گر
ص ۱۶۹	نار	۵۲ و ۶۵ و ۸۷ و ۸۸	
ص ۲۸ و ۳۲ و ۴۵	نگه	۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و	
۴۶ و ۵۰ و ۵۷ و		۱۰۶ و ۱۲۶ و ۱۲۸ و	
۵۹ و ۶۴ و ۷۷ و		۱۳۰	
۸۳ و ۹۲ و ۱۰۰ و		ص ۶۵	گرنه
۱۰۷ و ۱۱۶		ص ۴۰	گمره
ص ۸ و ۲۰ و ۷۳	هشیار	ص ۲۹ و ۵۶ و ۱۵ و	گنه
و ۱۱۲		۸۶ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و	
ص ۱۲۹	همره	۱۲۲	
ص ۸۷	همرهی	ص ۸۰ و ۹۳ و ۹۶ و	گه
ص ۱۶ و ۶۶	هیچگه	و ۱۱۴	

(۸) مصطلحات علمی و فلسفی و غیره

بهراتب علمی و مقامات دانشی غنی پیش از این اشارت کردیم. در اشعار ری بندرت با اصطلاحات علمی و حکمی برمیخوریم و شاید سبب آن باشد که اشعار موجود غنی اکثر غزل است و مضامین آن مطالب عاشقانه و توصیفات شاعرانه است و اصولاً اگر در قالب غزل که باید حقا محتوی مضامین لطیف و دقیق باشد مصطلحات علمی و فنی را ایراد کنند آن لطافت و رقت که لازمه آن است از دست میرود ولی خواه ناخواه در اشعار شاعری که مدتها عمر خود را در مکاتب و مدارس بسر برده و بتفحص کتب و تصفح رسالات اشتغال داشته اثراتی باقی خواهد ماند و این معنی در اشعار غنی مشهود است چنانکه در بیت

در عالم مثال مثال نبوده است

هر چند کز دریچه آینه دیده ایم ۷/۱۸۶

اشاره به "عالم مثال" کرده است (۱)

و درین بیت

حسن و جمال ذاتی است دشمن زیب عارضی

سرمه فبار خاطر است چشم سیاه یار را ۲/۸۶

بدواً اصطلاح "ذاتی" و "عارضی" برمیخوریم (۲)

با آنکه محقق نیست که غنی خود سالک طریقت و رهرو مسالک عرفانی بوده است

(۱) "عالم مثال بالاتر از عالم شهادت است و فرورتر از عالم ارواح و عالم شهادت سایه عالم مثال و عالم مثال سایه عالم ارواح است و آنچه در این عالم است سایه عالم ارواح است و آنرا عالم نفوس نیز گویند و در خواب چیزی که دیده شود آنرا صورت عالم مثالی گویند" دیوان غنی نولکشور لکنو ص ۹۴ حاشیه ۱۰

(۲) "ذاتی - ذاتی و ذاتیات اشیاء اموری هستند که شیئی را از غیرش جدا ممتاز

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

دلي در اشعارش با بعضي اصطلاحات عرفاني برميخوريم چون "تجرد" و "تجريد"
و "سالک" و "پير" و "فنا" وغيره در اشعار زير

- چشم هرکس که شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور زهرسنگ تواند ديدن ۹/۲۱۱
- در راه فنا حاجت همراه دگر نيست
چون شمع پي قافله اشک روانم ۷/۱۹۱
- چنان پرورد تجريدم بدامان تن آساني
که ميگردد کبود از کسوت خارا برد و شمع ۱۱/۱۸۷
- گرانجان کي بقطع راه تجريد آشنا گردد
که خواهد زاده گر گردد خود چون آسياه گردد ۶/۱۳۸
- از سلوک صاحب باطن کسي آگاه نيست
ميروند بر آب و نقش پای او در راه نيست ۷/۱۱۱
- سالک نرسد بي مدد پير بجای
بي جور کمان ره نبرد تير بجای ۹/۲۲۱
- عاشق بفنا سير زمعشوق نگرود
ماهي طلب آب کند گر چه غذا شد ۷/۱۳۲

همچنين مصطلحات طبي نيز در ديوان غني بچشم ميخورد

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

ميسازند ذات هر چيزی عبارت از نفس آن چيز است و اعم از شخص است و در
هر حال ارکان وجودی و مقومات هر شي را ذاتيات آن ناميده اند در مقابل
عرضيات که امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نميباشد؛ و عارضی منسوب
است به عارض و "عارض عبارت از امري است که خارج از اشياء و موجودات
باشد"

(فرهنگ علوم عقلي دکتر سيد جعفر سجادی تهران ۱۳۴۱)

- ز سودا (۱) حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
 ۸/۱۸۷ زخشكي مغز سرگردید آخر پنبه گوشم
 صبا دمیکه بسودای (۲) زلف او برنخاست
 ۳/۱۱۲ مرا ز رشك به تن همچو شانه مو برنخاست
 چه تحوش بالیده است از گریه بر خرد مردم چشم
 ۲/۲۱۹ فتاده در میان آب گویا تنم ریحانی
 گشتم ز حرارت غریبی بیتاب
 از صبح وطن بده تابشیر مرا ۵/۲۲۵
 و نیز با مصطلحات برخی بازیها مانند بازی بیضه و طشت در این بیت
 در چشم اهل بینش دنیا تمام بازیست
 این انجم و فلك را داند بیضه و طشت (۳) ۸/۱۰۸
 و اصطلاحات شطرنج در این ابیات
 رفت عمرم در غریبی بر بساط روزگار
 گرچه همچون مهره شطرنج دارم خانهها ۸/۶۲

(۱) و (۲) "سودا بالفتح سیاهی و نام خلطی از اخلاط اربعه و در فارسی بمعنی دیوانگی و این مجاز است زیرا که بسبب کثرت خلط سودا جنون پیدا شود" دیوان غنی چاپ نولکشور لکهنو ص ۴۴ حاشیه ۶ و نیز بمعنی عشق آمده.

(۳) "بازی بیضه و طشت چنان است که بازیگران بیضه را در طشت نهاده غایب میکنند و باز پیدا می‌آرند" دیوان غنی نولکشور لکهنو ص ۴۱ حاشیه ۶. مولف برهان قاطع در ذیل "تشت و خایه" آورده است — "نوعی بازی باشد و آن چنان است که بیضه ای را خالی کنند و از شب نیمه پیر سازند و راه آنرا محکم ساخته دز هوای گرم طشت مس گزارند و اگر هوا گرم نباشد اندک آتشی زیر طشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا پیران گردد تا از نظر غایب شود" (برهان قاطع مصحح دکتر معین طبع دوم تهران ۱۳۴۲ جلد ۱)

پا بسکه کشید در سفر رنج
 شد خانه نشین چراسپ شطرنج ۱/۱۲۵
 جای خود چون مهره شطرنج خالی میکنیم
 دشمن ما میشود در خانه ما میهمان ۳/۲۰۵
 سلی ننخوری تازکف اهل زمانه
 چون مهره شطرنج مردخانه بنخانه ۳/۲۱۷

(۹) تاثرات از زبان تازی

تاثرات غنی از زبان و معارف عربی که نسبت زیاد هم نیست به چند گونه است -

۱- تاثرات لغوی لغات تازی مستعمل در دیوان غنی از واژه های مانوس و آشنا است نه از لغات غریبه و مهجور و غرابت استعمال نیز ندارد یعنی خواننده بهنگام مطالعه اشعار غنی با واژه های غریب که برای فهم آن محتاج تامل و تفکریا مراجعه به قوامیس و معاجم باشد بر نمی خورد. آنچه از لغات عربی بکار رفته است آنهايي است که نزد عامه اهل زبان آشنا است و لباس فارسی پوشیده است و صرفنظر از ریشه آنها جزء لغات فارسی بشمار میآید مانند احول (ص ۱۷۰/۲) اختلاط (۱/۸۱) اضطراب (۷/۱۰۷) انفعال (ص ۲۸/۲) برقع (ص ۱۵۹/۵) بنط (ص ۱۰۹/۱) تردد (۹/۱۲۶) تشریف (ص ۱۵۲/۷) تغافل (۲/۱۴۸) تمول (ص ۱۸۷/۸) صنم (ص ۲۵۱/۵) صهباء (ص ۸۵/۴) طالع (ص ۸۱/۲) غواص (ص ۱۰۶/۸) قضا (ص ۶۹/۶) کلفت (ص ۱۳۳/۱۰) ملائم (ص ۸۳/۳) موهوم (ص ۹۱/۳) و نزع (ص ۷۹/۱۰)

برخی از لغات عربی را نیز بصورت متصرف فارسی چنانکه معمول فصحا نیز بوده است بکار برده است مانند خجالت (ص ۶۰/۴ و ۲/۹۲ و ۷/۱۰۲ و ۷/۲۰۵ و ۱۴/۲۵۳) و تماشا (ص ۵۸/۷ و ۱۲/۱۲۹) و محابا (ص ۵۸/۴ و ۲/۱۹) و مدادا (ص ۲۰۷/۱).

ترکیبات عربی اصلاً در اشعار غنی دیده نمیشود جز در در مورد . یکی « لایموت »
در این بیت (ص ۲/۱۰۶)

میشود پیمانه پراز کثرت نعمت غنی
خضر وقت است آنکه قانع شد بقوت لایموت

و این ترکیب نیز چنانکه میدانیم باتصرت استعمال شده است زیرا « لایموت » در
عربی جمله ایست فعلیه و در این مورد مانند برخی افعال عربی دیگر مانند « لایعلم »
بصورت صفت استعمال گردیده است . و دیگر حب الوطن در این بیت (ص ۹/۷۴)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن

در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

۲- تاثر از قواعد زبان عرب : یکی از تاثرات غنی از زبان عرب تبعیت از قواعد
آن زبان مانند قاعده جمع و تشبیه و استعمال جموع عربی است . مثلاً لفظ « کونین »
که مثنای « کون » است در این بیت

غنی اگر چه فقیر است همی دارد

نشانده است بکونین دست خالی را (ص ۳/۸۶)

جمعهای مانند حیوانات - خرابات - عدمات و همچنین احباب و ارباب - اسباب -
اسوار - اطفال - اعضاء - اغیار - املاک - الوان - اوراق - ایام - جواهر - حوادث -
عشاق - کتب - مساجد و غیره نمونه های از جموع عربی مستعمل در دیوان غنی
است و چنانکه دیده میشود همگی مانوس و معمول اهل زبان است و هیچگونه
غریب و مهجوریت ندارد . و جمع بستن کلمات عربی با علایم فارسی مانند
قدسیان (ص ۱/۱۳۸) و عاشقان (ص ۴/۱۰۶) و طفلان (ص ۵/۸۸ و ۵/۱۷۴) و
شهیدان (ص ۲/۱۳۶) بکثرت دیده میشود .

۳- امثال سائره عرب : مضمون برخی از امثال سائره عرب در اشعار غنی مشهور
است که مسلماً غنی با مراتب علمی و فضایی که دارا بوده است بهنگام انشاء

این اشعار بدانها نظر داشته است مثلاً مضمون این بیت (ص ۵/۹۵)

گر محبت در میان باشد تکلف گرمباش

شیر مادر در خلوت بی نیاز از شکر است

مطابق است با این مضمون " بین الاحباب تسقط الآداب " و " من الادب ترك الادب
(۱) (بین الاخوان) " (۱) و " شرط الالف ترك كلفت " و در این بیت (ص ۱۰۵/۶)

عاقل از نام برد پی به نشان همه کس

جوهر دانش اگر هست نگین آینه است

اشاره است به این مثل " الخافل يكفيه الإشارة " (۲)

و مضمون این مثل " كل شي يرجع الي اصله " (۳) درین بیت (ص ۱۶۹/۴)

هر کجا فرع است آرد در باصل خود غنی

سربای نخل آخر میگذارد برگ و بار

و این بیت (ص ۲۳۷/۶)

دنیا گویند مزرع آخرت است

ای شیخ بریزدانه سبزه بنخاله

اشاره است بدین حدیث معروف و مشهور " الدنيا مزرعة الآخرة " (۴)

(۱۰) فوائد لغوی

اشعار غنی از جهت لغت متضمن فوائد بسیار است و بسی از لغات نادره و ترکیبات
بدیعه و مصطلحات و اوصاف مستحدثه را در آن مییابیم و در باره هریک از آنها
جداگانه بحث خواهیم کرد.

(۱) امثال و حکم دهخدا تهران ۱۳۱۰ جلد اول ص ۹۱

(۲) امثال و حکم دهخدا ص ۲۵۸

(۳) ادیب صابر گرید - باصل باز شود فرع و هست نزد خود : مر این حدیث

مسلم این متن مضروب (امثال و حکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۷)

(۴) ایضاً جلد اول ص ۳۴۷

۱- لغات : لغات و واژه هایی که در معاشی خاص بکار رفته یا آنها یکی در زبان پارسی جدید الاستعمال هستند بسیارند و ذکر تمام آنها موجب اطباب و تطویل میشود بنا برین ذیلا برخی از آنها را یاد می کنیم
افتادن = تواضع و فروتنی (ص ۱۷۸/۵)

زنهار مکن تکیه بر افتادن سرکش

افتادن سرکش بود افتادن آتش

ریزش = سخاوت و بخشش (۴/۷۳)

بریزش زیر بار خود در آور ساده لوحان را

بیفشان سیم وزر چندان که بردارند دامن را

رنگ ریختن = طرح عمارت انگندن (۱) (ص ۵۸/۵)

شکست از هر در و دیوار می بارد مگر گردون

ز رنگ چهره ماریخت رنگ خانه ما را

شاید = بصورت ادات تردید شک استعمال شده است و نه بصورت فعل از مصدر

شایستن چنانکه نزد قدمات معمول بوده است (ص ۵۹/۶)

غنی سا غریبکف جمشید پیش می فروش آمد

که شاید در بهای باده گیرد ملک دنیا را

بپای یار افتادم که شاید

بدست زلف پیغامی فرستد ۱/۱۶۶

غازه = گلگونه ایست که زنان بر روی مالند (ص ۱۴۱/۸)

ریاض حسنش از خون دل من تازه میگردد

ز رویم میپرد رنگ و برویش غازه میگردد

هر مرد که با زنان بخواهدش بنشست

بر عارض خویش غازه خواری بست ۷/۲۳۰

(۱) دیوان غنی چاپ نولکشور ص ۷ حاشیه ۵ ایضا رجوع شود به شعر العجم ج ۴ ترجمه فخر داعی ص ۱۶۶

گل = بمعني قطعه و پاره استعمال شده است در " گل ابر " و نیز بمعني آبله ای که از چشم برمی آید و موجب نابینائی شود بکار رفته است

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۱ / ۹۱
افتاد گل ز دیده یعقوب همچو اشک
دانم نسیم مصر بکنان وزیده است ۱۳ / ۹۶

گلگون = لعل سرخ (ص ۱۰۴ / ۱۰)

دایم براه شوق جلو ریز می رود
گلگون اشک را مژه ام تازیانه ایست

مگر = از ادات شک و تردید بمعني " شاید " (در اصطلاح حالیه) بکار رفته است
همائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو

مگر میل حنا بندی ز خون کوهکن دارد (ص ۱۳۷ / ۳)

می پرتگال = پرتگال " نزد بغضی بالفتح و تاء فوقانی موقوف عربی نام ملکی و قومی از فرنگ که پرتکیش مبدل آنست و نوعی از شراب که بعد از هفت بار جوشیدن حاصل شود و بقول شارح این کتاب پرتگال نام شهر است که شراب آنجا شهرت دارد " (۱)

ساقی بجام ریز می پرتگال را

ماه تمام ساز بیک شب هلال را ۱۰ / ۷۰

نزاکت = که صیغه ایست مجعول از " نازک " فارسی بقیاس عربی ساخته شده است و درین بیت آمده

اگر از لب سخن گوئی فرو بندیم جا دارد

که نبود از نزاکت تاب بستن بمعني ما را ۴ / ۵۹

را شدن = بمعني های مختلف آمده مانند

(۱) دیوان غنی چاپ نولکشور ص ۱۶ حاشیه ۱۳

- گره بند قبايت نشد از دستم را
 ۱۲/۷۳ بند انگشت شد آخر گره بند قبا
 آيد مرا ز خنده گل اين سخن بگوش
 ۱/۱۳۵ داشت دل کسي که سر کيسه باز کرد
 گراثر دارد نسيم آه گلچينان فصل
 غنچه ۴ گوی گريان تو را خواهد شدن ۲/۲۱۱

واکردن = در ۱۴ مورد در ديوان غني احتمال شده است (۱) برای نمونه بيتي
 چند در اینجا مينگاريم

- چاره کار بدست من و من بيچاره
 ۴/۷۴ بند انگشت بناخن نتوان کردن را
 در دلدار واکردم رقيبم شد د چار آنجا
 ۸/۸۴ زدم نقبي برون آمد بجای گنج مار آنجا

واگشتن =

- در فيض سخن هرگز بدست سعي نگشايد
 ۸/۱۴۲ بدندان و انميگر دگره چون بر زبان افتد
 نباشد از تغافل گر بما گویا نميگردد
 ۲/۱۴۸ لب او بسکه شيرين است از هم و انميگردد
 ز شرم پيش لب يار و انميگردد
 ۸/۱۴۷ دهان تنگ بتان گشت غنچه تصوير

۲- از صفات جديد و بدیع که در ديوان غني آمده است ميتوان صفات زیر را شمرد.
باده سر به مهر

- زان لب ميگون غني را باده ده سر به مهر
 ۱۱/۷۱ کز سرش بيرون رود باد همه پندارها

(۱) برای موارد ديگر ملاحظه شود ص ۱۰۸ و ۱۲۰ و ۱۸۶ و ۱۹۵ و ۲۰۳ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۹ و ۱۰ و ۲۲۸ و ۲۳۵ و ۴/۱۴۴

تابوت مرده ۶ دوش هشیار کرد مارا

پای بختواب رفته بیدار کرد مارا ۳/۸۵

چرخ سیاه (سیه) کاسه

تا برنیا مدست ز کام زبانه غنی

چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸/۹۱

تا زبان چون قلم از کام نیامد بیرون

یکدم این چرخ سیه کاسه نداد آب مرا (۱) ۱۲/۶۶

چشم ناوک انداز

ز چشم ناوک انداز تو دارد وعده زخمی

با این امید آهون خون خود را مشک میسازد ۴/۱۵۸

نخم زنده بگور

با مرده دلان چند نشینی بمساجد

نمخانه نشین باش که خم زنده بگور است (۲) ۸/۱۰۴

سخن پوست کنده

از مالدار کیسه خالیست یادگار

گوید بگویشم این سخن پوست کنده مار ۱۳/۱۶۹

سخن زیر لبی

امشب نفسی زمزمه داشت مغنی

نی کرد بلند این سخن زیر لبی را ۷/۸۸

(۱) "بیان جفای فلکی است و مشابهت سیاه کاسه برعایت معنوی با دوات و مثال زبان بقلم که از کام بیرون می باشد" دیوان غنی چاپ لکهنو ص ۱۵ حاشیه ۱۶

(۲) "یعنی در زندگی خود را مرده و ساز و از زمره مردان موترا قبل ان تموتوا باش و از اینکه خم را بخاک نرد میبرند نسبت زنده در گور بودن با و نمود" دیوان غنی نوکشور ص ۳۸ حاشیه ۱۱

هیچگه از سینه صد چاک ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته بر انگشت سوزن بارها
۷/۷۱

شراب نیمرس (۱)

عقل گرداری مکن کسب کمال از ناقصان
کی رسد آخر دماغت از شراب نیمرس
۱۰/۱۷۴

مرغ رفته برپا

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس در تن
رسائی نیست در پرواز مرغ رشته برپا را
۶/۵۸

مصرع ریخته (۲)

بی چراغست اگر بزم خیالم غم نیست
مصرع ریخته شمعی است که در محفل نیست
۵/۱۱۸

می دو آتشه

بمجلسی که بود باده از لب دلدار
می دو آتشه باشد بجای آب نهمار
۲/۱۲۰

نگاه گرم (۳)

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بپشم آفتاب
۱۱/۹۱

-
- (۱) "شراب خام ناتمام که بهر ادخود نرسیده باشد در سیدن دماغ سرخوش بودن و صاحب نشئه شدن" دیوان غنی - لکهنو ص ۸۵ حاشیه ۵
- (۲) "مصرع ریخته مصرع بی تکلف که بی منحنیت و فکر طبع مرز و شور - طغراگرید داریم خیال تا آنکه روی دهد چون مصرع شمع مصرع ریخته بدانکه لفظ ریخته مناسب شمع است زیرا که شمع ریختن بمعنی ساختن و تیار کردن شمع است" دیوان غنی لکهنو ص ۱۴ حاشیه ۴ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

۳- مصطلحات و کنایات : برخی اصطلاحات در اشعار غنی می بینیم که خاص او و اقربان و امثالش می باشد و از آن جمله است :

آب سیاه (۱)

معنی مصطلحات و کنایات که در پا در قی نوشته می شود از حواشی دیوان
نرت } غنی چاپ نو لکشور لکهنو - ۱۹۳۱ نقل شده است و شماره صفحه و حاشیه
در پا در قی از آن دیوان است

از بسکه گریستم بشبهای فراق

گردید سواد دیده ام آب سیاه ۸/۲۴۲

آب گردش (۲)

دارد بیزم مستان جام شراب گردش

زاهد نیاید آنجا از بیم آب گردش ۱/۱۷۶

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) "نگاه گرم نگاه تیز و نگاه محبت - گل ابر یعنی قطعه ابر . صائب راست :

تازه میگردد ز چشم اشکباری جان ما گلشن ما را گل ابری گلستان میکند

گل بمعنی داغ سینه بسیار می آید و گل چشم آنچه بصورت آبله از چشم بر آید
و موجب نابینائی گردد - یعنی دختر رز از نگاه گرم محجوب و مستور میشود کاش
قطعه ابر پیدا شود که چشم آفتاب را گل شود ای نابینا سازد یعنی آفتاب در ابر
پوشیده گردد که باده نوشی در ابر و باران میسر آید" دیوان غنی - لکهنو - ص ۳۰ حاشیه^۳

(۱) آب سیاه نام مرضی که چشم را نابینا کند. سعید اشرف گوید

گر برم آب سیاه از دیده میگردد سفید

کی توان کردن بلای تیره روزان را علاج

و حقیقت آنست که آب سیاه خصوصیت به چشم ندارد و نیز در کلام اساتذہ دیده

میشود و آن مشهور است این مرض با سپان میشود که در هند "رس" گویند بفتح رای

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

وسین مهمله" ص ۱۲۸ ج ۱

آهوی آهوگیر (۱)

غزالان را بدام آرد ز مژگانهای برگشته
مگر آهوی آهوگیر باشد چشم جادویش ۱۱/۱۷۵

تنمته بندی دکان (۲)

مرا جرتخته بندیهاد کانداری نمیباشد
شکست افتاد تا از سستی طالع ببازارم ۴/۱۸۷

خط جام (۳)

اشك گلگون شراب گلفام است
بنحیه آستین خط جام است ۱/۱۰۴

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۲) "آب گردش یعنی زبونی آب و هوا و تغییر آب و هوا که بیمار را از حبابی بجای دیگر برند برای اصلاح آب و هوا - تاثیر گوید - " غم برنت از دل می بینش بفریادم رسید به چاره؟ آخر بگردش بود بیمار مرا " ص ۸۶ ج ۷ و صاحب مصطلحات الشعراء این شعر غنی را سند آورده است ولی مصرع اول آنرا اینطور مینویسد - " در محفلی که دارد جام شراب گردش " مصطلحات الشعراء تالیف امام قلی رازی دارسته -

نولکشور کانپور ۱۳۱۴ هجری ص ۴

(۱) "آهوی آهوگیر آنست که آهوی آموخته را در چراگاه آهوان صیاد سردهد که آنرا بهمراهی خود نزدیک دام صیاد آرد و باین حیل صید آهوان نماید و نیز شنیده شد که چون آهوان رم خورند آهو آموخته آنها را برگردانیده باز طرف دام می آرد" ص ۷۶ ج ۶

(۲) "چون عضو شکسته را از چوب بسته درست مینماید و تنمته بندی دکان بمعنی بستن دکان است مناسبات آن بالطافت معنی ظاهر ص ۹۳ ج ۶

(۳) خط جام نشی که از پرشدن جام بر دور نمودار باشد چون برای بایک سانهستن (بقیه در صفحه بعد)

گشت چون رشته عمرم کوتاه
معنی سالگره نهمیدم ۳/۲۰۲

خاطرش چون از غبار لشکر خط جمع نیست
هر دم آن زلف پریشان شانه بینی میکند ۴/۱۳۵

چون غنچه نمشک گشت غنی مغز در سرم
زیبداگر فتیله داغ جنون شود ۱۱/۱۳۸
تا آن غزال گرم ز پیشم گذشته است
موبرتنم فتیله داغست چون پلنگ (۴) ۱/۱۸۴

دیده چون آن دو لب شیرین دید
معنی قند مکرر نهمید ۳/۱۴۳

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

اشک آستین بر روی و چشم میگذارند میگرد که اشک چشم شراب رنگین من
است و آستین که بصورت اربجام مینماید بنحیه اش خط جام است - حاصل
که شراب من اشک و جام من آستین و بنحیه آستین بمنزله خط جام در حق
من است " ص ۳۸ ج ۴

(۱) رشته سالگره رشته ایست که برای تعیین سال باشد برای توضیح رجوع شود
به قسمت این رساله " تاثرات غنی از محیط هند و کشمیر "
(۲) شانه بینی فال دیدن و آن معروفست که فالگیران بر شانه گوسپند از احوال گذشته
و آینده خبر میدهند ص ۵۹ ج ۱
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

آتش مي تيز سازد شعله آراز را
بركدوى باده بايد بست تار ساز را ۳/۸۶

و

تاتورفتي مي ندارد كار با ميناي ما
ازكدوى سبز فرقي نيست تا ميناي ما ۵/۸۶
گره برباد = يعني گره زود گسل

تكيه تا چند كني بر نفسي همچو حباب
چشم بگشاي كه هستي گره ي برباد است ۸/۱۰۵

لنج روان

چرا دوزد غني چشم طمع بر نعمت
كه از نقد سخن گنج روان درهر زمين دارد ۷/۱۴

مقرى تسبيح (۱)

بگو شم اين صدا از مقرى تسبيح مي آيد
كه صد دل مضطرب گردد چريك دل يابد آرامي ۵/۲۲۱

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

(۳) فتيله داغ عبارت از پنبه مرهم كه بر سرداغ گذراند - ص ۶۱ حاشيه ۶

(۴) داغ پلنگ همان نقوش سياه كه بصورت داغ بر پوست او باشند يعني از گرم و شتاب دى
از موبرتن من فتيله داغ شده است مانند پلنگ كه موى او فتيله داغ است - ص ۹۲ حاشيه ۷

(۵) مراد از قند بسيار صاف زيرا كه چون او را مكررا القوام آرند لطيف مي باشد.

ص ۶۴ حاشيه ۵

(۱) مقرى بضم ميّم و سكون قاف امام سبّحه و دانه كلاني كه واسطه العقد تسبيح
باشد از آنجا كه امام تسبيح در شمار نمي آيد و چون مهره هاى تسبيح گرددش
نيارد و مشابه يك دل آرام گرفته است. ص ۱۱۷ حاشيه ۳

گذشته از اینها کنایات و مصطلحاتی دیگر بصورت فعل در دیوان غنی دیده میشود که آنها را با ذکر معانی نقل میکنیم

اصطلاحات	معانی	شماره صفحه و سطر دیوان غنی چاپ لکهنو که اصطلاح در آن درج است.
آتش ریر پا داشتن	کنایه از اضطراب	۱۱/۵۳ و ۱۲/۲۰
آفتاب دادن	نا راحتی و بیقراری آفتاب کنایه از شراب و آفتاب دادن چیزی یعنی انداختن آن به آفتاب که	۵/۵۹ و ۷/۵۸
از دیده افتادن	خشك یا گرم شود	۷/۲۹
از جا بردن	حقیر و خوار شدن	۱۵/۳۳
از جا رفتن	بی صبر و بی حوصله کردن	۱/۵۶
افتادن آتش	بیقرار و بی صبر شدن	۱۸/۱۰۵
الف کشیدن	در گرفتن آتش	۱۷/۵۵
انگشت بلب زدن	شرمنده شدن	۵/۹۷
انگشت بنحون آورده	کنایه از استدعای سخن کردن	۱/۶۰
در دهن داشتن	کنایه به خونخواری	۳/۶۰
بجائ رنجانیدن	بکمال رنجانیدن	
بچشم کم دیدن	حقیر و کوچک انگاشتن	۳/۲۹
بنحواب ندیدن	کنایه از کمال نایا بی	۱۴/۳۳
بر آب رفتن	کنایه از کرامت اولیاء است	۸/۶۸
بر روی آب رفتن	ایضا	۲/۱۳۹ و آخر

۳/۹۷	کنایه از تواضع و خاکساری	بردر پستی زدن
۱/۱۷	مشهور شدن	بزبان افتادن
۶/۸۳	تمام نوشیدن	برسر کشیدن جام
۴/۷	ترک کردن	بر طاق نهادن
	سراغ چیزی یافتن و کنایه	بو کردن
۶/۷۳	بجوسه زدن	
	توقف کردن و ذریک جا	پا قایم کردن
۹/۲۷	ایستادن	
۳/۱۸	کنایه از غایت شادی	پای بزمین نرسیدن
	کنایه از ملال خاطر و گله	پر بودن دل
۵/۳۶	مند بودن	
۴/۱۱۵	عزت و اعتبار نداشتن	پشم در کلاه نداشتن
۱۶/۱۰۵ و ۳/۶۸	برابری به آن کردن	پهلو بچیزی زدن
۴/۸	کناره گرفتن	پهلوتاهی کردن
۱۱/۱۲۱ و ۶/۳۳	خود را بیک جانب کشیدن	پهلورد زدن
	از جای خود تعظیمها ایستادن	جا خالی کردن
۱۵/۱۱۶ و ۲/۷	و تواضع کردن	
۹/۸۱ و ۶/۲۷	کنایه از غایت اشتیاق	چار چشم شدن
۱۰/۱۱	کنایه از بیقراری بسیار	خار از پهلو روئیدن
۸/۱۵	کنایه از بیداری	خواب بستن
۱/۷۷	افزونی و ترقی دادن آتش	دامن بر آتش زدن
۱۷/۱۹	مستعد شدن بکاری	دامن بمیان بر زدن
۴/۸۲	آسوده نبودن	دانه گره گردیدن
۵/۶۰	کنایه از کمال اختلاط	دریک پیرهن بردن
۵/۶۳	موجود و حاضر داشتن	در آستین داشتن

در پرداز داشتن	معروف و مشهور بودن در	هر جا	۳/۷
دست بر چیزی			
افشاندن	ترك کردن		۴/۱۳
دست در بغل کشیدن	کنایه از بیکاری و مفلسی		۱۵/۹۴
دل برداشتن	غم و غصه بدل خوردن		۷/۱۴
دل دادن	استمالت کردن		۴/۲۳
رشته برانگشت بستن (یا پیچیدن)	اصطلاح آنکه چون از کسی و عده گیرند رشته ای برانگشتش پیچند که آنرا دیده و عده یار		
	بیادرد		۱۲/۱۶
رو بآفتاب رفتن	کنایه از اینکه هر کسی رو بآفتاب رود چشمهایش خیره شود و چیزی نبیند		
رو ساختن	شرمنده شدن		۱/۳۹
روی دل دیدن	التفات و توجه از کسی یافتن		۲/۲۸
زبان در دهان کسی کردن	آموزانیدن و تعلیم کلام نمودن و بحرف آوردن		۱۵/۵۵
زر به سپردادن	زر بکثرت دادن		۷/۲۲
سرکردن	ظهور نمودن		۱۳/۵۳
سفید کردن چتم	کنایه از بسیار گریستن		۷/۱۰۲
شانه در آب داشتن	کنایه از مهبیای آرایش بودن		۶/۴۴
شهید کردن معنی	عبارت از معنی رسا و مضمون عالی است که در قالب عبارات سقیمه بندند که از پایه بلاغت و فصاحت افتد		
			۱۹/۱۳۶

سینه صاف	کنایه از نداشتن پستان	۱۰/۸۳
صورت دادن	تصویر کشیدن	۱۱/۸
طرف بستن	فایده حاصل کردن	۳/۱۰
طشت از بام افتادن	رسوا شدن	۵/۴۲
کدو بر ساز بستن	کنایه از درست نمودن ساز	
	نغمه و آهنگ ساز	۳/۷۱
گره بر گلوزدن	کنایه از خاموش بودن	۸/۸۷
گل به چشم افتادن	نا بینا شدن	۲/۴۴
گل شدن چراغ	خاموش شدن چراغ	۱۱/۷۸
مسطراز شانه کشیدن	کنایه بدندان شانه که	
	بصورت مسطح برابر باشند	۱۶/۱۹
ناخن بدل زدن	مرغوب واقع شدن	۲/۲۰ و ۸/۱۰۸
نان بروغن افتادن	خاطرخواه واقع شدن	۱۱/۴۰
نقش نشستن	خاطرخواه بر آمدن	۱۵/۹۳
ورق گردانیدن	تغییر اوضاع و احوال نمودن	۱۷/۱۹

۴ — ترکیبات با انواع مختلف آن مانند ترکیبات بوسیله پسوند ریشوند یا ترکیبات اسم و فاعل و اسم و مفعول و مفعول مفعول و غیره در اشعار غنی بسیار آمده است و قسمتی از آنها را ذیلا مینگاریم.

آبله دار (۱)

معذور بود زاهد اگر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۴/۴۱

(۱) شماره صفحه بیت مربوط به دیوان غنی چاپ نولکشور
لکهنر میاشد

آتش خانه

میکنند هر کس که گردد ساکن این سرد سیر
نور پوش از شوق آتشنا خانه را همچو کمان ۱۹/۱۳۹

آشیان بندی

جمع کردم مشتی خاشاکی که سوزم خویشت را
گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان ۱۲/۱۰۵

آینه خانه و پرینخانه

هر کس که دید روی تو دیوانه میشود
آینه خانه از تو پرینخانه میشود ۹/۷۰

اهل دل

اهل دل از ترك خواب سیر فلک میکند
عیسی وقت خود است هر که شبی زنده است ۲/۴۱

بال نشان

پیش صیاد روم بال نشان از سر شوق
گر بدانم غرضش بال من است ۱۳/۴۳

برگشته بنحت

نصیبی نیست از اهل کرم برگشته بنحتان را
که هرگز پرنسازد کاسه گرداب را دریا ۲/۱۴

بیدماغ

نباشد بی سر زلفت سر بوئیدن مشکم
که بوی نافه باشد موی بینی بیدماغانرا ۵/۱۰

تردامن

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود
بی نصیب از پر تر شمع است فانوس جاب ۵/۳۰

تنك ظرف

غني راز تنكظرفان نهان آخر نميما نند
اگر چون شيشه ساعت نفس در سينه ميذرند ۲/۷۲

جبه سائي

جز ابرويي نما نده در جبينش
زبس مه بردرش در جبه سائي است ۱۸/۳۲

چشم آشنائي

مگر با سرمه ات چشم آشنائي است
که کار چشم خويان سرمه سائيست ۱۰/۳۲

خاك نشين

عمریست که از شوق خدنگ تر بهر سو
در دشت هوس خاك نشيند نشا نها ۵/۱۷

خود نما

کند گر خود نما چون مه سواد صفحه را روشن
بگردون ميرساند دعوی صاحب کمالی را ۸/۲۵

دریا بار

طفل اشکم گریبازی رو بصرا آورد
کاغذ بادی شمارد ابر دریا بار را ۱/۹

دو زباني

هر که کرد از دو زباني دل مردم افگار
عاقبت دهر کند در دهنش خاك چو مار ۱/۸۱

روزنامه و سياهه

حساب روز و شب هجر را چه ميپرسى
که روزنامه ما چون سياهه شب بود ۴/۷۵

زنبور خانه

هر زخم ني ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که از انگبین پراست ۷/۳۴

زهر چشم

زهر چشم تو چنان کرد سرایت در من
که مرا پوست بتن سبز چو بادام تراست ۴/۳۳

زهر خند

تلخ است عیش پسته ز رشک دهان یار
این زهر خند را نبود هیچ اعتبار ۱۱/۸۲

سبز خط

ساغر زدن سبز خطان بی مزه ای نیست
صهبا کشی ریش سفیدان نمکین است ۵/۳۲

سپند آسا

سپند آسا اگر پیش خودم در آتش اندازد
ازان بهتر که دور از خویش چون چشم بدم سازد ۴/۷۱

سر نامه و سر رشته

سر نامه مکتوب تو سر رشته کین است
سطریکه در این نامه بود چین جبین است ۱۳/۳۱

سیر چشمی

در جهان نتوان نشان از سیر چشمی یافتن
چشمه خورشید هم محتاج آب شبنم است ۱۵/۳۵

سیه بهار

فیض سیه بهار شبم بود آرزو
بوی گل چراغ مرا بید ماغ کرد ۵/۷۴

۳/۶۲ سرمه افتاده ز چشم تو و رسوا گردید
چون سیه مست که در روزن میخانه فتر

شکر آب

۱۱/۳۴ شد شکر آب ز شرم سخن شیرینم
گر میان من و طوطی شکر آبست بجاست

صاحب نفس

۳/۱۴ زبان نی بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا

طاق بندی

۶/۹۲ گردون ز طاق بندی قوس ترح گذشت
تا خانه کمان ترا رینختند رنگی

ظلمت آباد

۳/۳۹ دل منور کی شود در ظلمت آباد بدن
شمع را روشن نمیسازند تا در قالب است

کاغذ گیر

۵/۸۴ یار از چشم نهان گشته چو شد دیده سفید
مانع پرتو خورشید شد این کاغذ گیر

گرانجان

۲/۶۱ گرانجان کی بقطع راه تجرید آشنا گردد
که خواهد زاد ره گر گردد نمود چون آسیا گردد

گرسنه چشم

۳/۵۲ فیض چون گرسنه چشمان نبرد کس ز کریم
آب دریا همگی صرف بگرد آب شود

زان لب میگون غنی را باده ۶ ده سربمهر
کسر سرش بیرون رود باد همه پندارها ۱۵/۱۶

نمک چشی

چشم سفید هست نمکدان خوان عشق
بی ما نمک چشی نکند مهران عشق ۱۵/۹۰

نیستان

تنش از تیر جفای تو نیستان گردید
علم شیر دلی هرکه بعالم افراشت ۱۲/۳۷

نی سوار

از تنزل پست فطرت را نباشد هیچ بالک
بیم افتادن نباشد هرکه باشد نی سوار ۱۲/۸۱

هرزه گرد

معنی آرام را هرگز نفهمیدم که چیست
هرزه گرم چون قلم با آنکه پایم در گل است ۸/۴۲

(۱۱) تاثرات از محیط هندو کشمیر (۱)

حیات و نشأت غنی در سرزمین کشمیر و مسافرتها ی او بهند سبب گردید
که مانند بسیاری از شعرای مقارن و معاصرش (اعم از هندی یا مهاجر بهند) تحت تاثیر

(۱) در تهیه این قسمت نویسنده از مقاله دانشمند گرامی جناب آقای شمس الدین
احمد دانشیار دانشگاه کشمیر بعنوان "غنی کی شاعری مین مقامی رنگ" که چند
سال پیش از رادیو سرینگر به زبان اردو منتشر گردیده نیز استفاده کرده است و
بدینوسیله از آن دوست ارجمند اظهار امتنان مینماید.

آن محیط قرار گیرد و بسی از لغات و مصطلحات، آن دیار در کلامش راه یابد
مثلا در این بیت

خال رویش زیر برقع صید دلها میکند

در زمین حسن نتوان دانه بیدام دید ۵/۱۵۹

از دام اشاره ایست به برقعی مشبک که شبکه هایش چون شبکهای دام است و
زنان هندی بر روی افکنند. و درین بیت

هیچگه از سینه صد چاک ما یادی نکرد

گرچه بستم رشته بر انگشت سوزن بارها ۷/۷۱

و بر انگشتش پیچم رشته باریکتر از مر

دهد تا آن تغافل پیشه را یاد از تن زارم ۳/۱۸۷

اشاره ایست به رسم و طریق کهنه برای بیاد آوردن موضوعی. رشته ای را بدور
انگشت سبابه می پیچیدند تا هرگاه نگاهی بانگشت بیافتد آن مطلب بیاد آید و
نیز چون از کسی وعده گیرند رشته بر انگشتش پیچند که آنرا دیده وعده بیاد آورد و
این رسم دیرینه هنوز هم میان پیرزنهای دهکده مرسوم است.

کشمیر بطوریکه میدانیم سرزمینی است کوهستانی و زمستانهای آنجا بسیار
شدید است و مردم برای حفظ و جلوگیری از سرما لباسهای گرم و گشاد میپوشند. یکی از
لباسها مانند خرقة ایست که از پارچه دستباف پشمی ساخته میشود و آنرا بزبان
کشمیری "پهرن" گویند آستینهای پهرن و همچنین پهنا و قدش خیلی بلند و گشاد
است تا پوشنده بتواند هنگام نشستن خود را در آن خوب بپیچاند و احساس سردی
نکند. این لباس چون زیاد گشاد هست هنگام پوشیدن چین بر میدارد و شاعر ما از
این لباس و چین های آن نیز الهام میگردد و برای اظهار مطالب از آن استفاده میکند
چنانکه گوید -

چون آستین همیشه جبینم ز چین پر است

یعنی دلم ز دست توای نازنین پر است ۷/۹۹

یکی از عادات کشمیریان این است که چون نان از دکان نانوا بخرند آنرا زیر

پسرن پنهان کرده بخانه بیارند. غني باین امر اشاره کرده میگوید —

اگر از فاقه ببندیم بر شکم سنگی

گمان برند که داریم در بغل نان را ۹/۶۵

در فصل زمستان موقعی که برف همه جا را پوشانده است و سرمای شدید مجال رفت درآمد بخانه ها و یا بمحل اجتماع عمومی بمردم نمیدهد گزاراندن شبهای تاریک و طولانی مسئله مهمی را تشکیل میدهد. مردم از اینکه شب و روز در خانه بمانند کسل و کم حوصله میشوند و برای رفع این وضع یکنواختگی گاه گاهی یکی از قصه گویانی را که بازار آنان فقط در این فصل رونق میپذیرد بخانه خود دعوت می کنند تا او با گفتن داستانهای شیرین باعث سرگرمی و نشاط افراد خانه شود. در این هنگام صاحب خانه با چای مخصوص و مطبوع کشمیر و نقل و شیرینی پذیرایی میکند. غنی نیز که پرورده این محیط بود و از این داستانها بسیار شنیده بود ذکر این افسانه سرائی را بدینگونه در شعر خود جا داده است:

بجوانی بطرب کوش که این موی سیاه

شب تار است و بافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

موضوع دیگری که سرمای شدید کشمیر در فکر شاعر ما تاثیر گزارده عبارتست از یخ بستن آب. در زمستان هر جائیکه برف زیاد میبارد آب جوی ها و دریاچه ها یخ میبندد و چون تنها وسیله آب در این دیار همین نهرها و دریاچه ها بوده است مردم برای گرفتن آب یخ را با بیل می شکستند تا زود آب شود. غنی این موضوع را برای ایهام شاعرانه بکار میبرد چنانکه گوید —

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودی سخت رد از شرم میگردید آب ۵/۲۵۴

همچنین راه رفتن در زمستان که تمام کوچه و خیابان از برف پر است موجبات ناراحتی مردم بزرگسال و لی در عین حال اسباب بازی اطفال را فراهم میآورد. پیر مرد ها برای جلوگیری از لغزیدن بر روی یخ زیر نعلین میخ میزنند و این نعلین را منحصرا در این ایام میپوشند تا از خوردن بزمین در امان باشند —

هیچ در راه گریزان نیست از دست شکست

تخته نعلین از آن بستند در پا شیخ و شاب ۵/۲۵۵

دلی بچه های مدرسه از آنچه که پیران گریزانند بدان سوی راه روان

چون طفلان قدم سوی مکتب زنند

بر اوراق یخ مشق مرکب زنند ۲/۲۴۸

یکی از عادات در رسوم قدیم زنان سالخورده و درس ناخوانده کشمیر آنست که برای حساب سن و سال افراد خانواده رشته های مختلف الوان در گوشه ای از خانه آویزان کنند و همینکه سالی از زندگی فرد خانواده میگذرد گره ای بآن رشته میزنند و بدین طریق حساب دقیق و صحیح سن و سال هر فرد خانواده در اختیار آنان هست و چون گره ها بر رشته افزوده شود کوتاه تر گردد و غنی بدین رسم دیرینه کشمیر اشاره کرده معنی لطیفی را که از استعمال کلمات "گره" و "رشته" و "کوتاه" ایجاد شده بیان میکند و درسی بها میدهد چنانکه گوید -

گشت چون رشته عمرم کوتاه

معنی سالگره ~~فهمیدم~~ ۳/۲۰۲

غیر ازین واژه ها و اصطلاحات دیگر نیز در اشعار غنی مشهود است که برخی از آنها را ذیلا یاد میکنیم

پان = برگي است سبز که مردم هند اعم از مرد و زن پیر و جوان اعیان و فقیر آنها میجویند و بعضی ها معتاد به آنند. در محافل جشن و همچنین در جلسات تعزیت و سوگواری از طرف مهماندار برای پذیرایی مهمانان تعارف میشود و خوردن آن لبها را سرخ میکند چنانکه غنی بآن اشارت کرده است -

شده از خوردن پانش زبان لعل

لبش لعل و دهن سوراخ آن لعل ۱/۱۸۵

استعمال پان در کشمیر زیاد رواج نداشته و ندارد و از همینجاست که غنی پان را فقط به دلربان و گلرخان هند تخصیص میدهد -

هست میل خوردن پان گلرخان هند را

عاشقان گوئی که از خون خودش دادند آب

همچنین در هند رسم بر آنست که در مواقع اعیاد مردم "پان" را بعنوان شگون

سرسبزی و خرمی بدوستان و آشنایان و بزرگان هدیه میفرستند. غنی درین رباعی از
دوستان خود که "پان" برای او هدیه فرستاده اظهار امتنان میکند (۱)

زین کاغذ سبز داد عشرت دادم
گل گل بشگفت خاطر ناشادم
مهنوم از آن نخل برومند که کرد
بعد از عمری ببرگ سبزی یادم

۶/۲۳۹

و در این شعر اشاره ای به صندل سرخ میکند.

چو سربپای تو سودم ز درد سر زستم
حنای پای تو ام کرد کار صندل سرخ

۳/۱۲۵

"و صندل چوبی است معروف که سپید آن خوشبو بود و سرخ آن بوی ندارد. و این
ظاهر امر عرب چندل است و چندن به نون مشترک است در هندی و فارسی" (۲) و
مشهور است برای رفع درد سر چوب صندل را در آب سائیده به پیشانی مالند.

و درین بیت غنی یکی از عطریات هند را نام میبرد

گر برد لحظه ای ترگس مستش بنهراب

عشوه برویش زند از عرق فتنه آب

۶/۹۳

عرق فتنه بقول محشی دیوان غنی "نوعی از عطریات مروضع هندوستان و آن
شهرت دارد"

(۱) پان "برگی است معروف در هند که با فرفل و کات و نوره خورند و تمام سال
سبز ماند و چون آنرا در برگی دیگر برسم معهود به پیچند بیره (بوزن خمیره)
خوانند و هر دو لفظ در اشعار امیر خسرو و بعضی متأخرین آمده صائب، - بوی گلزار
شهادت هر کرا بیتاب کرد چون لب پان خورده میبرد دهان شمشیر را" (فرهنگ
آندراج تالیف محمد شاه با هتمام دبیر سیاقی - تهران) مرحوم دهخدا در ذیل
ماده پان آورده است "اسم هندی تنبول است تامبول - تامول - تنبول - تنبل.

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

توشه راهی بمنزل پیشتر از خود فرست

هرکجا موری به بینی دانه ۴ بر خاک ریز ۳/۱۷۳

اشاره اینست برسم هندوان که برای حصول ثواب عصرها آرد یا شکریا حبوبات در دست گرفته خارج از شهر روند و در میدانهای وسیع نهرجائیکه نشانی از مورچه بینند آن غذا را بزمین ریزند و این کار را وسیله گشایش رزق و توشه برای سفر اخروی پندارند.

غنی از نظر دیگران

اکنون که با احوال زندگی - افکار و عقاید و سبک شعر غنی کشمیری آشنا شدیم شایسته است ببینیم شاعر ما در میان معاصرین و متأخرین خود چه نفوذ و تأثیری داشته و آنان چگونه از او استقبال کرده اند و درباره او چه نظر داده اند. تذکره نویسان و شاعران معاصر غنی و نویسندگان خلف او تا روزگار ما از او به نیکی و بزرگی یاد کرده اند و او را بسیار ستوده اند. اینک بنقل منمصری از سخنان آنان میپردازیم.

۱- محمد ظاهر نصر آبادی در تذکره معروف خود از غنی چنین یاد میکند (۱)

”حقا که درست سلیقه و غریب خیال بود - اشعارش همگی لطیف است“

۲- محمد افضل سرخوش در تذکره موسوم به کلمات الشعراء چنین نوشته است (۲)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

شاه حسینی (دمشقی) و آن برگي باشد از قسبي فلفل که آنرا در هندوستان با آهک و فلفل خایند تالبها را سرخ گرداند (برهان) مخلوطی از تانبول و فلفل و توترون که هندوان در دهان گیرند و آب آن بیرون کنند. معجونی از برگ تانبول و آهک و فلفل که هندوان همیشه در دهان دارند و آب آن بیرون کنند“ (لغتنامه)

(۲) فرهنگ آند راج

(۱) تذکره نصر آبادی ص ۴۴۵ (۲) کلمات الشعراء ص ۸۳ - ۸۵

”صاحب طبع عالي بوده پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده. از خطه کشمیر بلکه تمام اقلیم هند همچو او سخنوری خوش خیال نازک بند معنی یاب برنخاسته گریند صائبا بريك بيت اور شك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه درین عمر گفته ام باین کشمیری میدادند و این بیت او بمن میدادند —

غني = حسن سبزی بنخط سبز مرا کرد اسیر

دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

حسین صاحب از روی این شعر معنی پیدا کرد و فقیر نیز — هر دو نوشته میشود —

حكيم = خط سبز آفت جان بود نمیدانستم

دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوس = خوردم ز خط فریب جمال عذار او

همرنگ سبزه بود لباس شکار او

۳- امیر شیر سینخان لودی مولف مرآة الخيال او را بدینگونه می ستاید (۱)

”اشعارش مانند گلهای کشمیر همواره باطراوت معنی و طرز کلامش چون کلام خربان پیوسته با حلاوت و اردات او را معنی خاص بسیار است و مضامین تازه بی قیاس آنچه از طبع و قادش سرزده بود امروز در ایران و توران و سواد هندوستان برافواه و السنه جاری است .

۴- مولف سفینه نهرشگر در باره غنی چنین اظهار نظر میکند (۲)

”صاحب سخن پرکار استاد فن جادو نگار است. چنانچه شاه جواد در ویش اکثر میفرمود که کلامش دون کلام خالق و فرق کلام مخلوق است. آنقدر پایه او بلند افتاد جائیکه بعرصه گفتگو میآید مثل میرزا صائب استادان قدیم نهمیده میگذارند بر این بیت ملا غنی خان صاحب آرزو ها شیه نوشته اند — شعر

(۱) مرآة الخيال ص ۱۶۱

(۲) سفینه نهرشگر نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر غنی کشمیری

حمایل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو

مگر میل حنا بستن بنحون کرهکن دارد

و در پیش فقیر آرزو این بیت ملا غنی عذیم الجواب است. عجب معنی و عجب اندازی دارد گویا ما فوق طاقت بشری است. نزدیک بدین شفاعتی گفته هر چند باین رتبه نیست چنانچه گوید -

”حرمان نگر که دست حنا میکنم خیال

آن نحون بیگناه که در گردن کسی است“

و در ضمن ذکر شاعری بنام گربنخش حضوری گوید

”طرزش به صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه در جواب هر بیت استاد

مولانا غنی که سرخیل ایهام بنده است در این ایام ده هزار بیت مشق کرده“ (۱)

۵- خواجه محمد اعظم دیده مری در واقعات کشمیر درباره سنخوری غنی چنین مینویسد^(۲)

”صاحب طبع عالی بود. پایه سنخوری را بدرجه کمال رسانده هر چند شاگرد ملا

محسن قانی بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم

هند در آن عهد همچو او خوشخیال و نازکی بینی برنخاسته“

۶- میر حسین دوست سنبهلی در تذکره حسینی از او چنین یاد میکند (۳)

”شاعر ماهر یک فنی محمد طاهر غنی آب و رنگ گلستان سنخدانی است“

۷- در تذکره ریاض الشعراء تالیف واله داغستانی این کلمات درباره غنی بچشم

مینورد (۴)

”درستی زبان و روانی الفاظ و لطافت معنی او مقبول همه بوده و الحق از خطه

کشمیر مثل او کسی برنخاسته“

(۱) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) تذکره حسینی ص ۲۲۸

(۴) ریاض الشعراء ۶ نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ۴ ص ۳۲۲

۸ - میر غلام علي آزاد بلگرامي در مآثر الکرام از او بدین کلمات قدرداني میکند (۱)

” بغواصي بحر سخن افتاد و حواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد “

۹ - میر شیر علي قانع تتوی مولف تذکره ” مقالات الشعراء “ ضمن ذکر شیخ محمد محفوظ سرخروش می نویسد (۲)

” و هم هنگامی این مصرع غنی معزی الیه (میان غلام علي) پیش فقیر

خواند - مصرع - سر همچو تار سبزه ز صد جاکشیده ایم

و مصرع ثانی خواست - گفتم

سر همچو تار سبزه ز صد جاکشیده ام

مادر مقام اصلي خود آرمیده ام

چون بیت غنی دیدم برای این نسق بود

” سر همچو تار سبزه ز صد جاکشیده ام

آخر بخود رسیده ام و آرمیده ام “

و جای دیگر اشعاری از غزل که بجواب غنی گفته است نقل میکند و آن اینست

” چشمش میان طاق درابر نماز کرد

بیمار بود زان باشارت نماز کرد

پیدا است فرق عام و خواص حضور دوست

زاهد نماز کرد و عاشق نیاز کرد

قانع نوای تازه بیا موخت از غنی

باید ز رشته سخنم تار ساز کرد “

و سپس در یاد رقی غزل غنی که با مطلع

چشمش در سخن چوبه بادام باز کرد

با دزبان طعنه زمثرگان دراز کرد

شروع میشود نقل شده است

(۱) مقالات الشعراء میر شیر علي قانع تتوی چاپ سنده ادبی مورد کراچی ۱۹۵۷ ص ۶ و ۲۹

(۲) ایضا ص ۶۲۳

۱۰ - علي ابراهيم خليل در صحف ابراهيم در باره شاعر ما چنين اظهار نظر ميکند (۱)
” از مشاهير شعراي افاضل خطه کشمير جنت نظير و معاصر ميرزا صائب و
شاگرد شيخ محسن فاني است توصيف کلامش در خور زبان قلم
نيست اينقدر بس که نواب وحيدالزمانی اشعارش بسيار ميپسنديد و ميرزا
(صائب) به هر که از هندوستان وارد ايران ميشد ميفرمود که براي ما
تحفه از هند آورده و آن عبارت از اشعار غني بود ديوانش قريب
چهار هزار بيت متضمن مضامين لطيفه و الفاظ ايهاميه متداول .“

۱۱ - احمد عليخان هاشمي مولف مخزن الغرايب چنين ياد ميکند (۲)
” صيت سمنش بگوش عالميان رسيد . اشعار نهايت نازک و هموار و دلچسپ
واقع شده . وي باثقه شعراي ايران مثل ميرزا صائب و کليم و محمد جان
قدسي صحبتها داشته “

۱۲ - مولانا قدرت الله گویا موي در تذکره نتايج الافکار از غني بدین نحو تجليل ميکند (۳)
” رنگ بخش گلشن دلپذيري ملا محمد طاهر غني کشميري که گل وجودش
بعد بهمرساني رنگ و بوی رشد و تميز در بهارستان درس ملا محسن فاني
کشميري در آمد و در مدت قليل بطبع سليم چمن چمن استعداد بهمرسانيد
و دامن دامن گلهای لياقت بایسته فرا چنگ گردانيد و در مراتب نظم بفکر
رنگين شاني عظيم پيدا کرد و از معدن طبع متين جواهر نازک خيالي بکف
آورد . کلامش در تمثيل گوئي بينظير است و اشعار آبدارش يکسر دلپذير
. ديوان فصاحت ترجمانش در اکناف عالم متداول است .“

۱۳ - نواب محمد صديق حسن خان در تذکره شمع انجمن نظر صاحب مآثر الکرام را
تائيد ميکند و ميگويد - (۴)

” چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار چشيت شايسته بهمرسانيد و

(۱) صحف ابراهيم ذکر غني (۲) مخزن الغرايب ص ۲۸۶ (۳) تذکره نتايج الافکار

ص ۵۱۲ (۴) شمع انجمن ۳۳۹

آخر بغوا صی بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد.

۱۴ - حسین قلیخان عظیم آبادی در تذکره نشتر عشق درباره غنی چنین اظهار مینماید (۱)
” غنی اگر چه از تنعم دنیوی بی نصیب برد اما از خزاین معنوی از بس غنی -
مثل او شاعری معنی یاب و محاوره دان از خطه کشمیر برنخاسته و باین
خوبی و فصاحت تکلم نساخته - کلام او فی الحقیقت بهار کشمیر است
از رنگینی فکر رنگینش چهره گلرویان در غازه خوبی و از سراد مشکبارش
طره مرغوله مویان در مشکبوی “

۱۵ - و صاحب تذکره فانوس خیال بدین کلمات از غنی یاد میکند (۲)
” وی (غنی) و شیخ ناصر علی (سر هندی) از مردم هندوستان از جمله آنها
اند که بشعر و شاعری ایشان توان فخر کرد و مضمون و معنی بستن را
از اینان باید آموخت . “

۱۶ - مولانا عبدالغنی مولف تذکرة الشعراء از او چنین ذکر میکند (۳)
” درستی زبان در روانی الفاظ و لطافت معانی او مقبول همه - از خطه
کشمیر مثل او کسی برنخاست . “

۱۷ - مولانا شبلی نعمانی در شعر العجم غنی را یکی از بانیان صنعت تمثیل می شمارد
و میگوید (۴)

” مثالیه - یعنی ادعائی کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش
کشیدن . بانی این طرز کلیم - علی قلی سلیم - میرزا صائب و غنی هستند “
و سپس ضمن ذکر ابوطالب کلیم چون مینویسد (۵)

(۱) نشتر عشق ورق ۱۲۹۹ .

(۲) تذکره فانوس خیال ص ۶۳ نسخه خطی کتابخانه آزاد علیگر .

(۳) تذکرة الشعراء مولانا عبدالغنی علی گر ۱۹۱۶ ص ۹۶ .

(۴) شعر العجم مولانا شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی جلد سوم ص ۱۷

(۵) ایضا ص ۱۸۲

”مضامین مثالیه ابتدا هم معدود انگشت شمار یافت میشد لیکن کلیم و میرزا صائب و غنی آنرا گرعی یک فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و باهم مشاعر میگردند ظن غالب این است که اثر همصمبتي این طرز را جولا نگاه مشترك گردانیده است.“

۱۸- اما درین ضمن نباید از کسانی که اشعار و سبک غنی را مورد انتقاد قرار داده اند چشم پوشید و آنها را نادیده گرفت. درین زمره نخست به لطف علی بیگ آذر مولف آتشکده برمیخوریم او همانند دیگر کسانی که پیرو مکتب بازگشت بودند نه تنها از غنی تمجید و توصیف نکرده بلکه از طرز بیان او چنین برمیآمده که اشعار غنی مورد پسندی واقع نشده است و باین اعتنائی از او ذکر کرده و گوید- (۱)

” غنی - صاحب دیوان است اما از تمام کلیات اداین شعر ملاحظه و نوشته شد بد نگفته - شعر

قا صد چه احتیاج که طومار روزگار

چون باز شد رسد بد رازای کوی او“

۱۹- و همچنین مولانا شبلی نعمانی در کتاب شعر العجم از استیلا و غلبه معنی سازی و خیالبافی شعرای سبک هندی تنقید کرده چنین خاطر نشان میسازد (۲)

” در آن زمان استیلا و غلبه معنی سازی و خیالبافی شعرا را از زبان یعنی الفاظ و محاوره بندی غافل کرده بود چنانکه ناصر علی و غنی و بیدل در این دایره افتاده از لطف زبان بیگانه شده بودند.“

۲۰- مولوی اکرام الحق در کتاب شعر العجم فی الهند که بزبان اردو نگاشته است نظریه مولانا شبلی نعمانی را رد میکند و اظهار میدارد (۳)

(۱) آتشکده آذر لطف علی بیگ بمبئی (۲) شعر العجم جلد سوم ص ۱۸۸

(۲) شعر العجم فی الهند شیخ اکرام الحق ص ۹۴

” در دیوان غنی اشعاری بسیار میتوان یافت که بر محاوره پسندی و استعمال ضرب الامثال و مکالمات روزانه دلالت میکند.“

۲۱ - از مهمترین نقادان سبک و روش غنی خورشیدالاسلام است. او در کتاب موسوم به ”غالب“ که بزبان اردو نوشته شده و در آن از نفوذ شعرای فارسی زبان قرنهای ۱۱ و ۱۲ هجری بر شعرای اردو بطور عموم و بر غالب دهلوی بطور خصوص بحث میکند - افکار و اسلوب غنی را مورد انتقاد قرار داده چنین گوید (۱).

” دیوانش از آهنگ احساسات جذبه و شور خالی است و تنها آهنگ الفاظ و کلمات در آن به چشم میخورد. علت آنست که او سعی میکند موضوعات و تجربیات پیش پا افتاده را بوسیله استعمال صنایع لفظی جلوه نر بدهد. سبک اشعارش از اول تا آخر یکنواخت است و افکارش از احساسات قلبی الهام نمیگیرد و یاس و افسردگی بر بیان شاعرانه اش غالب آمده است. تجربیاتی که او ذکر میکند و همچنین طرز بیان آنها ناشی از مطالعه کتب است. اساس عشق مجازی فقط بر کلماتی چون ”سبزه خط“ و ”سرمه چشم“ مبتنی است. تصور عشق حقیقی در اشعارش فقط بر روایت و حکایت پایه گذاری شده و اثری از حقیقت و تجربه شخصی در آن وجود ندارد و کلماتی چون ”شوق“ فقط دارای معنی لغوی است. منظور این است که غزلیات غنی از رموز شاعرانه و عارفانه خالی است. (غنی) بعزت فنا دوستی و زوال پسندی از انسان و زندگی گریزان و بیزار است و به تصوف رسمی پناه میبرد. او دارای فلسفه و افکار منظم و مرتب نیست و اساس شاعری او فقط بر صنایع لفظی قرار دارد و لذا به اصول و قواعد عروض پای بند است. نظریه غنی درباره زندگی از اصطلاحات و ترکیباتی چند (که همیشه آنها را تکرار میکند) برخواننده روشن و نمایان میشود.“

(۱) غالب خورشیدالاسلام علیگر ۱۹۶۰ ص ۸۳ - ۸۵

۲۲- در اینجا از علي جوادی که بدفاع شاعر ما پرداخته نقل قول میکنیم. ۱ و میگوید (۱)

”غني برای ادعا و دلیل بیشتر اصطلاحات پیش پا افتاده بکار میبرد
..... ولي کمال غني در اینجا است که او با وجود اصطلاحات کهنه معانی
و افکار بدیع و بکری بوجود آورده است که خواننده سخن سنج و صاحب
نظر بی اختیار قدرت شعری و دقت نظر غني را میستاید..... اشعار غني
بوجود و فور استدلال او وضع زمان و ناآرامیهای اجتماعی دوران خود
..... و همچنین از ظلم و بیداد گریهای حکمرانان عهد حکایت میکند (۲)
..... غني به ارزشهای اخلاقی و معنوی و آزادگی و عزت نفس
و مناعت طبع و کردار نیک اهمیت بسیار قائل است..... او غزل را وسیله
بیان و اظهار این مطالب ساخته و بدیهی است شاعر برای مطلوب
ساختن غزلیاتی که فاقد ذکر حسن و عشق و شراب و شاهد باشند
چاره ای جز این ندارد که بصنایع و بدایع لفظی پناه ببرد.....
تا بتواند مضامین خشک اخلاقی را با چاشنی صنایع زود فهم چون
ایهام و تمثیل بر شنونده و خواننده گوارا سازد“ (۳)

۲۳- سید محمد رضا داعی جوادی در تاریخ ادبیات ایران جلد اول ضمن ذکر سبک
هندی و شعرای معروف آن سبک نوشته است (۴)

”رونق سبک هندی در این عصر و این طرز شعر و بیان نماینده هنر
باریک بینی و دقیقه یابی و لطیفه کاریست که جز فکر ورزیده و اندیشه
های پخته بدان نرسد و از لطایف ادبیات ایران است. سخنسرایان
بنامی همچون محمد علي صائب تبریزی (متوفی ۱۰۸۱) و ابر طالب
کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۱) و سید محمد عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹)

(۱) مقدمه دیوان غني چاپ سرینگر ص ۳۷ (۲) ایضا ص ۳۹ (۳) ایضا ص ۴۰

(۴) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تألیف سید محمد رضا داعی جوادی - اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

و فیضی دکنی (متوفی ۱۰۴۰) و محمد طاهر غنی کشمیری (متوفی ۱۰۷۷) در این سبک هنر نماییها کرده اند —

و جای دیگر درباره غزلیات دوره سبک هندی چنین اظهار میکند (۱)
” و غزلها ئیکه با علی درجه دقت و رقت معانی خود رسیده و در ادبیات
ما بسبک هندی (اصفهان) معروف شده اند و به مکتب سمبولیسم نزدیک
میشوند مانند غزلیات صائب تبریزی غنی کشمیری و“
و همچنین در ذکر خصوصیات سبک هندی اشعاری از غنی را بعنوان شاهد
آورده است . مثلا در مورد ” ابتکار مضامین “ مینویسد (۲)

” ایندسته از شاعران بنازکی خیال و دقت فکر و وسعت نظر و ساختن
مضامین بکر و بدیع و آوردن معانی عجیب ممتازند — غنی کشمیری گوید —

در هر نماز دست بزانو چپا زنند

زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته است

. و دوم ابتکار در تشبیهات و استعارات و کنایات — غنی گوید (۳)

چاک پیراهن یوسف نبود بی معنی

خمنده بر پاکی دامان زلیخا دارد

سرم شیوع فن ارسال المثل و فراوانی تمثیل — غنی گوید (۴)

نیست شهرت طلب آنکس که کمالی دارد

هرگز انگشت نماید در نباشد چو هلال “

۲۴ — استاد محترم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن جلد سوم آورده اند (۵)

” غنی از مشاهیر شاعران و فاضلان کشمیر معاصر صائب و شاگرد محسن

فانی است . ناقدان معاصری او را بنازکی خیال ستوده اند “

(۱) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تألیف سید محمد رضا داعی جواد - اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

(۲) ایضا ص ۲۹۵ (۳) ایضا ص ۲۹۷ (۴) ایضا ص ۲۹۸ (۵) گنج سخن

دکتر صفا جلد سوم ابن سینا تهران ۱۳۴۰ ص ۱۰۸ - ۱۱۰

سپس قسمتي از ابیات در باعیات خوب و شیرین غني را در اثر گرانهای خود نقل کرده اند.

۲۵- دانشمند گرانمایه جناب آقای استاد سعید نفیسی مرحوم در مقدمه دیوان محسن فانی چنین اظهار کرده اند (۱)

” در میان شاعران متعددی که در کشمیر بزبان فارسي شعر گفته اند دوتن که در يك عصر میزیسته اند ولي استاد و شاگرد بوده اند بیشتر جلب توجه میکنند و در عداد شاعران نامي هندوستان باید بشمار آیند. نخست ملا محسن فانی کشمیری و سپس ملا محمد طاهر غني از نظر فني و شعر شناسي اندك تفاوتی هم در میان شعر فانی و غني هست و آن این است که شعر فانی بیشتر دارای جنبه ریالیسم است و شعر غني بردش امپرسیونیسم گفته شده است “

۲۶- گذشته از این شماره ۶ کسانی که اشعار غني را در بیاضها و جنگها و سفاین خود ضبط نموده اند اندك نیست و نگاهی بفرهست کتب خطی کتابخانه های معروف دنیا این موضوع را برای ما روشن میسازد. بطور مثال ایوانف در فهرست کتب خطی فارسي انجمن آسیائی بنگال عده يي بیاضها را بعنوان ” مجموعه اشعار “ که دارای ابیات غني نیز میباشند تحت شماره های ۹۲۴ و ۹۳۴ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۵۲ ذکر کرده است (۲). همچنین آقای علي جواد زیدی از چهار بیاض دیگر در مقدمه دیوان غني نام برده اند (۳). علاوه بر این میتوان از گلستان مسرت نیز نام برد (۴). ملا

(۱) دیوان محسن فانی دکتر تیکر ص الف

(۲) Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W. Ivanow p. 351

(۳) دیوان غني سرینگر ص ۵۲ (۴) گلستان مسرت تألیف عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان لاهور ۱۳۳۱

اینجا از بیاض آقای محمود فرخ که از سخن سنجان و ادب دوستان بنام مشهد میباشند ذکر میکنیم. نامبرده عده ای از اشعار غنی را انتخاب و در "سفینه فرخ" که حاوی اشعار منتخب شعرای بنام فارسی است جای داده اند. یکی از ابیات مندرج در سفینه مذکور این است

با سایه ترانمی پسندم

عشق است و هزار بد گما نی (۱)

سپس اشعاری چند بنام "غنی هندی" نوشته اند که منظور همان غنی کشمیری شاعر ماست.

۲۷- چون از نویسندگان تذکره ها و تواریخ ادب و نقادان سخن و مولفین سفاین بگذریم می بینیم که فرهنگ نویسان نیز از اشعار غنی استفاده کرده اند و آنها را بعنوان شواهد لغات و مصطلحات شعری بکار برده اند. در این ضمن میتوان از "مصطلحات الشعراء" تالیف امام قلی رازی و ارسته نامبرد. مولف این کتاب بسیاری از اشعار غنی را بعنوان شاهد آورده است (۲)

۲۸- بطوریکه میدانیم اشعار غنی از همان موقع ترتیب دیوان مورد تقدیر و تمجید سخن دانان قرار گرفته بود و حتی برای کسانی که میخواستند تحصیلات در زبان و ادبیات فارسی بنمایند دیوان غنی جزو کتب درسی آنان محسوب میشد. در این امر بقول آقای دکتر سید علیرضا نقوی استناد میکنیم. وی در کتاب "تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان" در ذکر تذکره صبح وطن و ضمن شرح حال مولف میگوید (۳)

(۱) سفینه فرخ - محمود فرخ - چاپخانه نبرد ما مشهد ۱۳۳۰ رجوع کنید به صفحه ۷۰۲ و ۷۱۰ و ۷۱۲ و ۷۶۵ و لی بیتی که در فوق نوشته شده در هیچکدام از دیوانهای چاپی غنی کشمیری موجود نیست.

(۲) مصطلحات الشعراء تالیف امام قلی رازی و ارسته طبع چاپخانه نولکشور کانیپور ۱۳۲۶ - رک به صفحه ۶ و ۴ و حاشیه ص ۱۹ و ۴۵ و حاشیه ص ۶۹ و ص ۸۵ و ۹۱ و ۱۵۱ و ۱۸۰ و ۱۸۹ و ۲۴۵ و ۳۲۲ و ص ۳۴۸ - (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

” نواب اعظم در پنج سالگی بمکتب رفت و نزد حافظ محمد مکی و حافظ عبد الوالی قرأت قرآن را تمام کرد و از مختصرات فارسی تا اخلاق محسنی پیش غلام محی الدین خوشنویس و انشای خلیفه دزلینخا و گلشن سعادت در ساله عبدالواسع هانسوی و سکندر نامه و اخلاق جلالی و دیوان غنی (کشمیری) و دیوان ناصر علی سرهندی و دیوان جلال اسیر را خواند.....“

۲۹۶ - شماره شعرای هندی که تحت تاثیر سبک و افکار غنی قرار گرفتند و بطرز و روش او بفارسی یا اردو شعر سروده اند بسیار است. شعرای دیگر معاصر غنی و آنانیکه مدتی بعد از او میزیسته اند چون شوکت بنخاری و مرزا جلال اسیر و ناصر علی سرهندی و استاد سخن مرزا عبدالقادر بیدل بر شعرای زبان اردو که در آن زمان مرا حل ابتدائی را میپسود بسیار نفوذ داشته اند. همچنین شعرای فارسی زبان نیز تحت تاثیر این سبک قرار گرفتند و ما پیش ازین نام برخی شعراء را که بجواب و تقلید غنی شعر سروده اند بیان کردیم. اینک از دو شاعر بنام شبه قاره هند یاد می کنیم که یکی از آنان مرزا اسد الله خان غالب و دیگری علامه محمد اقبال است. بقول خورشید الاسلام نفوذ و تاثیر شعرای قرن یازدهم و دوازدهم هجری مانند غنی و ناصر علی و بیدل در افکار میرزا غالب تا بیست و پنج سال اول زندگی او بسیار نمایان و واضح است و غالب بسبک و طرز آنان شعر میسروده است. اما علامه محمد اقبال غنی را از گوشه دیگری مینگریست. غنی برای او مظهر پاکی و صفا و آزادگی و عزت نفس است. وی در جادید نامه از زبان مولانای روم شاعر ما را چنین میستاید و از او بدین کلمات توصیف میکند (۱)

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

(۳) تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان نگارش دکتر سید علی رضا نقوی

چاپ موسسه مطبوعاتی علمی تهران ص ۵۶۶

(۱) کلیات اقبال - جادید نامه با مقدمه اخوند سرودش - تهران ۱۳۶۳ ص ۳۵۸

شاعر رنگین نوا طاهر غنی

فقر او باطن غنی ظاهر غنی

علامه محمد اقبال بعضی اشعار غنی را در منظومه های فارسی (۱) و اردو (۲) تضمین کرده و معنی و جلوه نو بآن بخشیده است. علاوه بر این اداز زبان غنی شاعر هرطن و "مرد فقیر بظا هر و باطن غنی" در سهای با ارزش و سخنان پر مغز برای ملت هند که در آن زمان زیر یوغ اسارت اجانب بدترین اوقات حیات خود را بسر میبرد بیان میکند و باقتضای حب وطن برای آزادی و استقلال هند بمساعی کشمیریان چشم دوخته است چنانکه در جاوید نامه از زبان غنی اظهار میدارد (۳)

هند را این ذوق آزادی که داد
صید را سودای صیادی که داد
آن برهن زادگان زننده دل
لاله ای احمر ز روی شان خمبل
تیز بین و پخته کار و صنعت گوش
از نگاه شان فرنگ اندر خروش
اصل شان از خاک دامنگیر ماست
مطلع این اختران کشمیر ماست
خاک ما را بی شرر دانی اگر
بر درون خود یکی بگشا نظر
این همه سوزی که داری از کجاست
این دم باد بهاری از کجاست ؟

(۱) کلیات اقبال - جاوید نامه با مقدمه اخود سرورش - تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸
(۲) بانگ درا - لاهور - ۱۹۳۰ ص ۱۹۸ - ۱۹۹ منظومه ای بزبان اردو بعنوان "خطاب

به جوانان اسلام

(۳) جاوید نامه ص ۳۶۲

این همه باد است کز تا شیراد

کوهسار ما بگیرد رنگ و بو

اقبال نه تنها از انکار او متأثر شده است بلکه افعال و اصول زندگی و استعنا و مناعت
طبع غنی را نمونه و سرمشق میدانست و از اشعار او و افکار او الهام میگرفت. اینك
قطعه ای را که اقبال برای تجلیل شاعر ما سروده بعنوان حسن ختام در زیر نقل میکنیم^(۱)

غني آن سمنگوي بلبل صفير

نوا سنج کشمير مينر نظير

چو اندر سرا بود در بسته داشت

چو رفت از سرا تنحه را گذاشت

يکي گفتش ای شاعر دل رسي

عجب دارد از کار تو هرکسي

بپاسخ چه خوش گفت مرد فقير

فقير و با قليم معني امير

زمن آنچه دیدند یاران رواست

در این خانه جز من متاعی کجاست

غني تانشیند به کاشانه اش

متاعي گران است در خانه اش

چو آن محفل افروز در خانه نیست

تهی ترازین هیچ کاشانه نیست

و بر روح و روان یالك آن "مرد فقیر بظا هر و باطن غنی" و "با قلم معنی امیر" که

اکنون "محفل افروز" کاشانه سخندانی نیست و در خاک کشمیر مینو نظیر بخصواب

ابدی فرورفته است درود فراوان میفرستیم و در همینجا این رساله را بپایان می‌رسانیم

تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

(۱) کلیات اقبال - ج ۱ دیدنامه ص ۲۴۰

“فهرست منابع”

کتاب تذکره

- ۱- تذکرة الشعراء
- ۲- تذکرة الشعراء
- ۳- تذکره خوشنویسان
- ۴- تذکره نصرآبادی
- ۵- تذکره حسینی
- ۶- تذکره نتایج الافکار
- ۷- تذکره دانوس خیال
- ۸- تذکره نویسی در هند و

پاکستان

- ۹- تذکره شمع انجمن
- ۱۰- تذکره نشتر عشق

- ۱۱- تذکره ریاض الشعراء
- ۱۲- تذکره سفینه خوشگرم

ایضا

- ۱۴- تذکره صف ابراهیم

دولت شاه سمرقندی
 مولانا عبدالغنی
 مولانا غلام محمد هفت قلم
 محمد طاهر نصرآبادی
 میر حسین دوست سنبله‌لی
 مولانا قدرت الله گویا موی
 نسخه خطی کتابخانه آزاد علیگر
 دکتر سید علیرضا نقوی

نواب صدیق حسن خان
 حسین قلی خان عظیم آبادی —
 نسخه خطی کتابخانه خدا بخش
 بانکی پور پاتنا

واله داغستانی
 بندر ابن داس خوشگرم — نسخه
 خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
 مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ
 پاتنا

علی ابراهیم خان خلیل نسخه عکسی
 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۱۵- کلمات الشعراء

۱۶- مآثر الکرام

۱۷- مخزن الغرایب

۱۸- مرآة الخيال

۱۹- تذکره خزانه عامره

۲۰- تذکره مقالات الشعراء

۲۱- واقعات کشمیر

۲۲- تذکره خلاصة الکلام

۲۳- پارسی سرایان کشمیر

۲۴- تذکره آتشکده

۲۵- تذکره اسرار الابرار

۲۶- تذکره بستان بی خزان

دواوین و کلیات شعراء و سفاین

۲۷- دیوان اشیرالدین اخسیکتی

۲۸- حافظ

۲۹- خواجو کرمانی

۳۰- عطار

۳۱- غنی کشمیری

۳۲- ایضا

۳۳- فانی (شیخ محسن)

محمد افضل سرخوش

غلام علی آزاد بلگرامی

احمد علیخان هاشمی نسخه خطی

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

امیر شیر علیخان لودی

غلام علی آزاد بلگرامی

میر شیر علی قانع تتوی

خواجه محمد اعظم دیده مری

علی ابراهیم خان خلیل - نسخه عکسی

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

دکتر گل تیگو

لطفعلی بیگ آزاد

بابا داود مشکواتی

مصباح رکن الدین همایونفرخ

محمد قزوینی و دکتر

قاسم غنی

سهیلی خوانساری

سعید نفیسی

چاپ نولکشور لکهنو ۱۹۳۱ میلادی

چاپ سری نگر با مقدمه علی جواد

زیدی ۱۹۶۴ میلادی

گردآورنده دکتر گل تیگو

۳۴ - دیوان فرخی سیستانی

۳۵ - " قاآنی

۳۶ - " معزی

۳۷ - " منوچهری

۳۸ - کلیات اقبال

۳۹ - بانگ درا

۴۰ - کلیات صائب تبریزی

۴۱ - گلستان مسرت

۴۲ - سفینه فرخ

۴۳ - رباعیات سرمد شهید

سایر کتب

۴۴ - اپانیشاد یا سر اکبر

۴۵ - آثار الصنادید

۴۶ - احوال و اشعار رودکی

۴۷ - ارمغان پاک

۴۸ - الذریعه الی تصانیف الشیعه

۴۹ - المعجم فی معاییر اشعار العجم

۵۰ - امثال و حکم

۵۱ - بزم تیموریه

۵۲ - تاریخ اقوام کشمیر

۵۳ - تاریخ ادبیات ایران

مصحح دبیر سیاقی

" محمد جعفر محبوب

" عباس اقبال

" دبیر سیاقی

با مقدمه احمد سروش

علامه محمد اقبال

با مقدمه امیر فیروز کوهی

عبد الرحمن شاکر بن حاج محمد

روشن خان

محمود فرخ

با مقدمه مولانا ابوالکلام آزاد

با اهتمام دکتر تارا چندر سید

محمد رضا جلالی ناعینی

سر سید احمد خان

سعید نفیسی

اکرام

العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهرانی

شمس الدین محمد قیس رازی

بتصحیح مدرس رضوی

علی اکبر دهخدا

سید صباح الدین عبدالرحمن

منفی محمد دین فوق

سید رضا دانی جواد

- ۵۴ - تاريخ حسن چهار جلد
 ۵۵ - تاريخ عالم آرای عباسي
 ۵۶ - تحول شعر پارسي
 ۵۷ - تزكی چهارنگیری
 ۵۸ - چهار مقاله
 ۵۹ - حدائق الحقائق
 ۶۰ - دیستان مذاهب
 ۶۱ - دره نجفي
 ۶۲ - دقائق الشعر
 ۶۳ - رساله در فن شالبافی
 ۶۴ - رود کوش
 ۶۵ - شعرای فارسي زبان کشمیر
 ۶۶ - شعر العجم چهار جلد
 ۶۷ - شعر العجم في الهند
 ۶۸ - شعر و ادب فارسي
 ۶۹ - غالب
 ۷۰ - فرهنگ آند راج
 ۷۱ - فرهنگ انجمن آرای ناصری
 ۷۲ - برهان قاطع
 ۷۳ - علوم عقلي
 ۷۴ - فهرست کتابهای چاپي
 فارسي ج ۱
 ۸۵ - گنج سخن جلد سوم
- پیر غلام حسن شاه کویها مي
 اسکندر بیگ
 زین العابدین مرتمن
 چهارنگیر شاه
 مصحح دکتر محمد معین
 رامی تبریزی
 چاپ نرولکشور کانپور
 نجفعلی میرزا آقا سردار
 حاجی مختار حسن اشائی
 شیخ محمد اکرام
 پایان نامه دکتر آقاي گل تیکر
 مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر
 داعي گیلانی
 شیخ اکرام الحق (بزبان اردو)
 زین العابدین مرتمن
 خورشید الاسلام
 محمد پادشاه باهتنام دبیر
 سیاقی
 رضا قلي خان هدایت
 مصحح دکتر محمد معین
 دکتر سید جعفر سجادی
 نمان بابا مشار
 دکتر ذبیح الله صفا

عبدالقهار بن اسحق شريف
مصحح ادیب هروی

۷۶ - لسان القلم فی شرح
الفاظ العجم

یا قوت حموی

۷۷ - لغتنا مه دهخدا

۷۸ - معجم البلدان

۷۹ - مرآة الاطلاع علی اسماء

الامکنه والبقاع

۸۰ - مجله ماه نو

۸۱ - منتخب التواریخ

۸۲ - مجمع البحرین

صفی الدین عبدالمومن بغدادی
بزبان اردو چاپ کراچی

ملا عبد القادر بدایرنی

شاهزاده داراشکوه نسخه خطی
کتابخانه مجلس شورای ملی

ایران تهران

چاپ کراچی

۸۳ - مجله هلال مرداد ۱۳۳۴

ژوئن ۱۹۴۳

۸۴ - ماثر الامراء

۸۵ - مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹

۸۶ - مثنوی معنوی

۸۷ - مصطلحات الشعراء

۸۸ - نزهة القلوب

۸۹ - نقش پارسی بر احجار هند

نواب صمصام الدوله شاهنوازخان

چاپ دهلی (بزبان اردو)

مصحح رینولد - نیکلسون

امام قلی رازی وارسته

حمد الله مستوفی طبع دبیرسیاتی

علی اصغر حکمت

کتاب انگلیسی

90. Ain 'Akbari, English translation by Col.H.S.Jarrett

91. A History of India J.C.Powell Price

92. Bibliotheque Nationale, Catalogue
des Manuscrits Persans Bibliothecaire
a laBibliotheque Nationale, Tome
Troisieme, Nos.1161-2017,Paris

E. Blochet

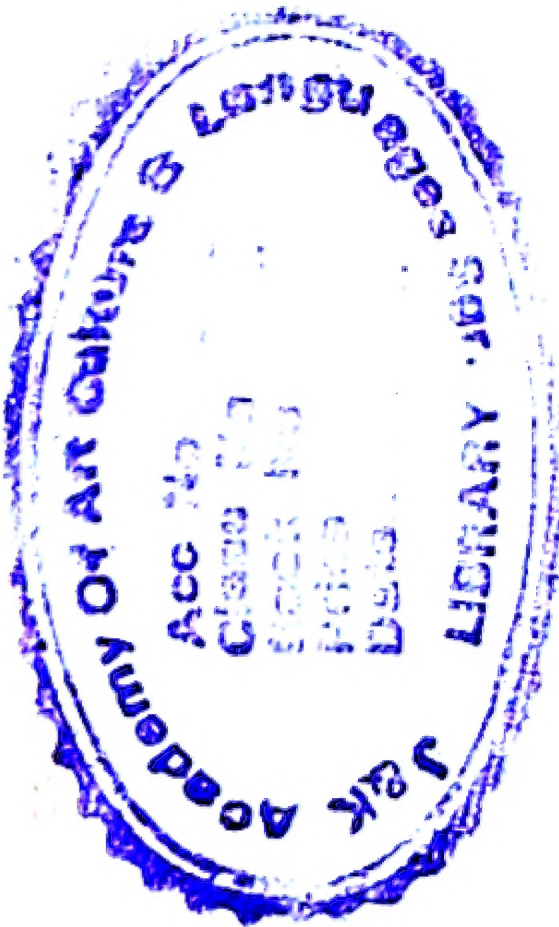
93. The Cambridge History of India

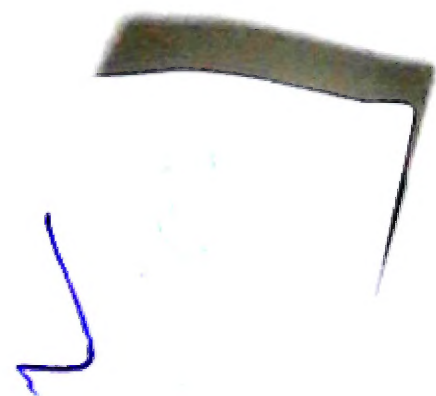
Col.Sir Wolesly
Haig & Sir Rich
ard Burn.

- | | | |
|------|---|---|
| 94 | The Cultural Heritage of India | The Rama Krishna
Mission Institute
of Culture,
Calcutta. |
| 95. | A Concise Descriptive Catalogue of the
Persian Mss in the collection of the
Asiatic Society of Bengal. | Waldimer Ivanow |
| 96. | Dabistan -e- Mazahib | Translated by
Shêa and Troyer |
| 97. | Descriptive Catalogue of Arabic, Persian
& Urdu manuscripts in the Library of the
University of Bombay | K.B.Shaikh
Abdul Qadir
Sarfaraz. |
| 98. | The Encyclopaedia Britanica, 14th edition | |
| 99. | The Glimpses of Medieval India | Yusuf Hosain |
| 100. | The Historians History of the World | The Times |
| 101. | History of Shah Jahar of Delhi | Banarsi Pershad |
| 102. | India since 1526 | V.D.Mahajan &
R.R.Sethi. |
| 103. | Indian Paintings Under the Mughals | Percy Brown |
| 104. | Journey from Bengal to England through
the Northern Part of India, Kashmir,
Afghanistan & Persia and into Russia
by the Caspian sea. | Forstar George |
| 105. | Kashmir Under the Sultans | Mohibbol Hasan |
| 106. | Kashir 2 vols | Ghulam Mohiuddin
Sufi. |
| 107. | Kashmir Census Report Pt.I | Matinuzzeman |
| 108. | The Life and Times of Mahmood of
Ghazna | M.Nazim |
| 109 | The Muslim World | Hartford Seminar
Foundation. |

110. The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge
111. A Short History of Aurangzeb J.N.Sarkar
112. Travels in the Mughal Empire Dr. Francis Bernier
113. The Valley of Kashmir Walter.R.Lawrence.
-

1 AND K
ACADEMY OF ART culture AND Lang.





J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.

